حقیقت

ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) www.sarbedaran.org شماره ۱۶ مرداد ۱۳۸۳

چشم اندازی فراتر از ۱۸ تیر

.....نقش دانشجویان کمونیست در پیشرفت این جنبش کلیدی است. جنبش دانشجوئی می تواند و باید با سرفرازی نقش شایسته خود را در جنبش عمومی مردم ایران ایفا کند.
هوا ابری است و بی شک باران خواهد بارید. اینکه این باران به یک سیل بنیان کن و به یک نقطه عزیمت کیفیتا نوین و انقلابی بدل شود یا خیر عمدتا به تلاش نیروی پیشاهنگ پرولتری وابسته است.
صفحه ۲

فرخنده و پیروز باد تشکیل حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان

اخیرا کنگره وحدت جنبش کمونیستی افغانستان به منظور ایجاد حزب کمونیست واحد برگزار شد. تشکیل حزب کمونیست افغانستان (مائوئیست) یک دستاورد مهم برای جنبش کمونیستی در افغانستان، منطقه خاورمیانه و جهان است.

پیام به کنگره وحدت جنبش کمونیستی افغانستان (م – ل – م)

- از سوی کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ـ ل ـ م)
- پیام به حزب کمونیست ایران (م ـ ل ـ م)

صفحه ۸

اوضاع کردستان عراق. شمارش معکوس خیانت آمریکا. وظایف مبارزین کرد

سرنگون کردن حکومت جدید عراق و بیرون کردن اشغالگران، وظیفه مبارزین انقلابی کردستان عراق وهمه مردم عراق است.
صفحه ۴

«پرنده نو پرواز»

منتشر شد

مجموعه کامل «گفت و گو با یکی از رفقای شرکت کننده در مبارزه مسلحانه سربداران و قیام آمل»
همراه با اسناد و ضمائم تاریخی و اسامی، تصاویر و معرفی پاره ای از رفقای جانباخته
در کتابی به نام «پرنده نوپرواز» منتشر شد.

صفحه ۱۶

"چپ" نیازمند یک خانه تکانی جدی!

نکاتی در باره مسئله زن

صفحه ۱۰

مردم عراق مقاومت می کنند؛ بحران های مهلک در کمین آمریکا

صفحه ۲۸

•**(از تاریخ باید درس گرفت)** گزیده ای از کتاب " آمریکا، خاورمیانه، نفت و قدرت" نوشته لاری اورست **صفحه ۵**

•**(کسب رهائی بدون کمک خدا)** گزیده هائی از نوشته های باب آواکیان **صفحه ۲۰**

بیاد رفیق جانباخته نادر اسلامی

کمونیستی انقلابی و سازش ناپذیر **صفحه۲۳**

نقد فیلم: مصیبت مسیح! ساخته مل گیبسون

این فیلم تبدیل به یکی از جنجالی ترین فیلم های تاریخ سینما شده است. در آمریکا، کلیساهای بنیادگرایان مسیحی مردم را با اتوبوس و بلیط مجانی به دیدن این فیلم می برند. دسته های جوانان کمونیست در مقابل سینماها اعلامیه های خود را پخش کرده و به افشای محتوای ایدئولوژیک و مقاصد سیاسی ارتجاعی فیلم می پردازند.
صفحه ۲۰

چشم اندازی فراتر از ۱۸ تیر

سالروز خیزش هیجده تیر ۱۳۷۸ نسبتا آرام گذشت. عامل اصلی آرامی برقراری حکومت نظامی بود؛ حکومت نظامی در شهرهای کوچک و بزرگ غیر رسمی اما آشکار بود. هر دو جناح حکومتی در برقراری این حکومت نظامی غیر رسمی اتفاق نظر و همکاری کامل داشتند. خیل مزدوران و ولگردان بسیجی و ماموران انتظامی به بهانه های گوناگون خیابانها را قرق کردند تا مانع هرگونه تجمعی شوند.

گفتند امسال از بابت ۱۸ تیر هیچ نگرانی ندارند اما اوباشان در کوچه و پس کوچه ها به تهدید و ارعاب مردم پرداختند و حتا نگاه های خشمگین جوانان را با ضرب و شتم جواب دادند تا از مردم زهر چشم بگیرند. از مدتها قبل برای تعطیل کردن دانشگاهها و خوابگاههای دانشجوئی در این ماه برنامه ریزی کردند. لیستی از دانشجویان فعال تهیه کرده و سراغ تک تک آنان رفتند؛ برخی را بازداشت کردند؛ برخی را تهدید کردند؛ برخی را به باد کتک گرفتند و برخی را ناپدید کردند تا هر چه بیشتر جوانان را مرعوب کنند.

گفتند نگرانی ندارند اما شهرداری ها را موظف کردند تا خیابانها را از سنگ و کلوخها پاک کنند و پمپ بنزینها را از فروش بنزین به جوانان در گالنها منع کردند.

با این وجود عده ای از جوانان دلیر در حد امکان در گوشه و کنار کشور این روز را به جنگ و گریزهای خیابانی با مزدوران رژیم گذرانده و بانگ آزادی سر دادند و این روز را آنطور که شایسته است گرامی داشتند. تعداد آنان مانند سال گذشته وسیع نبود اما بی شک همین تعداد محدود منافع و نیازهای میلیونها تن را بیان کردند. این گلهای سر سبد مردم با زنده نگهداشتن این روز عزم مردم را برای سرنگون کردن رژیم منفور به نمایش گذاشتند. آنان نشان دادند که هیجده تیر با هیچ ترفند سیاسی و سرکوب نظامی از ذهن مردم زدودنی نیست. چرا که هیجده تیر همانند ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ به سمبل مبارزه علیه رژیمهای ارتجاعی و ضد مردمی بدل شده است. خاطره هیجده تیر ۷۸ و خیرشهای شبانه خرداد ۸۲ همانگونه که مردم را بوجد می آورد برای سران جنایتکار جمهوری اسلامی کابوس است. به همین دلیل در این روز رژیم زبونانه چنگ و دندان نشان داد.

اما قوای سرکوبگر رژیم در ممانعت از برگزاری سالگرد هیجده تیر، تنها نبود. بلکه همه نیروهای طرفدار نظم کهن از عوامفریبان دوخردادی گرفته تا رسانه های قدرتهای خارجی و سازشکاران ملی مذهبی که مدام در هراس از انقلاب بسر می برند به انحاء گوناگون تلاش کردند دانشجویان و مردم را متقاعد کنند که گرامیداشت هیجده تیر فایده ای ندارد. آنان از «عقلانیت» و «واکنشی» برخورد نکردن سخن راندند، و جنبش دانشجوئی را به پرهیز از «لمپنیسم» و «کوچه بازاری» و دوری از «هیجانات و موج آفرینی ها» فراخواندند. از ضرورت حفظ آرامش و "الان زمان کار تئوریک است" صحبت کردند تا مانع از شکل گیری خیزش مردمی شوند. در این میان تشکل حکومتی "دفتر تحکیم وحدت" نیز بیکار ننشست. این بار نقش خائنانه آنان فقط در محدود نگه داشتن جنبش دانشجوئی در دالانهای دعوای های حکومتی و صحن دانشگاه نبود. این بار به عفو «قافله بی متاع» (یعنی جناح راست حکومت) فراخوان دادند و البته فراموش نکردند که تحت عنوان «عبرت گیری از محاکمه صدام حسین» چشم امید مردم را به سوی قدرتهای خارجی برگردانند.

مایوس شدن از بیراهه ها امر خوبی است!

تا آنجائی که به صفوف دانشجویان، جوانان و مردم بر می گردد، آنان با پرسشهای جدی مواجه شده اند. اکثریت مردم باوری به ماندگاری این رژیم ندارند اما به خوبی دریافته اند که سرنگون کردن یک رژیم کار ساده ای نیست. نیروی قهر و سرکوب دشمن فاکتوری جدی است. اینکه چگونه می توان از پس نیروهای سرکوبگر بر آمد، سئوالی است که بسیاری از ذهنهای پیشرو را به خود مشغول کرده است.

در مجموع می توان گفت که آرامش هیجده تیر امسال همچنین منعکس کننده فرو ریختن توهمات در میان مردم بود. اکثریت مردم دریافته اند که دوم خرداد فریبی بیش نبود و حاصلی جز گمراهی و سردرگمی برایشان نداشت. این مسئله در کوتاه مدت به روحیه یاس دامن می زند. با وجود آنکه پرونده دوم خرداد در آتش مبارزات توده ای خرداد سال گذشته سوخت اما نقد آگاهانه این بیراهه فریبکارانه و بردن این بحث به میان مردم هنوز ضروری است.

عوامل بین المللی نیز در افت سطح مبارزات مردم تاثیر داشته است. امید واهی به اینکه قدرتی از بیرون می آید و ما را نجات می دهد به اقشار میانی تحرکی بخشیده بود. اما روند تحولات در عراق توهماتی را که نسبت به امپریالیسم آمریکا در میان مردم وجود داشت درهم شکست. بسیاری فکر می کردند از دست افعی می توان به اژدها پناه برد؛ اما فهمیدند که اژدها جز بمب و تخریب و شکنجه و سرکوب چیزی برایشان به ارمغان نخواهد آورد. به گل نشستن کشتی جنگی آمریکا در عراق و ناتوانی آمریکا در ارائه مدلی برای تغییر دیکتاتورهائی چون صدام تردیدهای جدی در مورد وعده های سیاسی آمریکا در ذهن مردم ببار آورد.

مجموعه عوامل فوق به جو تردید و انتظار در میان مردم دامن زد. اما اشتباه است که ظهور چنین دوره هائی را که در مبارزات توده ای امر طبیعی است به حساب یاس و سرخوردگی و خسته شدن مردم از سیاست و مبارزه سیاسی انقلابی بگذاریم. در حقیقت مردم از حقه بازی ها و فریبکاری های دوم خردادیها سرخورده شده و از راه و روشهای تا کنون موجود خسته شده اند. آنان از امید بستن های واهی دلزده شده و مهمتر از همه با پرسشهای جدی در رابطه با چگونگی سرنگونی رژیم و ساختن آینده روبرو شده اند. همه اینها برای امر مبارزه انقلابی و تدارک انقلاب امری مثبت است. نقد و تعمق در زمینه بیراهه دوم خرداد و نقد امید بستن به قدرتهای خارجی در میان بخش مهمی از دانشجویان دستاورد بزرگی است. هر چقدر این نقد عمیقتر، رادیکالتر و انقلابی تر باشد زمینه برای گسترش مبارزه انقلابی فراهم تر می شود.

مسائل حول و حوش هیجده تیر امسال نشان داد که نقش عامل ذهنی (خط و نقشه و تشکیلات)، در به پیش راندن جنبش از میان پیچ و خم ها، از هر زمان ضروری تر است. در شرایطی که از یک سو تضادهای اجتماعی در سطح ایران، منطقه و جهان حدت یافته است و از سوی دیگر مشروعیت ایدئولوژیک و سیاسی جمهوری اسلامی از بین رفته و جنبش دانشجوئی و عمومی در حال رادیکالتر شدن است، ضرورت حضور، نقش و فعالیت نیروهای انقلابی و کمونیستی برای تکامل اوضاع سیاسی کشور، بیش از هر زمان روشن می گردد.

مسابقه ای در پیش است!

ورشکستگی دوم خردادی ها و ملی مذهبی ها در میان دانشجویان آشکار است و این قبیل جریانات طبقاتی دیگر از نفوذ قابل توجهی در میان دانشجویان برخوردار نیستند و دیگر نمی توانند نقش میانجی میان جنبش دانشجوئی و حکومت اسلامی را ایفا کنند. به اعتراف روزنامه های دوم خردادی، دفتر تحکیم وحدت به سختی قادر است ده درصد از **فعالین** جنبش دانشجوئی را تحت تاثیر خود قرار دهد. ولی آنها بیکار ننشسته اند. انزجار عمومی از ایدئولوژی اسلامی، دوم خردادیها و نیروهای ملی مذهبی را به دست وپا انداخته است. آنان از یکسو می خواهند با شعارهای عوامفریبانه ای چون «ایجاد پارلمان دانشجوئی» و باصطلاح امتیاز دادن به دانشجویان لائیک، نیروهای رادیکال و چپ را در مجراهای قانونی مهار کنند. و از سوی دیگر تحت عنوان «کار تئوریک و کادر سازی» آلترناتیوهای ایدئولوژیک – سیاسی بورژوائی فئودالی دیگری را به خورد دانشجویان بدهند و انرژی انقلابی شان را به هرز برند.

شکست برنامه های اینان عمدتا به تلاش نیروهای کمونیست و دانشجویان طرفدارجنبش کمونیستی و طبقه کارگر بر می گردد. برای جنبش دانشجوئی فقط اعتماد نکردن به نیروهای ملی مذهبی و دوم خردادی کافی نیست. طرد واقعی این قبیل نیروها در گرو این است که پرچم کمونیسم در میان دانشجویان برافراشته شود. این یک مصاف ایدئولوژیک – سیاسی مهم است. آینده

جنبش دانشجوئی به نتیجه این مصاف گره خورده است. آنان باید با دامن زدن به این مبارزه و بحث بر سر آلترناتیوها، به نیاز توده دانشجو در زمینه ایدئولوژی، سیاست و برنامه و سازماندهی انقلابی پاسخ روشنی دهند. و جنبشی را پی ریزی نمایند که با همه و هر گونه نیروی مرتجع که وابسته به این رژیم و رژیم قبل بوده مرزبندی کند. از اتخاذ روش های محافظه کارانه ای که می خواهد دانشجو را از جامعه جدا کند و در پشت نرده های دانشگاه خفه کند، دوری جوید و فعالانه به انعکاس خواستهای کارگران و زنان و دیگر زحمتکشان جامعه بپردازد و به دنبال پیوند و وحدت با جنبش جهانی ضد سرمایه داری، ضد امپریالیستی و ضد جنگ باشد.

ما در جمعبندی از خیزش خرداد ماه سال گذشته، در حقیقت شماره ۱۰ گفتیم:

دانشجویان کمونیست هر چند اکنون در اقلیت کوچک قرار دارند و زیر حمله اند، اما باید بهر طریق ممکن خط سیاسی و ایدئولوژیک خود را به میان دانشجویان مبارز و پیشرو ببرند و کمونیسم را تبلیغ و ترویج کنند. زیرا کمونیسم تنها پرچم رهائی بخش است که یک دانشجوی مبارز می تواند در دست بگیرد.

دانشجوی پیشروئی که می خواهد از مرزهای جنبش دانشجوئی فراتر رود و به تغییر جامعه بیندیشد، باید بداند که اگر خود را به ایدئولوژی رهائی بخش کمونیسم مسلح نکند نمی تواند مبارزه دراز مدت برای تغییر جامعه را پیش ببرد. پیشروترین دانشجویان خود را به علم و فلسفه انقلابی مسلح می کنند و مبارزاتشان را بر این مبنا که این جامعه از ریشه ناعادلانه است، سازمان می دهند. نه فقط جامعه ما بلکه تمام جهان از ریشه ناعادلانه است و باید جهانی بدور از جور و بندگی ساخت. اگر عده ای از دانشجویان مبارز چنین دورنمائی نداشته باشند حتا مبارزات دانشجوئی را نمی توانند با پیگیری پیش برند. بدون چنین دورنما و چشم اندازی جنبش دانشجوئی مرتبا تلو تلو خورده و دانشجویان از جوشش، به خمودگی گذر می کنند.

نقش دانشجویان کمونیست در پیشرفت این جنبش کلیدی است. جنبش دانشجوئی می تواند و باید با سرفرازی نقش شایسته خود را در جنبش عمومی مردم ایران ایفا کند.

هوا ابری است و بی شک باران خواهد بارید. اینکه این باران به یک سیل بنیان کن و به یک نقطه عزیمت کیفیتا نوین و انقلابی بدل شود یا خیر عمدتا به تلاش نیروی پیشاهنگ پرولتری وابسته است. ■

ضمیمه: تحلیل و گزارش زیر توسط یکی از فعالین جنبش دانشجوئی نوشته شده است

آیا ۱۸ تیر فراموش شده است؟

براستی به چه دلیل امسال مانند سالهای گذشته یاد ۱۸ تیر گرامی داشته نشد. مسئله فوق را با سه موضوع بررسی می نمائیم.

۱- مسائل درونی دانشگاهها
۲- سیاستهای کلی امنیتی جمهوری اسلامی
۳- وضعیت افکار عمومی و مسائل بین المللی

۱- مسائل درونی دانشگاهها
الف) تغییر سیاست های درونی دانشگاهها از طرف حاکمیت
ب) مسائل درون گروهی دانشجویان

الف) تغییر سیاست های درونی دانشگاهها از طرف حاکمیت

مقدمه: حاکمیت پس از تحلیل و آنالیز جنبش دانشجویی به این نتیجه رسید که باید از یک حرکت پایه ای برای ایجاد پراکندگی بین صفوف دانشجوئی استفاده کند و سیاست کلی خود را بر اساس این معیار تنظیم نموده است.

۱- سیاست های کوتاه مدت
۲- سیاست های بلند مدت

۱- سیاست های کوتاه مدت

حاکمیت در ۱۸ تیر امسال با استفاده از اهرم اتمام سریع امتحانات و تعطیلی سریع خوابگاهها بنوعی دانشجویان را مجبور به ترک سریع دانشگاهها کرد و بیشتر دانشجویان شهرستانی مجبور به بازگشت به شهر خود شدند. امسال امتحانات بیشتر دانشگاهها تا دوم تیر به پایان رسید. و در ادامه این طرح نیز میتوان به پلیسی کردن جو ظاهری دانشگاهها با اعمالی همچون کنترل دقیق مدارک هویتی و کارتهای دانشجوئی هنگام ورود و خروج به دانشگاه و احضار تعدادی از فعالین شناخته شده جنبش دانشجوئی به دادگاه و کمیته های انضباطی، دادگاهی کردن تعدادی از نشریات دانشجوئی در دادگاههای رژیم. در صورتیکه بر اساس آئین نامه داخلی دانشگاه این جرائم به علت دانشجوئی بودن نشریات باید در دانشگاهها رسیدگی شود.

تهدید تعدادی از فعالان توسط نهادهای موازی وزارت اطلاعات و لباس شخصی ها و تهدید تلفنی دانشجویانی که فعالیت کمتری دارند. مجموعه فوق سیاست های کوتاه مدت حاکمیت برای مقابله با مراسم سالگرد ۱۸ تیر امسال بود.

۲- سیاست های بلند مدت.

از جمله سیاست های بلند مدت می توان به ورود فرمایشی عده زیادی از وابستگان رژیم و نیروهای اطلاعاتی به دانشگاههای معتبر در جهت تغییر طیف عمده فکری دانشجویان محصل در دانشگاهها اشاره کرد. از طرف دیگر با اعمالی همچون فروش سوالات امتحانات ورودی دانشگاهها و فروش کرسی های دانشگاهی در سالهای اخیر تلاش شد که بطور هرچه بیشتر از ورود افراد شایسته و اهل اندیشه به دانشگاههای معتبر جلوگیری شود و افراد از طبقات مرفه بدون هیچگونه زحمتی وارد دانشگاههای معتبر شوند.

دومین مورد سیاست دانشگاه در قبال فعالیت های فرهنگی سیاسی اجتماعی مطبوعاتی دانشجویان است. قبلا این فعالیت ها توسط خود دانشجویان و بطور افتخاری اداره میشد. ولی در سیاست جدید رژیم با مسئله کارمند دانشجوئی مواجه هستیم به این معنی افرادی که به اداره نهادهای فوق می پردازند دانشجویانی هستند که از وزارت علوم در قبال کار خود حقوق دریافت می کنند و این نشان دهنده دولتی شدن این نهادها و باعث وابستگی هرچه بیشتر این نهادها به حاکمیت می شود. که این امر موجب کند شدن فعالیت مستقل و منتقد دانشجوئی می شود.

۲) مسائل درونی دانشجویان

امروزه در دانشگاهها شرایطی پیش آمده که نوعی یاس در میان دانشجویان جاری شده است. خیانت دفتر تحکیم وحدت و همکاری آنها با سازمان اطلاعات برای دانشجویان واضح و مبرهن است. از طرفی خود طیف های گوناگون دفتر تحکیم وحدت در شورای مرکزی این نهاد با اختلافات درونی مواجه هستند و هنوز نتوانسته اند به یک وحدت و اجماع برسند.

وقایع خرداد ماه پارسال و اعترافات تلویزیونی تعدادی از دانشجویان که بر اثر فشار شکنجه های رژیم صورت گرفت خود یکی از دلایل نا امیدی و یاس دانشجویان می باشد.

سیاست های کلی امنیتی رژیم جمهوری اسلامی:

پس از انتخابات مجلس هفتم گوئی روحی تازه در کالبد محافظه کاران و افراطیون نظامی دمیده شد. بطوریکه به مجرد پیروزی در انتخابات مراحل مقدماتی حذف آزادی های ظاهری اجتماعی و کنترل محسوس و علنی آغاز شد. تا قبل از انتخابات کنترل نامحسوس پلیسی و امنیتی را در سطح جامعه ایران مشاهده می کردیم . نمونه بارز این عمل را می توان در انبوه ماموران ضد شورش در گوشه و کنار شهرها، خروجی بزرگراهها، میدان ها و چهارراه ها مشاهده کرد. از طرف دیگر نهادهای موازی وزارت اطلاعات اصلی که بعد از قتلهای زنجیره ای فعالیت آنها کمتر شده بود یا حداقل علنا از آنها اثری دیده نمی شد بار دیگر به صحن علنی جامعه برگشتند و نمونه بارز آنرا می توان در تهدید تلفنی یا حضوری عده از فعالان مشاهده کرد. و این نقطه، نقطه مرگ سیاستهای فریبکارانه اصلاح طلبان در تحمیق توده ها و دیکتاتوری غیر علنی و نقطه تولد دوباره سیستم امنیتی فشار همه جانبه محافظه کاران و دیکتاتوری رسمی می باشد که با توجه به طیف گسترده ماموران و فرماندهان سیاسی و اطلاعاتی که وارد مجلس هفتم شده اند چندان غیر منتظره نیست.

۳- وضعیت افکار عمومی و مسائل بین المللی:

از نظر نگارنده دوره کنونی دوره سردرگمی و یاس مردم ایران می باشد. این مسئله دلایل متفاوتی دارد. در شرایط کنونی مردم ایران بیشتر از اینکه به اراده و قدرت خودشان در جهت دگرگونی شرایط جامعه اعتقاد داشته باشند، به تغییر سیستم از طریق فشارهای بین المللی اعتقاد دارند. پیگیری گسترده اخبار مربوط به آژانس بین المللی انرژی

هسته ای توسط مردم و حتی امیدواری برخی به اینکه پرونده هسته ای جمهوری اسلامی ایران به شورای امنیت فرستاده شود تا از این طریق فشارها بر رژیم افزایش یابد. با گشتی در میان عامه مردم کوچه و بازار و گوش سپردن به سخنان آنها متوجه می شویم که مردم عامی تنها راه تغییر را حمله نظامی آمریکا می دانند.

با کمی کنکاش می توان به علل این طرز تفکر پی برد. مهمترین دلیل این طرز تفکر عدم وجود یک اپوزیسیون مستقر در داخل کشور که قادر به بسیج توده ها باشد است. از طرف دیگر جنبش دانشجوئی بخوبی نتوانسته است بدرون توده ها نفوذ کند و ارتباط مردم با جنبش دانشجوئی بسیار ضعیف می باشد. ضمن اینکه طیف اکثریت جنبش دانشجوئی که ماهیت لیبرالی دارد به تغییر حاکمیت با استفاده از فشار خارجی اعتقاد دارد. و از طرف دیگر از دید مردم دستگاه اطلاعات و امنیت ایران بصورت دژ تسخیر ناپذیر تجسم می شود. بدینسان می توان این نتیجه را گرفت که شرایط بین المللی بر افکار عمومی مردم تاثیر عمیقی دارد.

بزرگترین علت حالت ایستائی مردم در شرایط موجود را می توان در پنج مورد خلاصه کرد.

عدم وجود یک اپوزیسیون داخلی متشکل؛ برملا شدن نیرنگ اصلاح طلبان در فریب افکار عمومی که منجر به سرخوردگی مردم شد؛ شرایط خاص منطقه ای و جنگهائی که منجر به نابودی دیکتاتوری های صدام و طالبان شد منجر به امیدواری مردم نسبت به نابودی رژیم توسط قدرتهای بیگانه شد بدون اینکه مردم عواقب آنرا در نظر بگیرند

عدم تحرک باید و شاید جنبش دانشجوئی که طبعا در تزریق تحرک به جامعه ناموفق بوده است و عدم ارتباط جنبش فوق با اصناف و کارگران باعث ایجاد معضل در پیوستن عامه مردم به دانشجویان شده است. البته این امر شامل تعدادی از دانشجویان با گرایشات سوسیالیستی نمی باشد. که البته این افراد به علت معدود بودن نفرات و امکانات قادر به اقدامات چشمگیر نمی باشند.

ضمن اینکه علاوه بر دلایل فوق سیاست های کلی امنیتی جمهوری اسلامی که موجب ایجاد نوعی رعب و وحشت در میان مردم شده است هم در حرکت ایستای مردم بی تاثیر نیست. ■

اوضاع کردستان عراق، شمارش معکوس خیانت آمریکا، وظایف مبارزین کرد

تجاوز نظامی آمریکا به عراق و اشغال آن، با وعده هائی به دو حزب حاکم در کردستان عراق (اتحادیه میهنی کردستان و حزب دموکرات کردستان عراق) همراه بود. امپریالیسم آمریکا به این احزاب قول داد که اگر به ارتش آمریکا در اشغال عراق کمک کنند، در ساختار آتی عراق یک حکومت فدرالی در سه ایالت کردستان به آنان **خواهد داد**. این دو حزب که نمایندگان طبقات فئودال و سرمایه داران بزرگ کردستان هستند، وعده های آمریکا را باور کردند و به مردم کردستان نیز باوراندند که آمریکا برای نجات کردها و بقیه مردم عراق از چنگال حکومت استبدادی صدام حسین و بر چیدن شکنجه گاه ها و زندانها می آید! اما خیلی زود دروغ بودن همه این حرفها معلوم شد. ارتش آمریکا صدام را برداشت و خودش اداره شکنجه گاه ها را بدست گرفت و با همان سبک و سیاق به نقره داغ کردن مخالفین خود پرداخت. رهبران کردستان در مقابل این اوضاع به مردم کردستان گفتند، "مهم نیست که آمریکا کارهای حیوانی می کند، مهم این است که قول داده به ما حکومت فدرالی بدهد". اما خیلی زود معلوم شد که آمریکا به رهبران این احزاب گفته است "این خبرها نیست، نمی شود"!

اکنون احزاب کردستان عراق بشدت نگران باخت بزرگی هستند که در کمین نشسته است. اعضای این حزب می گویند "شمارش معکوس خیانت آمریکا به کردها" آغاز شده است. جلال طالبانی که تا همین چند ماه پیش با افتخار اعلام می کرد در تاریخ کردستان هیچ کس مثل او پیدا نشده که بتواند "زیرکانه" سرنوشت ملت کرد را به ارابه های جنگی امپریالیستها ببندد، دیگر پز سیاستهای خود را نمی دهد. مسعود بارزانی با اعتراض می گوید "حقمان را خواهیم گرفت" اما کسانی که آگاه هستند خوب می دانند که این ژستها توخالی است. این دو حزب تلاش کرده اند تا یک امر غیر ممکن را به مردم کردستان بباورانند: که قدرت خونخوار و حریص و جهانخواری مانند آمریکا به آنان حقی و یا چیزی شبیه به آن خواهد داد. علیرغم تمام دروغ های عوامفریبانه ی دو حزب کردستان (تحت رهبری جلال طالبانی و مسعود بارزانی) اکنون این حقیقت یکبار دیگر آشکار شده است که آمریکا برای این به عراق نیامده که حقی به کسی بدهد. بلکه آمده است که همه و هر حقی را لگد مال کند تا امپراطوری جهانی خود را از بحران نجات دهد و برای رسیدن به این هدف آماده است دوست و دشمن را قربانی کند.

چرا آمریکا با حکومت فدرالی مخالفت کرد

آمریکا قول هائی را که روزهای اول به احزاب کردی داده و با برقراری حکومت فدرالی کرد در چارچوب عراق موافقت کرده بود، پس گرفت. در فروردین گذشته، طرح اولیه قانون اساسی عراق توسط " شورای حکومتی عراق" و پل برمر (حاکم آمریکائی عراق) به تصویب رسید. در این طرح، بندی در باره ایجاد حکومت فدرالی کرد در چارچوب دولت عراق، نگاشته شده بود. با گذشت زمان آمریکا به این نتیجه رسید که ایجاد چنین ساختاری برای ثبات عراق مناسب نیست. بنابراین، در قطعنامه ای که شورای امنیت سازمان ملل در مورد حکومت آینده عراق به تصویب رساند حتا اشاره ای به حق کردها در داشتن حکومت فدرالی، نشد. این مسئله بشدت مورد اعتراض احزاب کردستان عراق واقع شد. اما آمریکا وقعی به این اعتراضات ننهاد. بر پایه این قطعنامه، پل برمر یک عده مرتجع عراقی را دست چین کرده و بعنوان "حکومت موقت عراق" تعیین کرد. علیرغم قولهای قبلی، هیچ یک از دو مقام مهم به احزاب کردستان عراق داده نشد. قبلا آمریکائی ها به طالبانی و بارزانی "قول" داده بودند که مقام نخست وزیری یا ریاست جمهوری از آن کردها بوده و برخی از پستهای مهم وزارت نیز به آنها داده خواهد شد. اما هیچ یک از این قولهای آمریکائی ("قول" کیلوئی چند؟) متحقق نشد!

آمریکا برای همه روشن کرده است که اتحاد با فئودال کمپرادورهای شیعه و مراجع مرتجع شیعه را به اتحاد با فئودال کمپرادورهای کردستان ترجیح می دهد. البته مقامات آمریکائی کماکان به کردستان عراق سفر کرده و رهبران کرد را ملاقات می کنند و در ملاقاتها صدها میلیون دلارپول و ماچ و بوسه های گرم به سبک رسم و رسومات محلی رد و بدل می شود (چیزی که رهبران کرد عراق را بسیار مسرور می کند) اما با این وصف طبقات حاکمه کردستان عراق در صدر لیست متحدین آمریکا قرار ندارند. آمریکا جانشینانی را برای صدام انتخاب کرده است که هم قماش صدام هستند. ایاد علاوی که نخست وزیر موقت عراق (و احتمالا رهبر مادام العمر حکومت جدید عراق

خواهد بود) و پسر عمویش که وزیر دفاع این حکومت است و بقیه همپالگی هایش که مصادر امنیتی و اقتصادی را اشغال کرده اند، برای تحکیم خود بسیار سرکوبگرانه و فاشیستی عمل خواهند کرد منجمله در زمینه سرکوب ملی ملت کرد. این به معنای آن نیست که به احزاب کردستان عراق و رهبران و وابستگان این حزب امتیازات اقتصادی و سیاسی داده نخواهد شد. امپریالیستها اینها و خانواده هایشان را به لحاظ اقتصادی چرب کرده و همیشه در پوشش حفاظتی خود خواهند گرفت. سوال این است که چه سرنوشتی در انتظار توده های مردم کردستان است.

ندادن حکومت فدرالی به دو حزب کردی به معنای آن نیز نیست که آمریکا دست از خدمات مزدوری این دو حزب خواهد کشید. خیر! نیروهای ضد چریکی ارتش اسرائیل و سازمان جاسوسی اسرائیل (موساد) بخشی از نیروهای این دو حزب را به منظور استفاده در عملیات ضد چریکی و سرکوبگرانه در کشورهای مختلف خاورمیانه تعلیم می دهند. (مشخصا به گزارش سیمور هرش در نشریه نیویورکر و برگردان فارسی آن در تارنمای "روشنگری" مراجعه کنید). امپریالیستها در گذشته هم برای مهار بحران های درون مستعمرات خود از این کارها کرده اند. مشخصا در ایران، پس از جنگ جهانی دوم، امپریالیسم انگلیس از نیروهای عشایری و نیمه عشایری قشقائی، بختیاری، لر و عرب برای سرکوب نیروهای دموکرات کشور استفاده کرد. (رجوع کنید به تاریخ نوین ایران نوشته ایوانف).

اما چرا آمریکا به احزاب کردی "خیانت" کرد؟ هدف آمریکا در عراق برقراری یک حکومت با ثبات وابسته به خودش است. برقراری چنین ثباتی برای ادامه سیاست جهانی آمریکا (سیاست "یک جهان، یک امپراطوری") حیاتی است. آمریکا در حال حاضر برقراری ساختار فدرالی را برای ایجاد یک حکومت با ثبات مناسب نمی داند. امپریالیستها هرگز نتوانسته اند در کشورهائی که دارای ساخت نیمه فئودال نیمه مستعمره اند از طریق متحد کردن طبقات ارتجاعی ملل مختلف (مثلا در ایران از طریق اتحاد طبقات فئودال - کمپرادور فارس و ترک و کرد و بلوچ و غیره) یک حکومت با ثبات وابسته به خود بوجود آورند. ایجاد حکومت های با ثبات در کشورهای چند ملتی که دارای ساختار نیمه فئودالی وابسته به امپریالیسم هستند فقط از طریق انحصار قدرت سیاسی در دست طبقات بورژوا فئودال یکی از ملل آن کشور، امکان پذیر است. اینکه امپریالیستها طبقات مرتجع کدام ملت (عرب یا کرد؛ فارس یا ترک و غیره) را انتخاب کنند، به فاکتورهای گوناگون تاریخی و منطقه ای و رقابتهای میان قدرتهای سرمایه داری مختلف و اوضاع جهان بستگی دارد. اما یک چیز ثابت است: در چارچوب نظام های نیمه فئودالی وابسته به سرمایه داری جهانی، این منطق، گریز ناپذیر است. برای امپریالیستها، ایجاد حکومت با ثبات در این کشورها فقط از طریق اعمال ستم ملی امکان پذیر است. این یکی از تبارزات و عملکرد آنارشی سرمایه داری جهانی در این کشورهاست. آیا همین یک مسئله عمق پوسیدگی و درجه ارتجاعی بودن نظام سیاسی و اقتصادی سرمایه داری جهانی را (که این ساختارهای نیمه فئودالی بخشی از آن هستند) نشان نمی دهد؟ اینها حتا در میان نوکران خودشان نمی توانند "دموکراسی" (تقسیم قدرت) برقرار کنند؛ در نتیجه برای اینکه یک نظام با ثبات درست کنند مجبورند یک گروه از نوکرانشان را سر چماق بقیه کنند. آیا از چنین نظامی می توان ذره ای "حق دموکراتیک" برای توده های مردم انتظار داشت؟

پدر و پسر زندانی در اردوگاه زندانیان
جنگ عراق - اردیبهشت ۱۳۸۳

اوباشان جدید بغداد کیانند و چه می کنند

ایاذ علاوی، نخست وزیر حکومت موقت عراق، که رسما از سوی دولت موقت عراق (یعنی از سوی آمریکا) به وی **"اختیارات فوق قانونی"** داده شده است، اعلام کرد که ممکنست حکومت نظامی اعلام کند! همه می پرسند مگر اشغال نظامی کشور توسط ۱۵۰ هزار سرباز آمریکائی حکومت نظامی نیست؟ پس دیگر چه می خواهند بکنند؟ در واقع ایاذ علاوی می خواهد بهمه بفهماند که با چه کسی طرفند و اینکه دست کمی از صدام ندارد. روزنامه های غربی به تازگی افشا کرده اند که مقامات حکومت آمریکا وقتی در مورد علاوی (یعنی نوکر خودشان) صحبت می کنند از او با لقب "لات چاقوکش عراقی" یاد می کنند! علاوی از اوباش همدست صدام حسین بود. وی در دعواهای درونی مورد غضب صدام واقع شد و مجبور شد به تبعید برود و مستقیما به استخدام سازمان سیا در آید. وی اکنون بعنوان نوکر بسیار مورد اعتماد آمریکا در حال سازمان دادن دستگاه سرکوب

خیانت آمریکا به کردها: از تاریخ باید درس گرفت

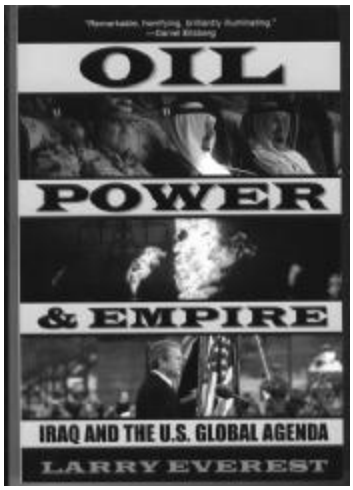

در بخش زیر گزیده ای از کتاب «آمریکا، خاورمیانه، نفت و قدرت» نوشته لاری اورست را از نظر شما می گذرانیم. این کتاب به تازگی در آمریکا انتشار یافته است. نویسنده کتاب، لاری اورست، یک مائوئیست و خبرنگار نشریه هفتگی کارگر انقلابی (ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا) می باشد. وی از نزدیک با مبارزات خلق کرد آشنا بوده و در ۲۵ سال گذشته بعنوان یک انترناسیونالیست توجه زیادی به تحولات جنبش ملی کردستان کرده است.

فصل کردستان از کتاب «آمریکا، خاورمیانه، نفت و قدرت» تاریخچه خیانت آمریکا به کردها را بطور مستند شرح می دهد و می گوید:

در سال ۱۹۷۲ نیکسون، کسینجر و شاه ایران برای رسیدن به مقاصدشان در خلیج فارس، طرح شومی ریختند. طرح این بود که کردهای عراق را به شورش ترغیب کنند تا دولت بغداد تضعیف شود. ماه مه، نیکسون و کسینجر به مسکو رفتند و وعده دادند که آنها همراه با شوروی، برای ارتقاء شرایطی که در آن تمام کشورها در صلح و امنیت بسر برند و در معرض مداخله خارجی نباشند، تلاش خواهند کرد. سیمور هرش، محقق و روزنامه نگار پرسابقه در نیویورک تایمز و روزنامه نیویورکر، در بیوگرافی کسینجر چنین می نویسد: «روز بعد، نیکسون و کسینجر به تهران پرواز کردند و بطور پنهانی با شاه قرار گذاشتند که وی برای فراکسیون
شورشیان کرد عراق سلاح قاچاق فراهم کند.» بعدها کسینجر توضیح می دهد هدف این بود که شاه «با حمایت کردهای شورشی درون عراق، آن کشور را به اشغال در آورده و ارتش بزرگی در نزدیکی مرز مستقر نماید.» ◄

حکومت جدید عراق است. علاوی اعلام کرد که ارتش عراق را تا حد ۱۰۰ هزار نفر گسترش خواهد داد. وی تصریح کرد که این ارتش را در وحله اول برای سرکوب مقاومت مردم عراق بکار خواهد گرفت. در حالی که آمریکائی ها پس از اشغال عراق اعلام کردند که ارتش جدید عراق کوچک بوده و فقط از مرزهای عراق حفاظت خواهد کرد. صدام از ارتش برای نسل کشی مردم کردستان عراق و کشتار شیعه های جنوب عراق استفاده کرد. اکنون یک ارتش مشابه در حال شکل گیری است که ستون فقرات حکومت جدید عراق است، حکومتی شبیه حکومت صدام حسین.

احزاب کردی حکومت جدید بغداد را تقویت میکنند

بسیاری از توده های مردم کردستان عراق آرزو دارند که اتحادیه میهنی و حزب دموکرات در مقابل این حکومت جدید و خیانت آمریکا بایستند. اما چنین آرزوئی پایه ندارد زیرا رهبران این احزاب، فئودالها و سرمایه داران و کارگزاران سیاسی وابسته به امپریالیسم آمریکا و دولتهای ارتجاعی منطقه هستند و بخاطر منافع توده های مردم (حتا توده های مردم در کردستان) حاضر نیستند در مقابل آمریکا و دولتهای منطقه بایستند. منافع طبقاتی اینها در انطباق با سیاستی است که در کمک به اشغال عراق اتخاذ کردند. اشتباهی در کار نبود. اینها آنطور عمل کردند که منافع طبقاتی شان ایجاب می کند. فاجعه در آن است که بخش بزرگی از روشنفکران مبارز کردستان عراق و توده های مردم را نیز در این سیاست با خود همراه کردند و بخدمت منافع طبقه خود درآوردند. هیچ جریان مترقی در کردستان عراق و ایران افسانه سازی های حیرت آور جلال طالبانی را افشا نکرد. نتیجه گیری وی مبنی بر اینکه "برای اولین بار کردها در کنار فاتحین قرار گرفته اند" نه بسیار عجولانه بلکه بسیار زهرآگین بود. وی به مردم کردستان القا کرد که گویا ایستادن در کنار قدرتهای مهاجم و متجاوز امپریالیست؛ و قرار گرفتن در مقابل مردم (هم مردم عرب و هم مردم جهان) یک امر مبارک است و باید جشن گرفته شود! در حالیکه این موقعیت یک فاجعه برای جنبش عادلانه خلق کرد بود. مسئولین اصلی این فاجعه دو حزب کردستان هستند که توده های مردم کردستان را به چنین وضعی کشاندند اما نیروهای سیاسی دیگری که سکوت کردند و یا بدنبال این سیاست رفتند نیز باید جواب بدهند که چرا سکوت کرده اند. چنین تفکری فقط از دامان طبقات فئودال و سرمایه دار وابسته به امپریالیسم در کشورهای عقب مانده می تواند بیرون بیاید. فریب توده های مردم کردستان با داستانسرائی در مورد اینکه چقدر برای کردها خوب شده که در کنار امپریالیسم آمریکا قرار گرفته اند را چه می توان نام داد؟ آیا این نهایت خیانت به مردم کردستان نیست که این احزاب با اتخاذ سیاست همکاری با دشمنان مردم جهان، ملت کرد را بعنوان ملتی که دستیار خونخواران و متجاوزین است، معرفی کردند؟ آیا این خیانت به مردم کردستان نیست که آینده آنان را تحت عنوان "سیاستهای زیرکانه و داهیانه و ممکنات" به قمار سیاسی گذاشته و به مراحم امپریالیستها و مرتجع ترین نیروها در ایران و ترکیه و عراق وانهادند؟ شک نیست که میوه های تلخ این سیاست نصیب توده های زحمتکش کردستان عراق و روشنفکران مبارز آن خطه خواهد شد. همانطور که در جریان خیانت ملا مصطفی بارزانی شد.

اکنون احزاب کردستان عراق به تحکیم حکومت جدید عراق و علاوی کمک می کنند. این هم یک خیانت دیگر است زیرا حکومت جدید عراق بطور حتم تبدیل به یکی دیگر از دشمنان قسم خورده مردم کردستان خواهد شد. این دو حزب با کمک به تحکیم حکومت جدید در عراق بار دیگر توده های کردستان را در معرض سرکوب و خطرات ناشناخته دیگر قرار می دهند. آنها مرتبا مرتکب خیانت علیه مردم می شوند.

راه نجات مردم کردستان و تمام مردم عراق یک انقلاب واقعی است

در فروردین گذشته وقتی که در طرح اولیه قانون اساسی یک بند آبکی در مورد برسمیت شناختن حکومت فدرالی کرد در سه ایالت کردستان عراق به تصویب رسید، مردم شادی کردند. حتا در برخی شهرهای کردستان ایران عده ای از مردم در خیابانها به رقص و پایکوبی پرداختند. اما این رقص و پایکوبی برای هیچ بود. خیلی زود این امیدها درهم شکست. اما بیائید یک لحظه فرض کنیم که امپریالیسم آمریکا واقعا با برقراری یک حکومت فدرالی کردی در عراق موافقت کرده و چنین حکومتی تشکیل شده است. آیا با ایجاد چنین حکومتی بخشی (حتا بخشی) از منافع سیاسی و اقتصادی اکثریت مردم کردستان تامین می شود؟ مطمئنا خیر! تشکیل چنین حکومتی فقط می تواند قدرت سیاسی و اقتصادی یک قشر کوچک از اهالی کردستان را تحکیم کند: یعنی قدرت اقتصادی و سیاسی طبقه فئودال و سرمایه دار بزرگ و کارگزاران دو حزب حاکم. در سرنوشت بقیه مردم تغییر اساسی حاصل نمی شود. بیائید حتا فراتر از این رفته و فرض کنیم که یک دولت مجزای کرد از نوع دولتهای ارتجاعی وابسته به سرمایه داری جهانی که در ایران و ترکیه و عربستان و غیره هست بوجود آید. آیا اضافه شدن یک دولت ارتجاعی کرد به صف دولتهای ارتجاعی فارس و ترک و عرب در منطقه خاورمیانه، در سرنوشت اکثریت توده های کرد تاثیر اساسی می گذارد؟ مگر وجود یک دولت ارتجاعی فارس و ترک در وضعیت کارگران و دهقانان فارس و ترک تغییری داده است؟ آیا منافع کارگران و دهقانان کرد به منافع کارگران و دهقانان عرب نزدیکتر است یا به منافع طبقه فئودال کمپرادور کردستان؟ اینها سوالات واقعی است و بر سر اینها باید یک قطب بندی جدید در صحنه سیاسی کردستان عراق صورت گیرد. بیائید از منظر منافع اکثریت

◄ از زمان ایجاد کشور عراق توسط انگلیس ها، کردها همیشه از تبعیض و سرکوب در رنج بوده اند. بیشتر نفت عراق از میدانهائی در اطراف کرکوک در کردستان استخراج می شود. با این وجود سود اندکی از ثروت نفتی عراق به کردها می رسد و آنها حقی در تصمیم گیری های سیاست نفتی ندارند. کردستان نسبت به باقی مناطق عراق، در زمینه صنایع، راه، مدرسه و بیمارستان، توسعه نیافته باقیمانده است. کردها در رابطه با استخدام دولتی مورد تبعیض قرار گرفته و حتا بر امور داخلی خود کنترل ندارند. متعاقب قدرت گیری حزب بعث در سال ۱۹۶۸، رژیم جدید به کردها وعده داد که سرنوشتشان بهبود خواهد یافت. قانون اساسی جدید ۱۹۷۰ عراق «حق ملی مردم کرد و حقوق حقه تمام اقلیت های درون عراق متحد» را به رسمیت شناخت. «قانون خودمختاری در منطقه کردستان» مصوبه سال ۱۹۷۴، وعده داد که کردی زبانی رسمی خواهد بود و در مدارس تدریس نیز خواهد شد. با این اقدامات، هویت و حقوق کردی وسیعتر از کشورهای همسایه به رسمیت شناخته شد (ایران و ترکیه، یعنی متحدین ثابت قدم آن زمان آمریکا، هرگز حتا به شکل فرمالیته و صوری کردها را بعنوان ملتی معین برسمیت نشناختند چه برسد به آنکه وعده حقوق ملی به آنها بدهند.)

اما هنگام عقد قرارداد ۱۹۷۱ بین رژیم بعث و نمایندگان کردها، روشن شد که مسائل کلیدی مانند کنترل کردها بر نیروهای امنیت محلی، دریافت سهم مناسبی از درآمد نفت و شراکت در قدرت ملی، جزو قرارداد نمی باشد. رژیم بعث شروع به کوچ دادن عرب ها به کردستان کرد و سعی کرد ملا مصطفی بارزانی رهبر کردها را ترور کند. بارزانی از دهه ۱۹۶۰ با آمریکا و شاه (و احتمالا اسرائیل) در تماس بود و بار دیگر جهت دریافت کمک علیه بغداد به آنها مراجعه کرده بود. بارزانی حتا در مصاحبه با روزنامه واشنگتن پست قول داد: «اگر آمریکا ما را در مقابل گرگ ها حفاظت نماید، ما حاضر به همراهی با سیاست آمریکا در این منطقه هستیم. اگر حمایت به اندازه کافی قوی باشد، ما می توانیم میدانهای نفت کرکوک را کنترل کرده و آنرا به شرکتی آمریکائی بدهیم تا در آن کار بکنند.»

طرح کسینجر - شاه سال ۱۹۷۲ به مرحله عمل در آمد. ایران و آمریکا کردها را به شورش علیه بغداد ترغیب کردند و میلیونها دلار سلاح، پشتیبانی لجیستیکی و بودجه مالی برای آنها تهیه کردند. در عرض سه سال سازمان سیا ۱۶ میلیون دلار پول به کردهای عراق و ایران داد، ۹۰ درصد سلاح کردها ◄

کارگران و دهقانان کردستان نگاه کنیم: آیا به نفع کارگران و دهقانان کردستان است که به تحکیم حکومت طبقات مرتجع در عراق و کردستان و تحکیم آمریکا در خاورمیانه خدمت کنند؟ آیا به نفع آنان است که در کنار حکومت جدید عراق و آمریکا قرار گرفته و مردم عرب را سرکوب کنند فقط به خاطر آنکه دو حزب اتحادیه میهنی و دموکرات به جاهای بالا برسند؟ خیر و یک میلیون بار خیر! آیا در کردستان عراق کسانی پیدا نمی شوند که آرزوی نظام اجتماعی دیگری غیر از آنچه توسط جلال طالبانی و بارزانی و موساد و سازمان سیا پیشنهاد می شود، داشته باشند؟ آیا کسانی پیدا نمی شوند که از چاکر منشی برای امپریالیستها و برقراری اقتصاد راهزنی و انگلی و سیاست دروغ گفتن به مردم تحت عنوان "سیاست ممکنات" بیزار شده باشند؟ اگر چنین کسانی باشند اینان پیشروان و پیشاهنگان مردم هستند و باید به سوالات بالا جوابهای صحیح و صریح داده و جوابهای درست را در میان مردم تبلیغ کرده و به باور و اعتقاد مردم تبدیل کنند. این بخش مهمی از مبارزه طبقاتی درکردستان عراق است. مجاهدتهای جلال طالبانی و مسعود بارزانی در راه تحکیم حاکمیت آمریکا در خاورمیانه و در راه تحکیم حکومت جدید عراق هیچ نفعی برای اکثریت مردم کردستان ندارد؛ بهیچوجه در تطابق با منافع درازمدت اکثریت مردم کردستان نیست و مطمئنا سیاستی ارتجاعی علیه مردم کردستان و علیه همه مردم خاورمیانه و جهان است.

امپریالیسم آمریکا هرگز قادر نیست خلق کرد را از یوغ ستم ملی رها کند چون خودش بزرگترین ستم گر ملی در جهان است. حل ستم ملی فقط در چارچوب یک انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی و اتحاد انترناسیونالیستی خلقها ممکن است و بس. در زمینه ستم ملی می توانیم عراق تحت اشغال امپریالیسم آمریکا را با مناطق آزاد شده نپال تحت حاکمیت کمونیستها مقایسه کنیم تا این واقعیت را بفهمیم. امروزه مناطق آزاد شده نپال **تنها نقطه در جهان** است که ملل تحت ستم به حق تعیین سرنوشت ملی دست یافته اند و حکومتهای ملی منطقه ای خود را زیر حمایت ارتش نوین خلق و حزب کمونیست مائوئیست نپال بر پا کرده اند. کمونیستها برنامه های خود را به صد سال آینده حواله نمی دهند بلکه بلافاصله پس از کسب قدرت (حتا قدرت قسمی) به مرحله عمل می گذارند و توده ها را از یوغ ستم می رهانند.

احزاب کردستان ایران باید اکیدا از تکرار و تحسین و کپی کردن خط پراگماتیستی ارتجاعی جلال طالبانی در کردستان ایران پرهیز کنند. علاوه بر این باید با گرایشات خودبخودی خوش خیالی و توهم که "آمریکا می آید و کردستان را به سوئیس تبدیل می کند" مقابله کنند. اینها مانند توهماتی است که مردم در سال ۱۳۵۷ در مورد جابجائی رژیم شاه با رژیم خمینی داشتند و فکر می کردند که آمدن یک دارودسته ارتجاعی به جای دارودسته ارتجاعی قبلی، مساوی است با باز شدن دروازه های بهشت.

آنچه در کردستان عراق ضروری است، برخاستن یک گروه از مبارزین شجاع و بی باک کمونیست است که رهبران کردستان عراق را به مصاف سیاسی و ایدئولوژیک طلبیده و صف توده های کردستان عراق را از صف این دو حزب جدا کنند؛ و همزمان به مبارزین عرب در عراق فراخوان دهند که آنان نیز صف خود را از بنیادگرایان اسلامی و بعثی ها که تلاش می کنند خشم و نفرت مردم عرب از آمریکا و حکومت جدید را به سرمایه خود تبدیل کنند، جدا نمایند؛ تا همراه با هم یک رهبری مشترک برای سرنگون کردن حکومت جدید عراق و بیرون کردن اشغالگران تدارک ببینند و عراقی بسازند که مال توده های مردم باشد و در آن حق تعیین سرنوشت و وحدت داوطلبانه همه ملل به رسمیت شناخته شده باشد. تنها در عراقی که طبقات ارتجاعی عرب و کرد آن سرنگون شوند، امپریالیستها بیرون رانده شوند و نظام اقتصادی و اجتماعی نیمه فئودالی وابسته به سرمایه داری جهانی ریشه کن شود، می توان اتحاد داوطلبانه و رفیقانه همه ملل را برقرار کرد. توده های زحمتکش در کردستان عراق با این آرزو که از یوغ فقر و ستم ملی و ستم طبقاتی رها شوند بدنبال برنامه های رهبرانی مانند جلال طالبانی و بارزانی و ایدئولوژی ناسیونالیستی ارتجاعی آنها افتادند. در سراسر عراق توده های مردم با آرزوی بیرون کردن اشغالگران بزیر پرچم جریانات بنیادگرای اسلامی و ناسیونالیستی بعثی کشیده می شوند. **اما این ایدئولوژی ها اعم از بنیادگرائی اسلامی یا ناسیونالیستی شکلهای مختلف از ایدئولوژیهای طبقات استثمارگرند و فقط به آن طبقات خدمت می کنند.** این توده ها که برای رها شدن از وضع موجود بهر دری می زنند به کمونیسم نیاز دارند. زیرا **فقط کمونیسم بازتاب عمیق ترین منفع حال و آینده توده های محروم همه کشورهای جهان و همه ملتهاست.** کمونیسم از سر تا پا با ایمان و خرافه هزاران ساله و با ایدئولوژی تنگ نظرانه ناسیونالیستی تفاوت دارد. اما کمونیسم براحتی در دسترس توده های مردم قرار ندارد. کمونیسم از سوی همه قدرتها و دولتها، از سوی جریانات بنیادگرای مذهبی و ناسیونالیست تحت فشار و تحت تعقیب است و بلندگوهای تبلیغاتی همه اینها مرتبا علیه کمونیسم تبلیغ می کنند. کتابهای کمونیستی نشر نمی یابند و یا سوزانده می شوند و یا در شمار بسیار کم و غیر قابل توجه منتشر می شوند. بنابراین کمونیسم خودبخود نمی تواند به میان مردم راه یابد. فعالین کمونیست باید با شجاعت و بی باکی و با کار سخت آن را به میان توده ها ببرند تا آنان ببینند که خورشیدشان کجاست. این کار بخش مهمی از جنگ طبقاتی است. این فعالیت یکی از مهمترین فعالیتهائی است که باید در کردستان و دیگر نقاط عراق در پیش گرفته شود زیرا در هر جای دنیا که قرار است تلاشی برای ساختن آینده، آینده ای که متعلق به توده های مردم است و نه متعلق به یک دارودسته ارتجاعی جدید، صورت گیرد باید به اشاعه کمونیسم و کمک به شکل گیری احزاب کمونیست انقلابی همت گمارد. ■

◄ منجمله توپخانه پیشرفته توسط آنها تهیه گردید.

آنچه مسلم است هدف آمریکا پیروزی کردها یا حق تعیین سرنوشت برای کردها نبود. سازمان سیا وحشت داشت که این استراتژی باعث طولانی شدن شورش شود و نتیجتا روحیه جدائی طلبانه در میان کردها تقویت شود و این به شوروی فرصت دهد تا برای متحدین آمریکا (ترکیه و ایران) مشکلاتی فراهم آورد. یک بررسی از فعالیتهای سازمان سیا توسط کنگره آمریکا که توسط «اوتیس پایک» نماینده نیویورک در کنگره آمریکا ارائه شد، نتیجه می گیرد که «هیچکدام از مللی که به کردها کمک می کنند بطور جدی خواهان متحقق شدن خواست کردها و تشکیل دولت خودمختار نیستند. آمریکا و شاه بدنبال تضعیف و خسته کردن (دولت) عراق می باشند. بر طبق مدارک و مکالمات سیا، آنها به کردها بعنوان «ورق بازی» علیه عراق و وسیله ای مفید برای تضعیف پتانسیل عراق در ماجراجوئی های بین المللی نگاه می کردند.»

به این دلیل آمریکا دستور داد که در رابطه با کمک نظامی به کردها «کنترل اکید» صورت بگیرد و هرگز به کردها مهماتی که بیش از سه روز دوام آورند داده نشود تا هر موقع که خواستند بتوانند مانع عمل آنها شوند. روزی از روزهای سال ۱۹۷۳ کسینجر شخصا برای متوقف کردن یک حمله طراحی شده توسط کردها، مداخله کرد. زیرا می ترسید که مبادا این طرح به موفقیت برسد و متعاقب جنگ اکتبر میان اعراب و اسرائیل، باعث پیچیده شدن دسیسه های آمریکا گردد. بررسی های «اوتیس پایک» به این نتیجه می رسد که: «رئیس جمهور و کسینجر و شاه امیدوار بودند کردها غلبه پیدا نکنند. آنها ترجیح می دادند شورشیان فقط تا آنجا پیش بروند که برای کشیدن شیره عراق کافی باشد. این سیاست به اطلاع کردها که توسط ما به جنگ ترغیب شده بودند، نرسید.»

«تعهدات ما تعهداتی با نیت بد بود»

سال ۱۹۷۵ شورش کردها وخیم ترین تهدیدی را که تا آن موقع رژیم بعث بخود دیده بود، پیش آورد. حدود ۴۵۰۰۰ پیشمرگه کرد با کمک دو هنگ از ایران، نزدیک به ۱۰۰۰۰۰ سرباز ارتش عراق را زمین گیر کرد؛ بطور جدی اقتصاد و ارتش عراق را تحت فشار قرار داد. کسینجر و شاه خواهان جنگ همه جانبه یا فروپاشی عراق نبودند. بلکه می خواستند عراق را مجبور کنند دست از ناسیونالیسم عربی ضد اسرائیل بقیه در صفحه ۲۴

فرخنده و پیروزباد تشکیل حزب کمونیست(مائوئیست)افغانستان

اخیرا کنگره وحدت جنبش کمونیستی افغانستان به منظور ایجاد حزب کمونیست واحد برگزار شد. تشکیل حزب کمونیست افغانستان (مائوئیست) یک دستاورد مهم برای جنبش کمونیستی در افغانستان، منطقه خاورمیانه و جهان است. در اعلامیه اول ماه مه این حزب آمده :

«با سر افرازی و افتخار اعلام می نماییم که کنگره وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی) افغانستان، متشکل از نمایندگان حزب کمونیست افغانستان، سازمان پیکار برای نجات افغانستان و اتحاد انقلابی کارگران افغانستان ، موفقانه پایان یافت و این نیروها بر مبنای تصویب برنامه و اساسنامه حزبی واحد در کنگره ، در چوکات « حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان » به وحدت رسیدند . این موفقیت برجسته مبارزاتی را به تمامی رفقای حزب ، کل جنبش مارکسیستی - لنینیستی – مائوئیستی افغانستان و همسنگران بین المللی مان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، به ویژه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که در جریان پیشرفت های پروسه وحدت و به فرجام رسیدن ظفرمندانه آن پیوسته مشوق و رهنمای ما بوده است ، تبریک و تهنیت می گوییم . یقین کامل داریم که کسب این موفقیت بزرگ مبارزاتی یک پیشروی مهم در مسیر تدارک برای برپایی جنگ خلق در افغانستان ، که شکل مشخص کنونی آن جنگ مقاومت ملی و انقلابی علیه متجاوزین و اشغالگران امپریالیست و خاینین ملی دست نشانده شان است ، محسوب می گردد . ما با عزم متین در این مسیر مبارزاتی ، که جزء جدایی ناپذیری از مبارزات رو به اعتلا و گسترش پرولتاریا و خلق های جهان است ، به پیش می رویم تا هرچه زود تر درفش جنگ انقلابی در میدان کارزار افغانستان آشکارا بر افراشته شود و اشغالگران امپریالیست و مزدوران شان را در میدان نبرد به مصاف بطلبد .»

ما به سهم خود این پیشرفت مهم را به کمونیستهای افغانستان، به پرولتاریا و خلقهای تحت ستم افغانستان تبریک می گوئیم و امیدواریم که این دستاورد که به بهای تلاشهای چند ساله این رفقا حاصل آمده مورد حمایت و پشتیبانی همه کمونیستهای ایرانی و افغانستانی قرار گیرد. بدون شک راه رهائی طبقه کارگر و مردم افغانستان با تثبیت و رشد وتکامل این دستاورد مهم هموار خواهد شد. ما از کلیه رفقا می خواهیم که بر پایه وظیفه انترناسیونالیستی خود اسناد پایه ای این حزب را فعالانه در بین روشنفکران و کارگران و زحمتکشان افغانستانی در ایران و گوشه و کنار جهان پخش کنند و آنان را در مورد این تحول مهم آگاه کنند. - حقیقت

شعله جاوید

ارگان مرکزی

حزب کمونیست (مائوئیست)

افغانستان

گزارش به کنگره وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی) افغانستان

صفحه ۱

قطعنامه کنگره وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی) افغانستان

صفحه ۱۲

پیام به کنگره وحدت حزب کمونیست افغانستان (طرف اتحاد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

صفحه ۱۷

پیام به کنگره حزب کمونیست افغانستان از طرف حزب کمونیست ایران (م ل م) صفحه ۱۹

پیام های کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان :

پیام به کمیته طبق انقلابی انترناسیونالیستی

صفحه ۲۱

پیام به حزب کمونیست نپال (مائوئیست)

صفحه ۲۳

پیام به حزب کمونیست ایران (م ل م)

صفحه ۲۴

پیام به کنگره وحدت جنبش کمونیستی افغانستان (م – ل – م)
از سوی کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

(مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست)

رفقای عزیز ! درود های سرخ بر شما !

از صمیم قلب و با آرزوهای بزرگ برای انقلاب افغانستان ، برگزاری کنگره متحد مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست های افغانستان را به شما تهنیت می گوئیم و اطمینان داریم که با موفقیت کامل برگزار شده و قلوب کمونیست های جهان را مملو از شادی و امید خواهد کرد .

این کنگره ویژگی مهمی دارد. این کنگره ثمره دلپذیر تلاش صادقانه شما برای شکل دادن به یک وحدت اصولی میان نیروهای مائوئیست افغانستان است . تجربه شما در این زمینه برای کل جنبش بین المللی ما، یعنی **جنبش انقلابی انترناسیونالیستی** ارزنده است .

تشکیل این کنگره و شکل گیری این حزب نوین ، در شرایطی که افغانستان به جبهه اول امپریالیزم امریکا در اعلان جنگ آشکار به مردم جهان ، بخصوص خلقهای خاور میانه ، تبدیل شده است ، وظایف سنگینی بر دوش کمونیستهای افغانستان می گذارد. وضعیت کنونی ، مائوئیستهای افغانستان را در موقعیتی قرار می دهد که بطور مستقیم ، از طریق اعلان جنگ به قوی ترین دشمن پرولتاریا و خلقهای جهان در حال حاضر ، به انقلاب جهانی خدمت کند . شما مائوئیستهای افغانستان با پایان دادن به پراکندگی میان خود این وظایف را بطور عاجل روی دست گرفتید . به همین جهت این کنگره و برنامه های آینده حزب کمونیست افغانستان، برای کمونیستها و نیروهای انقلابی در سراسر جهان از اهمیت ویژه ای برخوردار است .

وجود چنین حزبی در افغانستان، بطور مشخص برای حزب ما مایه دلگرمی و تشویق است و بدون شک موجب تقویت حزب ما خواهد شد. حزب شما و آینده آن ، تاثیرات مهمی بر جنبش کمونیستی ایران دارد .

وجود چنین حزبی در افغانستان بلند کردن پرچم ایدئولوژیک پرولتاریا و زحمتکشان جهان در مقابل پرچم پاره پاره ، پوسیده و گندیده احزاب اسلامی است . مبارزه با مرتجعین اسلامی هنوز حل نشده است . آنان ، متحدین طبقاتی امپریالیزم جهانی اند و امپریالیستها تا آنجا که این مرتجعین برای شان مفید باشند از آنان برای استثمار طبقه کارگر و دهقانان و خلقهای ستمدیده افغانستان سود خواهند جست . در مبارزه علیه این مرتجعین ، زنان نیروی بسیار مهمی را تشکیل می دهند. رها کردن حد اکثر انرژی زنان در این مبارزه ، امری است که تنها از عهده حزب کمونیست افغانستان بر میاید. زیرا خط سیاسی و ایدئولوژیک حزب کمونیست افغانستان نماینده عمیق ترین منافع تمام ستمدیدگان بخصوص ستمدیده ترین ستمدیدگان که زنان در زمره آنان اند ، می باشد . بهمین دلیل وظیفه حزب است که قدرت خفته در این نیروی تاریخا سرکش و طغیان گر را مانند توفانی سهمگین برای ریشه کن کردن مرتجعین اسلامی و غیر اسلامی و حامیان امپریالیست آنان ، بلند کند.

رفقا! برای سالیان دراز شرایط برای کمونیستهای افغانستان بسیار سخت و پیچیده بوده است. بخش بزرگی از نیروهای مقاومت بزیر پرچم مرتجعین و امپریالیستها رفته و تبدیل به خادمان آنها شدند. آنان نه تنها خود خادم شدند بلکه بخشی از توده ها را نیز بسوی وحدت و ائتلاف با مرتجعترین نمایندگان طبقات استثمارگر افغانستان کشیدند. در چنین وضعیتی مائوئیستهای افغانستان بر روی ایدئولوژی کمونیستی ایستادند زیرا فقط ایدئولوژی و برنامه کمونیستی است که منافع ستمدیدگان افغانستان (کارگران و دهقانان و زنان و ملل تحت ستم) را نمایندگی کرده و میتواند

افغانستان خالی از ارتجاع و امپریالیزم را برای آنان به ارمغان آورد . اکنون توده های افغانستان بیش از هر زمان آماده اند که حقایق را از زبان حزبشان بشنوند . آنان بیش از هر زمان آماده اند که به این حقیقت پی ببرند و آگاه شوند که بدون این حزب، نمی توانند راه رهایی را یافته و دنبال کنند . وظایف سنگینی مقابل پای حزب است. وظیفه رشد و گسترش سیاسی و ایدئولوژیک و تشکیلاتی حزب در میان پیشرو ترین اقشار توده ها و به این ترتیب فراهم کردن الزامات آغاز جنگ خلق ، در این میان خود نمایی میکند .

رفقا! امپریالیزم امریکا می خواهد افغانستان ، عراق ، ترکیه و ایران را به مثابه قلب « خاور میانه بزرگ » در هم ببافد. بگذار چنین کند. ما برای بهم بافتن انقلاب پرولتری در این منطقه از آن سود خواهیم جست و خواهیم دید که خاورمیانه چه کسی بزرگتر است ؟ خاورمیانه امپریالیست ها مورد نفرت اکثریت مردم جهان است ، اما خاورمیانه سرخ در قلوب پرولتاریا و خلقهای جهان جای خواهد داشت و پایگاه رزم آنان برای رهایی بشریت خواهد بود .

« کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م)
اردیبهشت ۱۳۸۳

پیام کنگره وحدت جنبش کمونیستی افغانستان (م-ل-م) به حزب کمونیست ایران (م ل م)

رفقا!

کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان ، ارسال پیام رفیقانه حزب کمونیست ایران (م ل م) به کنگره را با قدردانی می نگرد و از شما رفقا اظهار امتنان می نماید .

پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان در جریان پیشرفت خود ، مداوما از حمایت ایدئولوژیک ـ سیاسی حزب کمونیست ایران (م ل م) برخوردار بود . ما در جریان پیشرفت این پروسه ، قادر گردیدیم که کنفرانس منطقوی احزاب و سازمان های (م ل م) افغانستان و ایران را یکجا با شما برگزار نمائیم و نه تنها سطح پیوند و همبستگی مبارزاتی میان مان را ارتقاء دهیم ، بلکه پایه ای برای تکامل روز افزون این پیوند و همبستگی در آینده نیز بوجود آوریم .

ما در برگزاری موفقیت آمیز کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان و تامین وحدت مائوئیست های افغانستان در حزب کمونیست واحد (حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان) ، حمایت ایدئولوژیک ـ سیاسی شما رفقا را با خود داشتیم و ارسال پیام تان به کنگره ، جنبه بسیار روشنی از این حمایت محسوب می شود .

رفقا ! همانطوریکه شما در پیام تان به کنگره تذکر داده اید ، امپریالیزم امریکا می خواهد افغانستان ، ایران ، عراق و ترکیه را بصورت پایگاه های مرکزی برای کنترل و شکلدهی کل منطقه « خاورمیانه بزرگ » مورد خواستش در آورد . جنبش ما ـ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ـ در سه کشور از چهار کشور متذکره حضور دارد. احزاب سه گانه عضو جنبش در این منطقه یعنی حزب کمونیست ایران (م ل م) ، حزب کمونیست مائوئیست ترکیه و حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان وظیفه دارند هماهنگی های مبارزاتی میان شان را بطور روز افزونی بیشتر و با کیفیت تر بسازند تا بتوانند مقاومت انقلابی علیه امپریالیست های متجاوز امریکایی و متحدین و دست نشاندگان شان را در سطح کل منطقه شکل داده و به پیش سوق دهند .

رفقا ! طوریکه اطلاع دارید امپریالیست های متجاوز و اشغالگر امریکایی و متحدین شان و خاینین ملی دست نشانده شان در افغانستان ، با دایر کردن یک جرگه مضحک فرمایشی و ارتجاعی بنام « لویه جرگه قانون اساسی » ، یک قانون اساسی وطنفروشانه و خاینانه ارتجاعی برای افغانستان به « تصویب » رساندند . مطابق به این قانون اساسی ، دولت افغانستان جمهوری اسلامی اعلام گردیده است . ارتجاع حاکم بر ایران نیز جمهوری اسلامی است . یقینا تفاوت های معینی میان این دو جمهوری اسلامی وجود دارد . ولی آنچه عمده است ماهیت یکسان ارتجاعی و چاکر پیشگی آنها در قبال قدرت های امپریالیستی است . این حالت همکاری های روز افزون مبارزاتی میان حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و حزب کمونیست ایران (م ل م) را ضروری تر و الزامی تر می سازد . ما یقین کامل داریم که با هم در این مسیر مبارزاتی به پیش خواهیم رفت و نمونه بسیار برجسته و ارزنده از رفاقت و همسنگری انترناسیونالیستی میان مائوئیست های دو کشور را که از گذشته شکل داده ایم ، هر چه بیشتر گسترش ، استحکام و ارتقاء خواهیم داد .

زنده باد حزب کمونیست ایران (م ل م) !
زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی !
زنده باد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان !
مرگ بر امپریالیزم ! مرگ بر ارتجاع !
مرگ بر جمهوری اسلامی !
« کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان »
اول می ۲۰۰۴ (۱۲ ثور ۱۳۸۳)

مشترک "سرویس خبری جهانی برای فتح" شوید!
آخرین تحلیلها و اخبار مبارزاتی جهان و اطلاعیه های "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" را بزبان انگلیسی دریافت کنید!
برای مشترک شدن آدرس e-mail خود را به آدرس زیر ارسال دارید!
AWorldToWienNewsService-subscribe@yahoogroups.com
ما را در ترجمه این اخبار بزبان فارسی یاری دهید!

در باره مبارزه برای وحدت نیروهای کمونیست راستین

به نقل از مجله جهانی برای فتح شماره ۳۰

• مسئله وحدت در سراسر تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی اهمیت بسیار زیادی داشته است. در مقابل دشمن که قدرتمند و در سطح ملی و بین المللی سازمان یافته است، ضرورت وحدت طبقه کارگر و توده های ستمدیده تحت یک رهبری پیشاهنگ مرتباً خودنمائی می کند. توده ها خواهان وحدت انقلابیون هستند و اغلب نمی توانند بفهمند که چرا آنها به وحدت نرسیده اند. اما علیرغم نیاز آشکار برای وحدت و علیرغم آرزوی توده ها، همیشه رسیدن به وحدت سخت بوده است. از زمان مارکس و انگلس تا کنون، جنبش کمونیستی بین المللی با مبارزات مکرر و شدید توام بوده است. حقیقتاً وحدت فقط از طریق مبادرت به چنین مبارزاتی میسر می شود. ایدئولوژی پرولتاریا فقط از این طریق توانست ظهور یابد و هویتی را پایه گذاری کند که از ایدئولوژی ها و گرایشات غیر پرولتری که به نام طبقه کارگر و ستمدیدگان سخن میگویند خود را متمایز کند و اساس وحدت حزب پیشاهنگی باشد که صلاحیت متحد کردن توده های وسیع زحمتکشان را داشته باشد. زمانیکه مسئله وحدت نیروهای پیشاهنگ کمونیست دو باره دارد به یک وظیفه عاجل در هر دو سطح ملی و بین المللی تبدیل میشود، ما باید درک دیالکتیکی استواری در مورد رابطه بین مبارزه و وحدت و اینکه چگونه وحدت جنبش کمونیستی ساخته میشود، داشته باشیم.

• شکلگیری جنبش مائوئیستی نمودی از قانون ماتریالیسم دیالکتیک است. مائوتسه دون بما میآموزد قانون تضاد، وحدت و مبارزه اضداد، نیروی محرکه پیشروی همه پروسه ها، چه در طبیعت و در جامعه یا در افکار مردم، می باشد. جنبش کمونیستی در هر دو سطح ملی وبین المللی از این قانون مستثنی نمیباشد. جنبش کمونیستی خود وحدت اضداد است، میدان نبرد دائمی میان ایده ها و نیروهائی که پرولتاریا و منافع طولانی مدت کسب قدرت وپیشروی بسوی کمونیسم را نمایندگی میکنند با آن ایده ها و نیروهائیکه خواهان سازش ویا تسلیم به ارتجاع و امپریالیسم و خواهان ترک هدف مبارزه برای ایجاد یک جهان کمونیستی اند، می باشد. این مبارزه مداوم همه جا و همیشه یک شکل نیست بلکه از میان امواج مختلفی

بقیه در صفحه ۲۴

"چپ" نیازمند یک خانه تکانی جدی!

نکاتی در باره مسئله زن

بیانیه اصول پایه ای در مورد آزادی و برابری زنان

یک سال پیش در حقیقت شماره ۹ بیانیه ای به نام **اصول پایه ای در مورد برابری و آزادی زنان ایران** منتشر کردیم که با این مقدمه آغاز می شود: «ما اصول زیر را بعنوان اصول حداقل سازمانها و احزاب چپ ایران در مورد مساله زنان اعلام می کنیم. همانطور که چپ با خواست و آرمان برقراری عدالت اجتماعی مشخص می شود در زمینه مساله زنان نیز با خواست آزادی و برابری زنان که بخشا در اصول زیر منعکس است مشخص می شود. سازمانها و احزاب چپ ایران تلاش میکنند که اصول زیر بعنوان اصول دموکراتیک پایه ای در میان توده های مردم فراگیر شود و توسط جامعه برسمیت شناخته شود. »

این بیانیه در اصل از سوی یکی از فعالین جنبش زنان به ما و بقیه جریانات درون "جنبش چپ" ارائه شد تا این احزاب و سازمان ها با گذاردن امضای تشکل خود بر زیر این بیانیه بطور رسمی مضمون آن را بعنوان سقف حداقل باورها و محور عملکرد خود در رابطه با مبارزه زنان ایران برای آزادی و برابری، اتخاذ کنند و در صورت عدم پذیرش آن بعنوان اصول حداقل خود، علت آن را توضیح دهند تا بدینوسیله امکان بحث و نظردهی گسترده تر پیش آمده و از این رهگذر مسئله زنان بطور جدی تر در کل جنبش چپ ایران طرح شود – امری که بطرز اسفناک و غیر قابل قبولی به تاخیر افتاده است. حزب ما از این تلاش استقبال کرد و همزمان خبر دار شدیم که سازمان راه کارگر و کومله و حزب کمونیست ایران و اتحاد چپ کارگری نیز آن را امضا کرده اند. بهمین جهت این بیانیه را با امضا این سازمان ها در نشریه حقیقت شماره ۹ منتشر کردیم. اما مدتی بعد خبردار شدیم که حزب کمونیست ایران امضای خود را به سطح "بخش خارج کشور حزب کمونیست ایران" تقلیل داده و بیانیه در نشریه "راه کارگر" بدون امضا (حتا بدون امضای سازمان مربوطه) به چاپ رسید. اینها علائم هشدار دهنده اولیه بود دال بر اینکه این "اصول حداقل" برای مجموعه ای که به عنوان جنبش چپ شناخته می شود، چندان هم "حداقل" نیست و مبارزه و تلاش لازم است که در میان سازمانها و احزاب چپ ایران مسئله زنان از سطح (بقول لنین) بحثها و ادعاهای افلاطونی بگذرد و

لوئیز میشل از رهبران کمون پاریس در حال سخنرانی برای کموناردها

واقعیت پیدا کند. جدا از مسئله امضا کردن و نکردن و دلایل آن، در پیش گرفتن تاکتیک "سکوت" از سوی اغلب سازمان های چپ بسیار سوال بر انگیز بود. شاید فکر می کردند این موج "جنبش زنان" هم بگذرد و گریبان ها خلاص شود! اما این موج رفتنی نیست و تازه دارد اوج می گیرد!

ما در این مقاله می خواهیم اولا، از این بیانیه (به عنوان اصول حداقل و بعنوان بخشی از مطالبات و نیازهای زنان ایران در زمینه آزادی و برابری) دفاع کنیم و بر اهمیت فراگیرکردن آن و تلاش برای تبدیل آن به یک نیروی مادی و تاثیر گذار در جامعه، تاکید بگذاریم. ثانیا، می خواهیم از این فرصت استفاده کرده و به طرح انتقاداتی از خط و عملکرد غالب در جنبش چپ ایران بر سر مسئله زنان بپردازیم. زیرا بدون یک خانه تکانی حتا اصول حداقل طرح شده در این بیانیه نیز به باورها و اصول جنبش چپ تبدیل نخواهد شد. جنبش کمونیستی و بطور کلی مارکسیسم همواره در مبارزه علیه انواع و اقسام اپورتونیسم شبه مارکسیستی، شفافیت و تیزی خود را بازیافته است. به اعتقاد ما امروزه مسئله زنان یکی از آن عرصه هائی است که کمونیستها باید تفاوت موضع و نقطه نظر کمونیستی را با انواع بینش ها و جریاناتی که فقط در ظاهر و در ادعا کمونیست یا چپ هستند روشن کنند و با روشن کردن این فرق و تفاوت، زمینه های بازسازی و دگرگونی و پیشرفت ایدئولوژیک را در میان خود کمونیستها نیز فراهم کنند. در بخش دیگری از این نوشته (که درشماره های آتی منتشر می شود) ما تلاش خواهیم کرد با مروری بر تاریخ تفکر و عمل جنبش کمونیستی بین المللی در مورد مسئله زنان نشان دهیم که باور برخی فمینیستها مبنی بر اینکه جنبش کمونیستی اساسا "پدر سالار" بوده، بی پایه است. جنبش کمونیستی بین المللی از بدو پیدایش خود انقلابی ترین جریان فکری و عملی تاریخ بشردر همه عرصه های اجتماعی، منجمله مسئله زنان، بوده است. مسکوت گذاشتن این حقیقت یا قلب این تاریخ فقط به تبلیغات جناح راست پست مدرنیستهای فعال در مراکز آکادمیک و روشنفکری و به جریانات مذهبی و ملی – مذهبی ایران خدمت می کند.

در اینجا ما به عمد از بکار بردن واژه "جنبش کمونیستی" برای نامیدن مجموعه سازمانها و احزاب معروف به چپ ایران پرهیز می کنیم زیرا اغلب سازمان هائی که زمانی خود را کمونیست می دانستند، از آرمانها و اصول انقلاب کمونیستی بکلی دست کشیده اند و باورها و برنامه های سوسیال دموکراتیک اتخاذ کرده اند. بهمین جهت ما هم واژه مبهم و گل و گشاد "جنبش چپ" را برای نامگذاری این مجموعه بر می گزینیم.

دفاع از "اصول پایه ای در باره آزادی و برابری زنان ایران"

از این بیانیه باید حمایت کرد، از آن برای آگاهی دادن به توده های مردم استفاده کرد و با دامن زدن به بحث و جدل جمعی بر سر آن، ضعف یا ابهاماتش را برطرف کرده و سطحش را ارتقا داد. وظیفه تخطی ناپذیر جنبش چپ است که در ارائه چنین بیانیه ای برای کل جنبش دموکراتیک پیش قدم شود. ارائه این بیانیه به سازمان ها و احزاب چپ برای اینکه متحدا آن را بعنوان اصول حداقل خود اتخاذ کنند خدمت مشخصی به جنبش چپ است زیرا به آن کمک می کند تا بر سر یکی از حادترین و انفجاری ترین مسائل امروز و فردای جامعه ایران یعنی مسئله زنان یک موضع مشخص و پیشرو جلو بگذارد.

این بیانیه تمام بینش و آرمان و برنامه کمونیستی ما بر سر مسئله زنان را در بر نمی گیرد. زیرا به اعتقاد ما کسب آزادی و برابری واقعی در گرو انقلاب سوسیالیستی است و حل کامل تضاد زن و مرد تنها با از بین رفتن طبقات، در یک جهان کمونیستی ممکن می شود. اما میان امروز و رسیدن به آن هدف، باید گام به گام پلها را بنا کنیم و با نبرد پیش رویم. این بیانیه در مقطع کنونی و در ایران، به این پیشرفت نسبی خدمت می کند.

یکی از مهمترین نقاط قوت این بیانیه مشخص و صریح بودن آن است. این جنبه از بیانیه، تمایز آن را با تمام ادعاهای قلابی جریانات بورژوائی در مورد مسئله زنان نشان می دهد. به پلاتفرمهای جمهوری خواهان و ملی مذهبی ها و سلطنت طلبان نگاه کنید! همه بندی در مورد زنان دارند و سعی می کنند خود را طرفدار آزادی و برابری نشان دهند اما دریغ از چند خط مشخص و روشن در این زمینه. صدها ادعای مفت در دفاع از "آزادی و برابری" دارند اما در برابر این سوال که امروز در ایران برای "آزادی زنان" کدامین دژها و موانع را باید خراب کرد سکوت اختیار می کنند و قلم ها یشان از حرکت باز می ایستند. زیرا هیچ یک از این نیروها نه می توانند و نه می خواهند در سلسله مراتب قدرت سیاسی و اقتصادی تغییری بوجود آورند. بنابراین در زمینه آزادی و برابری زنان نیز نمی توانند حتا یک ادعانامه نسبتا مشخص ارائه کنند. این بیانیه برخلاف ادعاهای بی فایده و عوامفریبانه جریانات بورژوائی در مورد آزادی زنان، با تحلیل مشخص از شرایط مشخص ایران، دیدگاه و مطالبات حداقلی را بطور روشن فرموله می کند (حداقلی که می تواند پیشرفت بحساب آید و نه در جا زدن و یا شکل عوض کردن). این بیانیه بند و زنجیرهای بسته شده بر دست و پای زنان، و موانعی را که اقتدار چهار گانه، یعنی **اقتدار دولت حاکم، اقتدار مذهب، اقتدار سنت، اقتدار مرد بر زن**، در مقابل زنان ایجاد می کند را بر می شمرد و آزادی زنان را در گرو شکستن آنها می داند. بیانیه می گوید: « در ایران بزرگترین منبع ستم بر زن و بزرگترین مردسالار، دولت حاکم است..... قانون اساسی، جزائی و مدنی ایران علیه زنان و ناقض حقوق برابر زن و مرد است. استفاده از شریعت یکی از مهمترین اهرمهای رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب زنان است. مجموعه اینها شرایط بی حقوقی و غیر انسانی را بر زنان تحمیل می کنند. این قوانین باید فورا ملغی شوند. جدائی دین از دولت و مشخصا قطع فوری بکاربست احکام قرآن و فقه در مورد زنان جزو اولیه ترین شرایط آزادی و برابری زنان است. گشتی ها و ارگانهای انتظامی مخصوص زنان باید منحل گردند و آزار زنان در مجامع عمومی سیاسی توسط لباس شخصی ها متوقف شود. ما زنان و جوانان رابه مقابله با این قوانین ستمگرانه و نیروهای سرکوبگر فرا می خوانیم و این مقاومت را بخشی از مبارزه سیاسی عمومی مردم ایران می دانیم. ... زنان فقط با دستگاه حاکمه روبرو نیستند. بلکه نظام پاتریارکی حاکم، مردان را به استیلاجوئی بر زنان تشویق و وادار می کند. ... افزایش خشونت مردان علیه زنان در خانواده، از اشکال به ظاهر بی ضرر مانند محدود کردن زنان و دختران، تا اشکال آشکارا خشن مانند ضرب و شتم و به قتل رساندن، نتیجه تقویت روابط پاتریارکی است. ... ما سلطه جوئی مردان بر زنان را محکوم کرده و مردسالاری را یکی از برجسته ترین موانع رشد و پیشرفت دموکراسی در جامعه می دانیم. به این جهت، طغیان زنان علیه مردان سلطه گر و علیه روابط پاتریارکی را عادلانه دانسته و از آن حمایت می کنیم. ... ما تمام باورهای سنتی مبنی بر ناتوان و فرودست بودن زنان و لزوم تبعیت زن از مرد را باطل اعلام کرده و مبارزه برای پاک کردن اذهان جامعه از این باورها را وظیفه همه می دانیم. ...»

نکات بیانیه در مورد ضرورت طغیان زنان علیه نظام مردسالاری و سلطه جوئی مردان، و متشکل شدن آنان در سازمانهای زنان برای پیشبرد مبارزاتشان، روشن است؛ اما باید فراتر رفته و تصریح می کرد که تبلیغ و تهییج و سازمان دادن چنین طغیان و مبارزه ای جزو وظایف سازمان ها و احزاب سیاسی چپ در رابطه با زنان است. باید در این زمینه با صراحت بیشتری حرف می زد و روشن می کرد که این مبارزه بسیار سخت و پیچیده است؛ و ورای صدور بیانیه ها و اصول پایه ای باید آن را سازمان داد و اینکار نیاز به **سازمان های مخصوص، کادرها و سازمانگران مخصوص** دارد. و سازمان ها و احزاب چپ را موظف به بررسی بیلان فعالیتهای خود در این زمینه ها می کرد.

بیانیه سعی می کند به گرایشات عقب مانده ای که سر مسئله زنان در میان مردم موجود است اشاره کند. مشخصا به این معضل اشاره می کند که رشد بیداری ملی در میان ملل تحت ستم ایران تاثیر متناقضی بر موقعیت زنان آن ملل دارد و بدرستی میگوید که ایدئولوژی ناسیونالیستی غل و زنجیرهای پدرسالاری را بر دست و پای زنان محکمتر می کند. البته باید به گرایشات عقب مانده بر سر مسئله زنان در همه جنبشهای ضد رژیمی که بطور خودبخودی بلند می شوند و در سطح آگاهی خودبخودی می مانند (منجمله جنبش کارگری) نیز اشاره می کرد. بیانیه روشن می کند که کلید دست یافتن به این خواستها در دست خود مردم و در مبارزات خود زنان است و نه در جای دیگر. فراخوان های مشخص آن به جوانان، معلمان و جنبش های اجتماعی گوناگون از این نظر بسیار خوبند.

بیانیه معیارهای روشنی را برای وحدت و یک کاسه کردن نیروی کسانی که ادعای مبارزه در راه آزادی و برابری زنان را دارند طرح می کند. یکی از بهترین بندهای بیانیه در مورد جنبش کارگری است که جنبش کارگری را موظف می کند این حداقل دیدگاه و مطالبات را در باره مسئله زنان اتخاذ کند. مسئله زنان در جامعه ما آنقدر حاد است و موجودیت رژیم جمهوری اسلامی از بدو تولدش آنقدر به زن ستیزی اش وابسته بوده است که بی تفاوتی و انفعال هر جنبش اجتماعی – اعم از کارگری و دانشجوئی و روشنفکری - بر سر مسئله زنان مطلقا غیر قابل قبول است. جمهوری اسلامی شمشیر ایدئولوژی عقب مانده و خفقان آورش را در کوره سرکوب زنان صیقل داد و با آن گلوی بقیه را برید. قوانین، رفتار و افکار زن ستیز جمهوری اسلامی جزو شاخص های غیر قابل انکار این حکومت است. متاسفانه بخش بزرگی از مردم و شرکت کنندگان جنبش هائی که علیه رژیم براه می افتند، اعم از کارگری و دانشجوئی وغیره، بشدت آلوده به باورها و فرهنگی هستند که حکومت جمهوری اسلامی در جامعه گسترش داده است. پس مسئله زنان مسئله ای مربوط به زنان نیست؛ بلکه مربوط به همه جنبشهای اجتماعی است.

جواب به برخی انتقادات

ما در اینجا و آنجا شنیده ایم که به این بیانیه از زاویه "چپ" انتقاد شده مبنی بر اینکه سطحش برای چپ پائین است!

اولا، متاسفانه واقعیت چپ چیز دیگری را نشان می دهد. ثانیا، در مقابل چنین انتقادی ما حرف لنین را بیاد می آوریم که در دفاع از سیاست خود در طرح مطالبات زنان گفت: « این نه یک برنامه حداقل است، و نه یک برنامه اصلاحی ...این کوششی برای منفعل کردن توده های زنان بوسیله رفرمها، و منحرف کردن آنان از جاده مبارزه انقلابی نیست. به هیچ عنوان چنین نیست؛ اینکار به هیچوجه یک حقه بازی رفرمیستی نیست. خواسته های ما یک رشته نتیجه گیری های عملی است از احتیاجات مبرم و زن ضعیف و محروم در سیستم بورژوازی، و علیه تحقیرهای زشتی که باید در این سیستم تحمل کند. با طرح اینها ما نشان می دهیم که از نیازهای زنان و ستم بر زنان آگاهیم؛ از جایگاه ممتاز مردان آگاهیم؛ و از همه اینها نفرت داریم. بله، نفرت داریم و خواهان محو هر گونه ستم و آزاری هستیم که به زن کارگر، همسر کارگر، زن دهقان، همسر یک مرد عادی و حتی از خیلی جهات به زن طبقات ثروتمند نیز وارد می شود.»

(″خاطرات من از لنین، گفتگوئی در باره مسئله زن″ – کلارا زتکین - نشریه جهانی برای فتح شماره ۲۴)

برخی انتقادات دیگر به این بیانیه به این شکل مطرح می شود که این بیانیه مسئله ″زنان کارگر″ را برجسته نکرده یا از زاویه زنان کارگر نوشته نشده است. تجربه نشان داده که اینها دو دسته اند. یک عده با توسل به ″گفتمان کارگری″! در واقع می خواهند به موضوع مورد بحث یعنی مسئله ستم بر زن نپردازند یا آن را به حاشیه برانند. مشکل اینان با بلند شدن توفانی از جنبش زنان حل می شود و نه با بحث. اما عده ای دیگر با چنین نقدی قصد دارند یک دیدگاه ″کارگری″ از مسئله ستم بر زن ارائه دهند اما در نهایت یک دیدگاه تقلیل گرایانه اکونومیستی از مسئله ارائه می دهند. زیرا مسئله ستم بر زنان کارگر را به مزد نابرابر تقلیل می دهند. در حالیکه زنان کارگر از بابت مجموعه قیود و نابرابریهائی که نظام مردسالار بر زنان تحمیل می کند در عذابند و مسئله شان فقط مزد نابرابر نیست. اتفاقا اساس ستم دوگانه بر زن کارگر مزد نابرابر نیست. مسئله پیچیده تر از این است. تبعیضاتی که به زن کارگر می شود نشئت گرفته از قدرت دوگانه ای است که بالای سر وی قرار دارد. زن کارگر فقط با قدرت سرمایه دار و دولت وی روبرو نیست بلکه با سلطه مرد کارگر (شوهر و بطور کلی مردان) نیز روبروست؛ مسئله ستم و استثمار دوگانه زن کارگر اساسا به این قدرت دوگانه مربوط است. برجسته کردن (برجسته کردن واقعی و نه قلابی) مسئله ستم جنسیتی بر زن کارگر باید علاوه بر مزد نابرابر این مسئله را نیز در بربگیرد. طرح این مسئله در میان کارگران و دامن زدن به آگاهی و ایجاد دگرگونی ایدئولوژیک (تحول فکری و رفتاری) در آنان، برای دست یافتن به وحدت درونی طبقه کارگر مطلقا ضروری است. یک جنبه دیگر از طرح مسئله زنان از زاویه زنان کارگر تاکید گذاردن بر روی ضرورت متشکل شدن زنان کارگر در سازمان های زنان، برای مبارزه مشخص علیه ستم بر زن است. زنان کارگر باید از این طریق آگاهی ویژه در مورد ستم بر زن بیابند و قاطعانه تر از زنان دیگر طبقات علیه ستم بر زن مبارزه کنند. متحقق کردن این امر مشخصا وظیفه کمونیستهاست. اصلا جنبش زنان بدون اینکه زنان طبقات تحتانی ستون فقرات آن را تشکیل دهند پیگیری و رادیکالیسم لازم برای پیشبرد مبارزه در راه آزادی و برابری بدست نخواهد آورد. مبارزه علیه مردسالاری یک مبارزه سخت است و نیازمند یک نیروی اجتماعی نترس و رادیکال می باشد.

انتقادات مدون به بیانیه

تا کنون فقط یک نفر تلاش کرده است باب بحث در باره این ″اصول″ را از طریق نقد رسمی و نوشتاری باز کند: مقاله ای به قلم شهاب برهان تحت عنوان ″کدام برابری و کدام آزادی برای زنان؟″ در نشریه آوای زن (شماره ۵۱\۵۲) که به بررسی انتقادی این بیانیه پرداخته است. او با برخورد ی مسئولانه تلاش کرده طرز تفکر مشخص خود را پیش بگذارد و باب بحث را بگشاید ولی ما با اکثر انتقاداتش موافق نیستیم. برخی از انتقادات وی در بالا جواب گرفته اند(۱). مهمترین نکته انتقادی شهاب برهان که توجه را جلب می کند انتقاد وی به اصل شماره ۳ در بیانیه است. بند ۳ می گوید، «زنان فقط با دستگاه حاکمه روبرو نیستند، بلکه نظام پاتریارکی حاکم، مردان را به استیلا جوئی بر زنان تشویق و وادار می کند. این روابط که مردان را بر زنان مسلط می کند به ضرر اکثریت مردان جامعه است زیرا کلیت نظام استثمار و ستم طبقاتی را نیز تقویت می کند....». شهاب برهان در نقد این بند می نویسد: «این ادعا که روابطی که مردان را بر زنان مسلط می کند به ضرر اکثریت مردان جامعه است بکلی بی پایه است، غلط و گمراه کننده است. مردان در تسلط بر زنان، منافع دارند. آنچه اساسا نظام مرد سالار و پدر سالار را پایدار نگاه می دارد، همین منافع است. با این استدلال که چون نظام سلطه بر زن، در تحلیل نهائی کلیت نظام استثمار و ستم طبقاتی را نیز تقویت می کند، بر عریان ترین واقعیتی که منافع مردان در سلطه بر زنان باشد، پرده انداخته می شود.»

تاکیدات شهاب برهان بر روی اینکه مردان از این مناسبات نفع می برند درست است. باید این مسئله را رک و با صدای بلند اعلام کرد و ماهیت فئودالی و بورژوائی روابط مردان با زنان را در کل و جزء افشا کرد و علیه آن مبارزه راه انداخت. اولین کسی که خصلت ستمگرانه روابط مرد با زن در جامعه سرمایه داری را با صراحت بیان کرد مارکس بود که گفت: ″زن پرولتاریای مرد است.″ و به این ترتیب رابطه مرد کارگر با زن کارگر را به رابطه بورژوازی با پرولتاریا تشبیه کرد. بله مردان منافع عینی در سلطه گری بر زنان دارند اما شهاب برهان تنها یک جنبه از مسئله را می بیند و جنبه دیگر و بسیار مهم را که بیانیه سعی کرده است به آن اشاره کند، نمی بیند. جنبه دیگر مسئله آن است که کارگران و زحمتکشان منافع عینی دیگری هم دارند که پایه مادی و شالوده تغییر و تحول انقلابی را در آنان فراهم می کند؛ این منافع، منافع طبقاتی آنان است. مبارزه علیه نظام مردسالار جزء لاینفکی از مبارزه برای سرنگون کردن نظام سرمایه داری و به عبارت روشن تر جزئی از انقلاب کمونیستی است. مارکس مشخصات این انقلاب کمونیستی را با روشنی غیر قابل انکار مشخص کرد: **گسست ریشه ای از تمام روابط مالکیت کهن؛ از تمام روابط طبقاتی کهن و از تمام روابط اجتماعی کهن که از آن بر می خیزد ؛ و از تمام افکار کهن که برخاسته از این روابط طبقاتی و اجتماعی کهن است.** نظام مردسالار، جزئی لاینفک و مهم از این ″روابط اجتماعی کهن″ است. بدون این ″۴ گسست″ نه مردان و نه زنان، رها نمی شوند.

بله حتا مردانی که خود تحت ستم و استثمارند از سلطه مرد بر زن، از نظام مردسالار نفع می برند. اما سوال این جاست که چه می دهند و چه می گیرند؟ در مقابل منافعی که می برند پایه های روابط طبقاتی بورژوائی (در جامعه ما بورژوائی و فئودالی) را محکم می کنند. این است نکته ای که بیانیه می خواهد بگوید و شهاب برهان به آن انتقاد می کند. آگاهی یافتن کارگران به این تناقض (نفع داشتن و نفع نداشتن مردان طبقات زحمتکش در حفظ نظام مردسالار) بطور خودبخودی امکان ندارد. درک این مسئله نیاز به آگاهی طبقاتی دارد. اگر کارگر مرد به آگاهی طبقاتی نرسد و بر طبق آگاهی خودبخودی ″بهبود وضعیت معیشت امروز و فردا″ فکر و عمل کند مطمئنا از امتیازاتی که اربابان سرمایه دار و دولت به او علیه زنان می دهند ممنون می شود زیرا آگاهی اقتصادی و خودبخودی اش اجازه نمی دهد که سطح را بخراشد و عمق ماجرا را ببیند. طبقه کارگرنه تنها در ستم بر زن و نظام مردسالار ذی نفع نیست بلکه منافع طبقاتی اش ایجاب می کند که آن را ریشه کن کند و این برای رهائی خود طبقه کارگر ضروری است؛ طبقه کارگر اولین طبقه در تاریخ بشر است که رهائی اش در گرو ریشه کن کردن هر شکل از ستمگری بخصوص ستم بر زنان است.

گرایش سرمایه داری آن است که با کارکرد خود اکثریت مردم را پرولتر و بی چیز می کند. گرچه سرمایه داری به این ترتیب شالوده اتحاد طبقاتی طبقه کارگر را فراهم می کند، اما با لایه لایه کردن آنان و دادن امتیاز به یکی در مقابل دیگری در درون طبقه کارگر شکاف می اندازد. این شکافها دریچه های نفوذ ایدئولوژی بورژوائی و فئودالی در درون طبقه کارگر و میان زحمتکشان می شوند. وجود این شکافها ایجاد اتحاد طبقاتی را بشدت پیچیده و غامض می کند. وظیفه ایدئولوژی و برنامه و سازمان کمونیستی است که بر این پیچیدگیها و شکافها فائق آید و نبرد طبقاتی پرولتاریا را هدایت کند؛ و برای اینکه بتواند چنین کند باید خط ایدئولوژیک و سیاسی صحیح و برنامه مشخص داشته باشد. اگر کمونیستها گرایشات اکونومیستی و ناسیونالیستی داشته و آلوده به افکار کهنه باشند هرگز نمی توانند چنین وظیفه ای را تقبل کنند.

شهاب برهان می نویسد: «... نه تنها اکثریت مردان جامعه، بلکه حتی اقلیتی به تعداد انگشتان یک دست را هم نمی توان با موعظه در باره نقشی که مردسالاری می تواند بر ″کلیت″ نظام استثمار و ستم طبقاتی داشته باشد، به چشم پوشیدن از مزایا و منافع ملموس و مستمر آقایی و تسلط بر زنان ″وادار″ کرد.»

اولا، به نظر ما نکته ای که بیانیه طرح می کند ″موعظه″ نیست بلکه یک تئوری است؛ تئوری معروف و جدال بر انگیزی است مبنی بر اینکه ستم بر زن خصلت طبقاتی دارد و موقعیت ستمدیدگی زن به ساختار طبقاتی جامعه بشری مربوط است. انگلس در اثر معروف خود ″مالکیت خصوصی و منشاء خانواده″ آن را اینطور فرموله کرد: ***ظهور اولین اختلاف طبقاتی در تاریخ مصادف است با شکل گیری تخاصم میان مرد و زن در ازدواج تک همسری؛ و اولین ستمگری***

طبقاتی مصادف است با ستم مرد بر زن. (۲)

شهاب برهان می گوید: " مردان در تسلط بر زنان منافع دارند ... آنچه اساسا نظام مرد سالار و پدر سالار را پایدار نگاه می دارد، همین منافع است." اما این "اساسا" واقعیت ندارد! در پابرجا نگاه داشتن نظام مردسالاری "منافع" بزرگتری نیز در کار است و آنهم منافع دولت طبقاتی و روابط طبقاتی حاکم است. مباحث مربوط به این جدل، مفصل (و مهم) است اما در حوصله این مقاله نیست. در هر حال، چه بخواهیم و چه نخواهیم، خارج از ذهنیت ما، موقعیت ستمدیدگی زن به ظهور مالکیت خصوصی و روابط و تمایزات اقتصادی، مربوط است. این یک حقیقت **عینی** است. (اینهم یک تئوری مارکسیستی دیگر! **حقیقت عینی!**) تمام اشکال گوناگون ستم و استثمار در جامعه بشری به این "ساختار طبقاتی" جامعه بشری باز می گردد.

در این جا باید خاطرنشان کنیم که جریانات رویزیونیست و اکونومیست با همین استدلال (که ستم بر زن از ساختار طبقاتی جامعه بشری نشئت گرفته و توسط آن تقویت می شود) مسئله ستم بر زن را "مسئله ای فرعی" قلمداد کرده و از صورت مسئله مبارزه طبقاتی حذف می کنند. اما شعبده بازی رویزیونیستها دلیل بر غلط بودن تئوری مارکسیستی نیست. همانطور که این تحریف رویزیونیستی غلط است (یعنی منطبق بر واقعیت عینی نیست)، حذف کردن رابطه نظام مردسالاری و روابط طبقاتی حاکم نیز منطبق بر واقعیت عینی نیست. در نتیجه، مبارزه علیه مردسالاری را نمی توان و نباید به مبارزه علیه منافعی که مردان در سلطه جوئی بر زنان دارند تقلیل داد و دولت و نظام طبقاتی حاکم را از صورت مسئله حذف کرد. بیانیه درست می گوید که: " در ایران بزرگترین منبع ستم بر زن و بزرگترین مردسالار، دولت حاکم است".

وقتی شهاب برهان می گوید، با موعظه نمی شود مردان را "به چشم پوشیدن از مزایا و منافع ملموس و مستمر آقایی و تسلط بر زنان "وادار" کرد" بلافاصله این سوال پیش می آید، "با چه می شود"؟ جواب مارکسیستها روشن است: با پیشبرد همزمان مبارزه انقلابی برای سرنگون کردن دولت و نظام طبقاتی حاکم و علیه نظام مردسالاری و تمام مظاهر آن. در تاریخ بشر، همه نظامات سیاسی و اجتماعی کهن بوسیله انقلاب قهر آمیز ستمدیدگان سرنگون شده اند. این یک نیز مستثنی نیست. اما این یک سطح کلی از مسئله است. وقتی مسئله به روابط اجتماعی ستمگرانه در میان خود مردم (مشخصا، میان مرد تحت ستم و استثمار با زن تحت ستم واستثمار) می رسد مسئله بسیار پیچیده می شود. تضاد زن و مرد در نهایت با محو طبقات و تمام روابط و افکار برخاسته از آن، از بین می رود. اما از اینجا تا آنجا با این تضاد چه باید کرد؟

شک نیست، سیاست اکونومیستها و رویزیونیستها که "بخاطر مسائل اصلی" این مسئله را مسکوت گذاشته یا فرعی قلمداد می کنند یک سیاست ضد زن بوده و فقط نسخه ای برای عقب نگاه داشتن طبقه کارگر و فاسد کردن جنبش کمونیستی و خرابکاری در خود مبارزه طبقاتی است. روش حل این تضاد در درون صفوف طبقه و خلق و جنبش نیز اساسا از طریق مبارزه است: مبارزه فکری و عملی. مبارزه فکری از طریق آگاهی دادن، از طریق نقد و افشا گری. و مبارزه عملی از طریق تشکل نیروی آگاه زنان، براه انداختن جنبش توده ای علیه تمام (تمام) مظاهر مردسالاری و پدر سالاری؛ براه انداختن مبارزه علیه گرایشات مرد سالاری در درون جنبش های اجتماعی و احزاب و سازمان های انقلابی و کمونیست و چپ و غیره. پیشبرد چنین مبارزه ای حتا در درون احزاب کمونیست واقعی نیز ضروری است زیرا بقول لنین، در زمینه مسئله زن، " متاسفانه هنوز در توصیف بسیاری از رفقایمان می توان گفت که، کمونیست را خراش بده تا یک عامی ظاهر شود". کمونیستها از آشکار کردن این معایب عار ندارند. نه تنها عار ندارند بلکه کاملا منطبق بر تحلیل هایشان از تاثیرات بلا وقفه بورژوازی بر احزاب کمونیست و ضرورت پیشبرد مبارزه خطی برای ممانعت از تبدیل شدن این احزاب به احزاب بورژوائی است. اگرچه این مبارزات، مبارزات درون خلقی می باشند اما بخش مهمی از مبارزه طبقاتی و مشخصا مبارزه علیه روابط اجتماعی کهن مردسالارانه هستند. این مبارزه ای است که حتا در جامعه سوسیالیستی ادامه می یابد.

هیچ یک از این مبارزات بدون توسل به عامل "**جبر**" پیش نمی روند. مثلا در جامعه سوسیالیستی این جبر شکل قانون گذاری و تضمین اجرای آن را بخود می گیرد. در درون احزاب کمونیست واقعی و انقلابی شکل اعمال اصول انظباطی برخاسته از ارزشها و آرمانهای کمونیستی را بخود می گیرد (که روابط برابر میان زن و مرد از پایه ای ترین آنهاست). اما در عین توسل جستن به این اصول باید دانست که مسئله پیچیده تر از آن است که بسادگی حل شود. مهمترین مسئله این است که باید آگاهی کل حزب نسبت به اشکال گوناگون و موذیانه مردسالاری بالا برود و صفوف حزب مملو از زنانی شود که کاملا به این مسئله آگاهی دارند.

جنبش چپ نیاز به خانه تکانی دارد

اینکه جنبش چپ ایران در زمینه مسئله زنان پیشرو نیست، یک واقعیت است. این عقب ماندگی با پیشرو نبودن چپ بر سر نقد نظام حاکم (در ایران و جهان) و سرنگونی انقلابی آن ارتباط مستقیم دارد. وقتی یک جریان سیاسی برنامه سرنگونی انقلابی نظام ارتجاعی حاکم (با تمام روابط اقتصادی و اجتماعی و فرهنگ کهن آن) را نداشته باشد بسیاری از روابط اجتماعی ستمگرانه آن نیز بنظرش عادی می آید.

در میان بخش بزرگی از چپها که خود را "چپ کارگری" می خوانند کسانی هستند که به یک اعتصاب کارگری بعنوان مهمترین واقعه قرن بیست و یکم برخورد می کنند اما به مسائل مربوط به جنبش زنان پوزخند زده و در مباحثات و مذاکرات درونی توجه به جنبش زنان را بعنوان یک "انحراف از جنبش کارگری" قلمداد می کنند! واقعیت آن است که چپی که این مشخصات و تفکر را دارد برای جنبش کارگری مثل سم است چون بجای آنکه پیشاهنگ کارگران باشد، بقول لنین تبدیل به آئینه تمام نمای گرایشات عقب مانده درون کارگران می شود و بجای اینکه کارگران را بجلو براند، به عقب می کشاند. عجیب نیست که خط اینان در رابطه با جنبش کارگری نیز از حد یک خط لیبرال بورژوائی فراتر نمی رود. اینان مبارزه طبقه کارگر را محدود به مبارزه برای بالا رفتن مزد یا پرداخت مزد و دیگر حقوق صنفی در چارچوب نظام سرمایه داری می کنند و اصولا کاری به این ندارند که کارگر چگونه می تواند به "حق" واقعی خود که سرنگون کردن نظام سرمایه داری است، برسد. این چپ لیبرال نه به نبرد طبقاتی می تواند جدی برخورد کند و نه به نبرد جنسیتی. چه برسد به اینکه به نبرد جنسیتی به مثابه یک جبهه از نبرد طبقاتی بنگرد و در راهش بکوشد. این چپ، دنباله رو سطح خودبخودی جنبش طبقه کارگر و آگاهی خودبخودی کارگران است. در نتیجه هیچ رسالتی در زمینه زدودن سموم بورژوائی و فئودالی از جنبش کارگری و مبارزه علیه تفکرات ضد زن و مذهبی ای که در میان کارگران بیداد می کند برای خود نمی بیند. گرایشات لمپنی موجود در میان زحمتکشان را که به اشکال ضدیت با زن در خانه و جامعه و در جنبش سیاسی بروز می کند مشکل جنبش کارگری نمی داند و حیرت انگیز آنکه برخی افراد به اصطلاح چپ، تقلید از این عقب ماندگیها را "کارگری" شدن فرهنگ خود می دانند! بسیاری از سازمان ها و محافل چپ به تضاد میان زن و مرد در درون خودشان به صورت دعواهای "خانوادگی" برخورد می کنند و نه بعنوان یک مسئله حاد اجتماعی. پس اینها چگونه می خواهند روابط اجتماعی کهن را براندازند؟

روزانه میلیون ها زن و دختر جوان توسط این روابط گندیده خرد می شوند و عده زیادی کشته می شوند (بشکل قتلهای ناموسی، ضرب و شتم در خانه، خودکشی برای رهائی از فشارهای خانواده و جامعه و غیره). آیا علیه این جنایت باید جنبشی سازمان داد یا نه؟ بخشی از سازمان های چپ حداکثر سالی یکبار (روز هشت مارس) اعلامیه ای در مورد وضعیت زنان صادر می کنند. ما به گزارشات کمیته مرکزی این سازمان ها واحزاب دسترسی نداریم اما به یقین می توان گفت که حتا یک صفحه در باره خط و برنامه فعالیت در رابطه با مسئله زنان، طراز بندی فعالیتهایشان در این عرصه، تجزیه و تحلیل مشکلاتی که با آن مواجه بوده اند، انگشت گذاشتن بر عقب ماندگیهایشان و برنامه ریزی برای برای حل آنها، ندارند.

برخی فعالین و احزاب چپ، فمینیست هائی را

که گرایشات مردسالاری و پدر سالاری موجود در میان احزاب و سازمان های جنبش چپ را نقد می کنند، ضد کمونیست می خوانند! این اتهام قابل قبول نیست. در واقع آن سیاستی "ضد کمونیستی" است که به اینگونه گرایشات اجازه رشد می دهد و نه سیاستی که آنها را نقد می کند! مهمترین مشخصه کمونیست آن است که ستمدیدگان را به طغیان علیه ستمگران فرا میخواند و شمشیر آنان را تیز می کند. کمونیست کسی نیست که کر است و فریاد درد و رنج انسانها را نمی شنود بلکه کسی است که واضح تر و بلند تر از هر کسی نماینده بیداری و طغیان آنهاست. این انحطاط سیاسی و ایدئولوژیک است که کسی خود را چپ بخواند اما همه چیز را وارونه کرده و نقد ارزشهای فئودالی را "ضد کمونیسم" بخواند و حفظ آنها و یا بی تفاوتی در مقابل آنها را "کمونیسم" بخواند! حمله به فمینیستهائی که با شجاعت نقطه نظرات جاخوش کرده و اخلاقیات سنتی جامعه فئودالی و پدر سالار را نقد کرده و نفوذ گرایشات مردسالاری در سازمان ها و احزاب چپ را به مصاف می طلبند مشکلات چپ را حل نکرده بلکه بیشتر خواهد کرد.

ربط خط عمومی وعقب ماندگی بر سر مسئله زنان

آن چه بعنوان چپ ایران می شناسیم در واقع یک جنبش سوسیال دموکراتیک است (معتقد به اصلاح نظام سرمایه داری و نه سرنگونی قهرآمیز آن و برقراری یک دولت دیکتاتوری پرولتاریا بجای دولت دیکتاتوری بورژوازی). بخشی از این چپ که تحت تاثیر شوروی سرمایه داری و حزب توده بود، هیچوقت کمونیست نبود. بخشی دیگر که در ضدیت با خط مشی حاکم بر حزب توده و شوروی سرمایه داری شکل گرفته بود، بهمان نسبت که از آرمانهای کمونیستی عقب نشست و به انواع نسخه های سوسیالیسم دروغین تن داد، بهمان نسبت که از خط مشی انقلابی دست کشید و رفرمیست شد، بر سر مسئله زنان عقب مانده و منفعل شد. این ارزیابی ما بهیچوجه سکتاریستی و فرقه گرایانه نیست زیرا ما پس از شکست انقلاب قبل از پرداختن به انحرافات دیگران به جمعبندی نقادانه خط ایدئولوژیک و سیاسی خودمان پرداختیم؛ منجمله بر سر مسئله زنان. در این رابطه رجوع کنید به جزوه "پرولتاریای آگاه و مسئله زنان" که اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در سال ۱۳۶۵ منتشر کرد. (گزیده ای از آن را در همین شماره می توانید بخوانید). نکته اصلی آن جزوه این است که وقتی خط عمومی ایدئولوژیک وسیاسی کمونیستها خراب می شود، فورا به سیر قهقرائی در خط و پراتیکشان در رابطه با مسئله زنان و جنبش زنان پا می دهد؛ و بالعکس، عقب ماندگی بر سر مسئله زنان نشانه آن است که در خط عمومی اشکالات مهم موجود است. این رابطه را بطور واضح می توان در اکثریت چپ ایران مشاهده کرد. پس از شکست انقلاب سیر قهقرائی در میان چپ ایران شروع شد. این سیر قهقرائی بخصوص پس از فروپاشی شوروی و آغاز کارزار ایدئولوژیک ضد کمونیستی از سوی امپریالیستها و مرتجعین جهان، جهش وار رشد کرد. انتقادهای عامیانه به آرمان های کمونیستی مد شد. در میان بخش بزرگی از چپ، ضد امپریالیست بودن، طرفداری از مبارزه مسلحانه برای سرنگون کردن رژیم حاکم، تبدیل به جوک و مسخره شد. تعریف های جدید از سوسیالیسم باب شد. مسابقه ای راه افتاد بر سر اینکه کدام حزب و کدام "رهبر" بیشتر می تواند سوسیالیسم را از محتوای طبقاتی و انقلابی اش تهی کند و آنرا با مفاهیم بورژوائی پر کند و بعنوان "اندیشه های تازه" جا بزند. یکی سوسیالیسم را "چیزی" که "اساسش انسان" است تعریف کرد؛ آن دیگری "چیزی" که بتدریج از درون تشکل سندیکائی و حرکت خودبخودی کارگران بیرون می آید! صحبت از ایدئولوژی و حزب کمونیست و آرمان و دیکتاتوری پرولتاریا همه بعنوان افکار مستعمل که مال "قدیم" است شمرده شد. نسبیت گرائی در باره آنچه درست و عادلانه است و آنچه نادرست و ناعادلانه است باب شد و پافشاری بر روی اصول کمونیستی و سازش ناپذیری با انواع و اقسام دشمنان خلق به عنوان "بینش دگماتیستی" و "سیاه و سفید دیدن" خوانده شد. بطوری که بخشی از "چپ" به توهم پراکنی در مورد ماهیت جناح دوم خرداد حکومت (یعنی بخش مهمی از عاملین و عامرین قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ و بسیاری جنایات دیگر) پرداخت. بخشی از "چپ" خونریزی آمریکا در عراق را ضرورتی برای تحقق حکومت فدرالی برای کردها دید. و غیره. برای چه باید از چنین چپی انتظار حرکتی علیه ستم بر زن داشت؟

اکثریت چپ ما با هیچ یک از جوانب وضع موجود نمی خواهد بصورت انقلابی و قهری و رادیکال برخورد کند و در این میان مسئله ستم بر زن، مستثنی نیست. این چپ بدنبال "ممکن" هاست. و "ممکن" یعنی همین نظام پوسیده طبقاتی و روابط اجتماعی و روبنای فکری کهنه آن.

خلاصه کلام آنکه، دلایل عقب ماندگی مجموعه چپ ایران بر سر مسئله زنان می تواند زیاد باشد. اما همه آنها به یک جا ختم می شود: بخش بزرگی از چپ بدنبال زیر و رو کردن انقلابی جامعه عقب مانده ایران و جهان سرمایه داری نیست. این چپ آنقدر به ارزشها و تمایزات جامعه بورژوائی عادت کرده که معضلی مثل برده بودن نیمی از جمعیت وی را به حرکت و اعتراض در نمی آورد. تعارفی و کناری به آن برخورد می کند. تازه برخی با افاده می گویند این جزو مسائل مبرم طبقه نیست!!(منظورشان از "طبقه" طبقه کارگر است) و اصلا به فکرشان نمی رسد که ممکنست کسی بپرسد آن طبقه ای که برده بودن نیمی از جمعیت جزو مسائل مبرمش نیست اصلا به چه درد می خورد و چرا باید آن را تحسین کرد یا به آن تکیه کرد؟ آیا این حیرت آور نیست!

کمونیستها برای نشان دادن خط تمایز خود با چنین گرایشی باید تاریخچه نظرات و اعمال جنبش کمونیستی بین المللی در رابطه با مسئله زنان را رواج دهند تا روشن شود که کمونیسم چیست و کمونیست کیست. فعالین کمونیست باید ماهیت ستمگرانه روابط مردسالاری و پدر سالاری را در میان توده های مردم بخصوص در میان زحمتکشان افشا کنند و به آنان د ر این زمینه آگاهی دهند، گندیدگی و فساد این روابط را نشان دهند و به زحمتکشان یاد دهند که از این روابط متنفر شوند. فعالین کمونیست باید از طریق تبلیغ و تهییج مشخص در مورد مردسالاری، به زنان بگویند که نه تنها باید از ستمی که بر آنان می شود متنفر شوند بلکه باید علیه آن شورش کنند، و دیگر به بندگی تن ندهند. باید با صراحت به آنان بگویند که اگر از این مناسبات ستمگرانه فقط رنج بکشند و علیه آن شورش نکنند تبدیل به انسانهائی مفلوک می شوند. این در مورد همه زنان صادق است ؛ چه زنانی که هرگز آگاهی سیاسی نداشته اند و چه زنانی که زمانی شورشگران کمونیست و انقلابی بوده اند. زنان آگاه و انقلابی نسل پیشین اضافه بر زنان عادی جامعه فشار و سرکوب را تحمل کرده اند. آنان باید روحیه مبارزه پیگیرانه را باز یابند و رنج و مصائب دوره ای را که در آن زیسته اند تبدیل به نیروی مبارزه کنند و در این مبارزه به تیزترین سلاح ممکن دست اندازند. این تیزترین سلاح هیچ نیست جز ایدئولوژی و برنامه و انقلاب کمونیستی.

بخش دوم این مقاله را در شماره های آتی تحت عنوان "مسئله زنان: تئوری و پراتیک جنبش بین المللی کمونیستی" می خوانید.

توضیحات:

۱- شهاب برهان انتقادات دیگری هم طرح کرده است. از آنجا که در این مقاله بدون آنکه هدف جواب به وی باشد به آنها نیز پرداخته ایم لزومی به رجوع دوباره به آنها را ندیدیم. به برخی نکات مطروحه دیگر در نوشته های دیگرمان پرداخته ایم و یا خواهیم پرداخت.

۲- طرفداران تئوری "سیاست هویتی" و کسانی که به مارکسیسم انتقاد می کنند که "ساختارگرا" است، این تئوری مارکسیستی را قبول ندارند. طرفداران تئوری "سیاست هویتی" Identity Politics معتقدند که مظالم وارده بر هر قشر از جمعیت بشری را نباید به ساختارهای بزرگتر اجتماعی ربط داد و اصولا متحد کردن بخشهای ناهمگون تحت عنوان "یک طبقه" امکان ندارد و تنها به لگد مال شدن منافع این یا آن بخش منتهی می شود. نتیجه منطقی این تئوری آن است که قشرها و بخش های مختلف مردم باید با دستگاه دولت طبقاتی و طبقه حاکمه که متحد و سازمان یافته است، بطور پراکنده و جدا جدا روبرو شوند! به این ترتیب "سیاست هویتی" در نهایت دستگاه حاکم را مصاف ناپذیر جلوه داده و بجز رفرم در این دستگاه و چانه زدن با آن راه برون رفتی از موقعیت ستم و استثمار اکثریت اهالی، چیزی ارائه نمی دهد و نمی تواند بدهد. ■

پرولتاریای آگاه ومسئله زن

گزیده ای از سند اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) به نام "پرولتاریای آگاه و مسئله زن" که در سال ۱۳۶۵ منتشر شد

حقیقت: انقلاب ایران شاهد حضور بی سا بقه زنان در حیات سیاسی و مقا ومت جنبش توده ای زنان در مقا بل رژیم ارتجا عی جمهوری اسلامی، ودرطرف مقابل شا هد سبعیت و جنا یت بیسا بقه حکومت درقبال زنان بوده است. به این مجموعه چگونه باید برخورد کرد، چه درسهای اسا سی را می باید از این تجربه بیرون کشید؟ برخورد جنبش کمونبستی ایران به این مسئله و نیز به حرکت رژیم را چگونه ارزیابی میکنید؟

جواب: بیاد داریم که ارتجاع تازه بقدرت رسیده در اسفند ماه ۵۷ یعنی کمتر از یکماه بعد از قیام، حملات مرتجعانه خود را به زنان آغازکرد. رژیم خیلی زود فهمید که خشم زنان از آتش جهنم نیز سوزانتر است، و موقتا عقب نشست. رژیم خمینی برای تحکیم خویش باید هرچه سریعتر دست بکار میشد تا روحیه شورشگری و انقلابی که تمام جامعه را فراگرفته بود درهم شکسته و بزیر چنگالهای خود بکشد. ارتجاع حاکم اینکار را با حمله به زنان آغازکرد. حمله به زنان، پیام بسیار روشنی بود به تمامی اقشار و طبقات تحت ستم و استثمار که رژیم خمینی قصد چه معامله ای با آنان دارد. متعاقب این حمله جنبش انقلابی و گسترده ای از زنان براه افتاد. غلبه گرایشات اکونومیستی در میان کمونیستها و نداشتن خط درست در مورد مسئله زن مانع از آن شد که کمونیستها، حقیقت و اهمیت حمله رژیم به زنان را ببینند و آنرا برای مردم افشا کرده، ضدحمله قدرتمندی را سازمان دهند. حتی درون سازما ن ما نیز گرایشی بود که این حمله را حمله ای به انقلاب، و گامی در راه تحکیم جمهوری اسلامی نمی دید. این بینش مسئله زن را کاملا منحل کرده و منفعتی برای طبقات تحت ستم و استثمار در سازماندهی یک ضدحمله قدرتمند و برپائی یک جنبش انقلابی بدور این مسئله مشاهده نمی کرد. این بینش غالب برجنبش کمونیستی ایران بود ونمیتوانست بفهمد که جنبش انقلابی زنان چه خطر عظیمی برای خمینی، و چه پتانسیل عظیمی برای انقلاب است. پرولتاریای آگاه باید در این جنبش دخالت میکرد و نه تنها از طغیانگری زنان رزمجو و تمام خوا سته های آنان در مقابل رژیم دفاع مینمود بلکه میباید سطح جنبش را ارتقاء داده و آنرا بمثابه بخشی از تدارک خویش در راه انقلاب رهبری میکرد. کمونیستها باید به مبارزه ای گسترده و عمیق بر سر مسئله زن در کل جامعه و بالاخص در میان طبقات و اقشار تحت ستم و استثمار دامن میزدند. اگر چه میبایست با گرایشات بورژوا دمکراتیک درون جنبش زنان که صرفا مبارزه علیه برخی تبعیضات را بعنوان برنامه این جنبش ارائه میدادند مبارزه میشد، اما این مبارزه باید بر پایه یک تحلیل مارکسیستی از جامعه و یک برنامه سیاسی برای سرنگونی سیستم و ارائه یک خط م.ل.م در ارتباط با جنبش زنان انجام میگرفت. بسیاری از کمونیستهای به اصطلاح "کارگری" در مقابل مسئله چادر سکوت کردند. درحالیکه موظف بودند ماهیت این پوشش ارتجاعی که سمبل تحقیر زنان و اثری از آثار ستم بر زن است را قاطعانه برای همه زنان و مردان کارگر و دیگر اقشار ستمدیده افشاء کنند. حال آنکه اینان حداکثر به اتخاذ این موضع بورژوا دمکراتیک درغلتیدندکه حمله خمینی باید محکوم شود زیرا آزادی وحق انتخاب پوشش را سلب میکند! بدین ترتیب نه تنها از فرصتی که برای افشای چهره کریه این رژیم بوجود آمده بود حداکثر استفاده نشد، بلکه به انرژی انقلابی عظیمی که بمیدان آمده بود و رشد و تعمیقش مسلما بر کیفیت جنبشهای توده ای دیگر درسرا سر جامعه تاثیر میگذاشت _ نیز بدیده تحقیر نگریسته شد. اینها دقیقا ریشه درانحراف از اصول کمونیسم داشت.

حمله ارتجاع اسلامی به زنان، حمله ای ایدئولوژیک نیز بود. این تلاشی بود برای آلوده کردن توده هائی که با انقلاب بیدار شده بودند به سموم خرافه و مذهب، تا سپس آنها را خواب کرده و به تسلیم وادارشان سازد. این حمله ای بود جهت منفرد کردن کمونیستها در میان مردم، ونیروهای کمونیست اصیل می بایست درتدارک ضدحمله، همه این حقایق را میدیدند. **این تجربه یکبار دیگر نشان داد که دا شتن خط درست برسرمسئله زن تا چه حد برای پرولتاریا حیاتی و تعیین کننده است و فقدا ن آن اسلحه انقلابیش را کند می سازد.■**

انقلابیون در حال شکستن زنجیر ها و یورش به دولت و کلیسا

اثری گرافیکی که در سال ۱۹۰۰بیاد کمون پاریس کشیده شده است.

«پرنده نو پرواز»

منتشر شد

مجموعه کامل «گفت و گو با یکی از رفقای شرکت کننده در مبارزه مسلحانه سربداران و قیام آمل» همراه با اسناد و ضمائم تاریخی و اسامی، تصاویر و معرفی پاره ای از رفقای جانباخته در کتابی به نام «پرنده نوپرواز» منتشر شد.
در این کتاب بخشی از تاریخ جنبش کمونیستی و انقلابی ایران به شکل مستند به ثبت رسیده و جمعبندی ها و نتیجه گیری های راهگشائی در آن ارائه شده است. این کتاب به بحث در باره درسهای تعیین کننده این تجربه انقلابی و جنگی که به ابتکار کمونیستها بر پاشد و ضرورت استفاده از این درسها در نبردهای آتی برای سرنگونی دولت طبقات ارتجاعی در ایران می پردازد.
ما مطالعه این کتاب را به همگان بویژه نسل جوان انقلابی توصیه می کنیم.
ما را در پخش گسترده این کتاب در داخل و خارج از کشور یاری دهید.

برای دریافت این کتاب با آدرس پستی حزب ما تماس بگیرید.
بهای هر جلد کتاب معادل ۱۵ یورو می باشد

در اینجا گزیده ای از آخرین بخش کتاب که مربوط به موضوع "آغاز مبارزه مسلحانه انقلابی" است در اختیار خوانندگان حقیقت قرار می گیرد.

تجربه سربداران و درسهائی برای آغاز مبارزه مسلحانه

£ حالا بگذار دوباره برگردیم به مقطع ۱۲ اسفند و تاثیرات آن درگیری روی خود سازمان ما. محور مباحثی که حول جمعبندی از درگیری ۱۲ اسفند در سازمان جریان یافت چه بود؟

¢ محوری ترین موضوع، مسئله چگونگی آغاز مبارزه مسلحانه طولانی مدت بود. اینکه حداقل های لازمه برای انجام اینکار چیست؟ نیروی آغاز کننده از چه کمیت و کیفیتی باید برخوردار باشد؟ چه منطقه ای برای آغاز مساعد و مناسب است و از چه خصوصیاتی باید برخوردار باشد؟ ربط آغاز مبارزه مسلحانه به اوضاع سیاسی کلی جامعه چیست؟ و مهمتر از همه، ادامه کاری آن چگونه باید تضمین شود؟

اینها رئوس مبارزه درونی بودند. رفقائی چون علی چهار محالی اهمیت چندانی به این سئوالات نمی دادند. آنها تحت عنوان اینکه ما باید در هر حال مبارزه مسلحانه را شروع کنیم به جوانب مهم دیگر توجه نمی کردند. آنها فقط بر اراده تکیه می کردند و می گفتند مهم نیست که حداقل های لازم وجود ندارد، اگر شروع کنیم آنها را بدست می آوریم. یا مهم نیست که از یک تشکیلات مینیمم در آن منطقه برخوردار نیستیم، بعدا بوجود می آوریم. مهم نیست که افراد بومی و با تجربه نداریم یا از کمیت و کیفیت لازمه برخوردار نیستیم همه اینها را در عمل بدست می آوریم. مهم نیست که از اتحاد ایدئولوژیک - سیاسی بالایی برخوردار نیستیم، بعد از اینکه دست به عمل زدیم، توافق و همراهی همه را بدست می آوریم.

در حالیکه پراکندگی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی با حل مسائل ایدئولوژیک - سیاسی بدست می آید. هیچ درجه ای از عمل انقلابی قادر نیست بطور اتوماتیک مسائل مربوط به خط ایدئولوژیک - سیاسی را حل کند. زمانیکه در حیطه مسائل خطی روشنائی و وضوح نباشد، آشفتگی در تشکیلات و در پراتیک (چه سیاسی باشد چه نظامی) بوجود می آید.

بی توجهی این رفقا یک جنبه مهم دیگر هم داشت. آنها معتقد بودند که هیچ تغییر مهمی در اوضاع سیاسی کشور نسبت به مقطع ۳۰ خرداد ۶۰ صورت نگرفته است. بطور کلی می توان گفت که آن رفقا همانند بقیه ما در آن دوره حاضر به قبول شکست انقلاب نبودند و نتیجتا حاضر به قبول ضرورت دست زدن به یک عقب نشینی آگاهانه و تدارک برای هجوم بعدی انقلاب نبودند. این مسئله اگر چه ناشی از انگیزه های انقلابی قدرتمند بود و ناظر بر بیرون کشیدن حداکثر دستاوردهای انقلابی از دل آن اوضاع. اما با نگاه امروزی می توان گفت که ما را از یک کار ضروری یعنی تحلیل علمی از اوضاع عینی و ارزیابی دقیق از تناسب قوای طبقاتی، دور می کرد. البته این را باید تاکید کنم که بدون اتکا به ایدئولوژی انقلابی، نمی توان برای مدت طولانی خوش بینی انقلابی را حفظ کرد. باید در سخت ترین شرایط، چشم از آرمان و اهداف مان برنداریم و در هر شرایط جوانب مساعد و مثبت – هر چند هم ضعیف باشد – را یافته و برای پیشروی به آنها اتکاء کنیم. واقعیت اینست که همیشه بدبینی موجب نابینائی می شود نه خوش بینی انقلابی. اما خوش بینی انقلابی را نمی شود و نباید جایگزین خط و جهت گیری استراتژیک و تحلیل سیاسی مشخص کرد.

خوب، در مقابل بحث و گرایش رفیق چهار محالی، بحث ها و استدلالات دیگری هم بود. رفقائی مثل بهروز غفوری تاکید می کردند که مسئله بر سر این قانون صحیح و عام نیست که با اتکا به یک نیروی کوچک می توان جنگ انقلابی را آغاز کرد و گسترش داد، مسئله بر سر این است که باید این نیرو را در حکم نطفه ارتش خلق دانست، نطفه ای که باید در محل مناسب قرارش داد و شرایط و امکانات مناسب را فراهم کرد تا بتواند رشد کند و قدرت بگیرد. اگر از همان اول این نطفه در شرایط نامساعدی برای زیست خود قرار بگیرد، بدیهی است که قبل از آنکه فرصت رشد پیدا کند نابود می شود. مهم است منطقه مناسبی انتخاب شود و گروه آنقدر فرصت رشد داشته باشد که بتواند از خود دفاع کند. منطقه باید از نظر اجتماعی و طبقاتی طوری باشد که ما بتوانیم مثل ماهی در آن دریا شنا کنیم و از آن محیط تغذیه کنیم. اگر یک گروه کوچک هنوز در چنین موقعیتی قرار ندارد باید برای مدتی تدارک اینکار را ببیند و بعد کارش را آغاز کند.

رفیق بهروز غفوری می گفت اگر قرار باشد دیواری را فرو بریزیم باید وسایل و ابزار کافی فراهم کنیم. اگر هم قرار شد با سر یک دیوار (هرچند پوسیده و ترک خورده) را فرو بریزیم، باید ضعیف ترین نقطه دیوار را هدف قرار بدهیم. در غیر اینصورت سر خودمان می شکند.

رفیق محمد توکلی هم با استدلالات مشابه تاکید می کرد: درست است که گندم را در زمین می کارند و آب می دهند و گندمهای بیشتری بدست می آورند ولی این حرف به معنی آن نیست که گندم را در هر فصل، هر زمین و با هر مقدار آب و بذر و یا هر نوع بذری که بکارید محصول کافی و لازم و مرغوبی بدست می آورید. هر کدام از عوامل فوق می تواند در اینکه محصول بدهد یا نه و چه محصولی بدهد، نقش داشته باشد و نامناسب بودن مجموعه آنها، نتیجه را بطور کلی زیر سئوال می برد. به همین خاطر باید به موقعیت عینی و ذهنی تشکیلاتی که می خواهد جنگ را رهبری کند، توجه داشت، شرایط منطقه آغاز و وضعیت عینی و ذهنی مردم (بخصوص اهالی آن منطقه) را در نظر گرفت. با آینده نگری برنامه ریزی کرد و حداقل های لازم را در زمینه همگونی سیاسی- عملی افراد، کیفیات نظامی گروه و پایه توده ای اولیه را تامین کرد.

£ آیا جهت گیری این استدلالات، ارزیابی نامساعد از وضعیت منطقه شمال بود؟

¢ تا حدی در رابطه با کردستان یا شمال بحث بود اما این نتیجه گیری نمی شد که وضعیت شمال

نامساعد است. البته فاکتورهایی در آن منطقه جنگلی وجود داشت که رفقا در عمل با آن روبرو شده بودند. برای مثال همان طور که قبلا اشاره کردم در جنگل مردم زیادی ساکن نبودند و تعداد کمی روستا حول و حوش منطقه جنگلی موجود بود. جنگل از نظر استتار و پوشش نظامی موقعیت استثنائی دارد اما انبوه درختان هیچگاه نمی تواند قلّت توده ها را جبران کند.

خلاصه کنم جان و روح مباحث آن دوران این بود که اگر رهسپار راه دور و دراز هستیم باید به پای افزاری مناسب بیاندیشیم ! در غیر اینصورت به هدف دست نخواهیم یافت !

همواره پراتیک انقلابی و پیشرو، سئوالات تئوریکی پیشرو و عمیق را هم بدنبال خود می آورد. مسلما آن مباحث، موضوعاتی مربوط به گذشته نبوده و نیست. بدون شک بار دیگر کمونیستهای انقلابی در عمل با مسئله آغاز جنگ خلق روبرو خواهند شد. طبعا پاسخ دقیق چنین سئوالاتی در شرایط خاص ایران، نیاز به تجربه عملی بیشتر و جمع بندی های تئوریکی خاص از آن تجارب عملی خواهد بود.

اما در پرتو تجارب انقلابی تا کنون در سطح ایران و جهان می توان گفت که مهمترین مسئله در مورد شروع جنگ، تضمین ادامه کاریش است. آغاز جنگ، نه مثل یک جرقه بلکه مثل یک شعله است که باید بتوان آن را پایدار نگاه داشت. باید طوری تدارک دید و عمل کرد که این شعله خاموش نشود حتی اگر در ابتدا یک شعله کوچک و کم دامنه باشد، مهم نیست. مهم آن است که ظرفیت و توان گسترش داشته باشد. برای اینکه یک دسته یا گروه چریکی بتواند خودش را از گزند دشمن حفظ کند و گسترش یابد، نیازمند آن است که از حداقل پایه در میان توده های یک منطقه برخوردار باشد که بتواند خودش را حفظ کند. پایه توده ای وسیع مد نظر نیست. معنی مشخص این پایه، بسیج کادرهای بومی و ارتباطات محلی است. وجود چنین افرادی است که پیوند با توده ها را برقرار می کند، شناخت و توان عمل کردن یک گروه چریکی را بالا می برد، قابلیت مانور دهی را برای حفظ ادامه کاری تامین می کند.

£ در این میان نقش دانش نظامی و شناخت تئوریک امور جنگ چیست؟

¢ خوب، جنگ یک فن است، فنی که نیازمند دانش نظامی است. یعنی نیروی آغازگر جنگ باید با مقولات نظامی آشنا شود، از آموزشهای اولیه نظامی برخوردار شود، به تجارب نظامی معاصر در ایران و جهان توجه کند و تلاش کند که به یک نقشه پایه ای سیاسی و نظامی برای آغاز جنگ انقلابی دست یابد و کوشش کند درکش را از اینکه جنگ در شرایط مشخص ایران چگونه تکامل خواهد یافت، افزایش دهد.

همین جا تاکید کنم که آثار نظامی مائوتسه دون بهترین منبع برای آموزش تئوریک نظامی می باشد. مائو راه جنگیدن یک نیروی ضعیف علیه یک نیروی قوی را نشان داد. مائو برای نخستین بار قوانین جنگ پیروزمند یک نیروی خلقی و انقلابی علیه یک قدرت قوی را مدون کرد و در عمل درستی آنها را نیز ثابت کرد. بی جهت نیست که امروزه در بزرگترین آکادمی های نظامی امپریالیستی هم مورد مطالعه قرار می گیرد. البته باید در نظر داشت برای فراگرفتن جنگ انقلابی هیچ آکادمی نظامی موجود نیست. همانطور که مائو تاکید کرد، جنگ را باید با جنگیدن آموخت و همواره تحلیل مشخص از شرایط مشخص را مد نظر قرار داد.

£ با توجه به همه نکاتی که تا اینجا گفتی، بنظر نمی رسد که برای آغاز جنگ انقلابی یک شکل و طرح ثابت و از پیش تعیین شده وجود داشته باشد؟

¢ نه، وجود ندارد. اشکال آغاز جنگ خلق، هم در کشورهای مختلف و هم در شرایط سیاسی مختلف، متفاوت است. رسیدن به اینکه شروع جنگ در یک کشور چه شکلی به خود می گیرد، یعنی از کجا و چه موقع و با چه میزان نیرو و چه نوع عملیات و علیه چه آماج هایی برپا می شود، محتاج تحلیل مشخص از شرایط مشخص است. با الگو برداری و یا صرفا تکرار و تعمیم تجارب قبلی نمی توان از انجام اینکار مهم بر آمد. برای حل تضادهای خاص و در هر شرایط سیاسی خاص، باید توانائی بکاربست صحیح و خلاقانه اصول پایه ای آغاز جنگ خلق که مائو فرموله کرد را کسب کرد.

چنین امر مهمی را تنها یک سازمان پیکارجو و متمرکز، یک تشکیلات حزبی می تواند و باید تدارک ببیند. یعنی کسانی که می دانند چه می خواهند و چگونه می توانند آنرا بدست آورند؛ از اتحاد ایدئولوژیک - سیاسی بالائی برخوردار هستند و از رویاروئی با هیچ مانعی هراس ندارند. بدون چنین کیفیاتی، مشخصا بدون وجود چنین تشکیلات مستحکمی سخنی هم راجع به یک نقشه فعالیت منظم و اجرای صحیح آن نقشه نمی تواند در میان باشد.

البته تا آنجا که به خودمان برمی گردد می توانم بگویم که، دستیابی به چنین درک همه جانبه ای به تلاش و زمان نسبتا طولانی نیاز داشت. و باید این نکته را دوباره تاکید کنم که نگاه کردن با دید امروز به وقایع دیروز می تواند موجب یکجانبه نگری نسبت به تلاشهای آن دوره شود. واقعیت اینست که پراتیک ۱۲ اسفند علیرغم هر کمبودی که داشت، از مضمونی بسیار انقلابی برخوردار بود. آن هم در سخت ترین شرایط مبارزه طبقاتی، دوره ای که ارتجاع نابودی پیشاهنگ کمونیست را در بوق و کرنا کرده، بخش بزرگی از سازمان دستگیر و اعدام شده بودند و نشانه های شکست قطعی انقلاب، بسیاری از رفقا را دچار تردید، سردرگمی و گیجی کرده بود. رفقایی که در مقطع ۱۲ اسفند، طرح عملیات در جنگل را تدارک دیدند و به عمل گذاشتند، بر مبنای درک آن دوره و امکانات محدود آن دوره به وظایف انقلابی خودشان پاسخ دادند. آنان در حاد ترین نبرد مرگ و زندگی میان ما و دشمن پرچم کمونیسم را برافراشتند و سازمان را آبدیده کردند. رفقائی چون علی چهار محالی، البرز جاوری شهنی، فرزاد ستوده، جمشید پرند، رحمت چمن سرا، بهروز غفوری و ...که در آن نبرد شرکت داشتند، جزء گروهی بودند که وجود و کردارشان در ادامه یابی جنبش کمونیستی ایران تعیین کننده بود. آن رفقا رسالت خود را در گذر دادن ما از دل آبهای متلاطم انجام دادند، پل محکم و آهنینی شدند و ما را از روی مرداب یاس و سرخوردگی و جهت گم کردگی و پراکندگی رد کردند. آنان در دشوارترین و پیچیده ترین دوران توانستند خوش بینی انقلابی خود را حفظ کنند و به مردم امید دهند. یک ضرب المثل آذری می گوید: «اگر همه تاریکی های دنیا هم جمع شوند نمی توانند جلوی نور یک شمع را بگیرند !» این مصداق خوش بینی انقلابی آن رفقا در تاریک ترین و دشوار ترین دوران مبارزه طبقاتی – دوران بحرانها و اضطرابها، فشارها و تردیدها و پرسشها و دودلی ها – بود.

اینها بود نتایج و درسهای آخرین درگیری مسلحانه ما با دشمن در جنگلهای آمل.

£ در جمعبندی هائی که از پراتیک سربداران ارائه دادی از نظر نظامی نادرستی «استراتژی قیام شهری و کسب پیروزی سریع» را نشان دادی. اما قدری بیشتر در مورد دلایل سیاسی آن توضیح بده. منظورت این است که تحت هیچ شرایطی نباید به پای سازماندهی قیام شهری رفت؟

¢ در مورد اشتباهات و شکست سربداران، بیشتر از همه باید روی این استراتژی نادرست تاکید کنم. بحث بر سر سازمان دادن قیام در یک شهر تحت این یا آن شرایط معین نیست. بحث بر سر استراتژی و جهت گیریهای استراتژیکی است. روشن است که کسب سراسری قدرت سیاسی بدون قیام در شهرها - بخصوص شهرهای بزرگ - امکان ناپذیر است. بویژه آنکه تغییرات مهمی در ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران صورت گرفته و جمعیت بیشتری در شهرها تمرکز یافته و در نتیجه بر نقش شهرها در پروسه کسب قدرت سیاسی افزوده شده است. انگشت گذاشتن بر این تغییرات و مفاهیم عملی آن برای مبارزه انقلابی بسیار مهم است. ایران نیز مانند اغلب کشورهای تحت سلطه، دیگر مانند چین نیمه اول قرن بیستم نیست. با وجود اینکه هنوز بخشهای مهمی از نیروی کار در گیر کار کشاورزیند، ما با تصویر پیچیده تری نسبت به اوضاع آنزمان چین روبروئیم. رشد معوج تولید و مناسبات بسیار مدرن چنگ در چنگ مناسبات قدرتمند ماقبل سرمایه داری، مهاجرتهای وسیع و شهرهای بادکرده، از جمله تغییراتی هستند که

نیازمند تحلیل های تئوریک جدید می باشند. این تغییرات تاثیرات زیادی بر استراتژی و تاکتیک انقلابی – مشخصا مناسبات میان مبارزه انقلابی در شهر و روستا – دارند. همواره برقرار کردن رابطه صحیح میان واقعیتهای مادی و ابتکار آگاهانه، شرط به سرانجام رساندن هر انقلابی است. بدون شک پاسخگوئی تئوریکی و پراتیکی این مسئله، امروزه یکی از مشغله های اصلی جنبش کمونیستی بین المللی است.

مسئله این نیست که سازمان دادن قیام در یک شهر، تحت هیچ شرایطی امکان پذیر نیست. اما یک چیز مسلم است و آن اینکه سرکوب دائمی کمونیستها توسط دشمن غالبا این امکان را به آنان نمی دهد که بتوانند طی یک دوه طولانی کار سیاسی و تشکیلاتی گسترده در شهرها، پایه اجتماعی خود را برای دست زدن به یک قیام مسلحانه موفقیت آمیز آماده کنند. مسئله اساسی این است که یکم، طبقه کارگر از چه طریقی و با تکیه بر چه اتحادهای طبقاتی می تواند بر دشمن چیره شود و دوم نقاط ضعف واقعی دشمن کجاست؟

مائو در شش اثر نظامی بر نکته مهمی انگشت می گذارد. او در جمعبندی از شکست قیامهای شهری گوناگونی که حزب کمونیست چین در دهه ۲۰ و سالهای اول دهه ۳۰ میلادی سازمان داد، اتخاذ آن استراتژی و تمایل به کسب پیروزی سریع را به پر بها دادن به نقش نیروهای بورژوائی در انقلاب ربط می دهد. ما شاهد چنین تمایلاتی در میان سربداران هم بودیم. انتظار کسب پیروزی سریع، ربط داشت به بهائی که به دیگر نیروهای طبقاتی چون مجاهدین در گسترش قیام در دیگر شهرها و مناطق، می دادیم. حال آنکه از نظر طبقاتی این قبیل نیروها از توان برانگیختن وسیع ترین توده ها و اتکاء به آنها برای سرنگون کردن نظام حاکم (نظامی که شامل نیروهای طبقاتی ارتجاعی داخلی و حامیان امپریالیست آنهاست)، برخوردار نبوده و نیستند. اگر کمونیستها خصلت طولانی بودن پروسه کسب قدرت سیاسی را نفهمند، طبیعی است که انتظارشان از دیگران بگونه ای بی جا و غیر واقعی زیاد خواهد شد و از بار وظایف خود مصنوعا کم خواهند کرد.

در هر انقلابی طبقه کارگر باید متحدین طبقاتی خود را درست انتخاب کند. در ایران، متحدان اصلی طبقه کارگر، دهقانان (بویژه دهقانان فقیر) هستند. تاریخ مبارزه طبقاتی در ایران بارها شاهد رقابت حاد میان نیروهای انقلابی و کمونیستی با دیگر نیروهای بورژوائی و خرده بورژوائی بوده است. غالبا وقتی که چنین قشرها و طبقات مرفه تر در جبهه مخالفت با حکومت قرار می گیرند، از توان و امکانات بیشتری برای تاثیر گذاری بر اوضاع سیاسی برخوردارند. طبقه کارگر تنها زمانی می تواند وارد رقابت جدی با این قبیل نیروها شود که بتواند نزدیکترین و اصلی ترین متحدان خود (که در ایران علاوه بر دهقانان، ملل ستمدیده، زنان، جوانان و زحمتکشان شهری می باشند) را به دور برنامه خویش متحد کند و به حرکت در آورد. متحد کردن این اقشار تحت پرچم برنامه و حزب خود، رمز پیروزی طبقه کارگر است. اگر طبقه کارگر از اهرمهای قوی برخوردار نباشد، به راحتی می تواند دنباله رو بورژوازی ملی یا خرده بورژوازی مرفه شود.

اگر طبقه کارگر مشخصا به بسیج دهقانان توجه نکند، بورژوازی به این کار مبادرت خواهد کرد و

نیروهای مسلح کمون پاریس در باریکادها

آنان را به نفع خود به میدان خواهد آورد. ما در آمل هم شاهد این امر بودیم که بی توجهی سربداران در بسیج دهقانان، دست ارتجاع را در بسیج پایه اجتماعی خود در روستاهای اطراف باز کرد و ارتجاع از آن نیرو برای سرکوب قیام آمل سود جست. از زمان کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ تاکنون، این یکی از مسائل مهم و تعیین کننده در شکست یا پیروزی انقلابات و قیامهای کارگری، مشخصا در کشورهائی است که دهقانان بخش مهمی از اهالی را تشکیل داده و می دهند.

متاسفانه بعضی ها تحت عنوان اینکه شهرها از نظر سیاسی تعیین کننده اند مسئله راه انقلاب را ساده می کنند. روشن است که در عصر امپریالیسم فقط دو طبقه اند که قادرند، جامعه را بچرخانند یا پرولتاریا یا بورژوازی. این دو طبقه در شهرها متمرکزند و به این معنا شهر زادگاه احزاب سیاسی و طبقات اصلی جامعه است. سیاست از شهرها آغاز می شود. اما بحث بر سر آغاز جنگ است. جنگ انقلابی طبقه کارگر باید از کجا شروع شود؟ مسئله این است.

اگر بخواهیم از زاویه نظامی و سازمان دادن ارتش به مسئله بنگریم باز مسئله روستا طرح می شود. روشن است که طبقه کارگر بدون سازمان دادن ارتش قادر نیست قدرت را کسب و حفظ کند. تمام مسئله این است که قبل از کسب سراسری قدرت سیاسی، امکان این وجود دارد که در مناطقی از ایران مبارزه مسلحانه را آغاز کنیم و گسترش دهیم. امری که مستقیما ربط دارد به نقاط قوت و ضعف دشمن و نقاط قوت و ضعف مردم. ما در ایران با دولت نسبتا متمرکز و قوی روبروئیم که برای اعمال قدرت خود عمدتا وابسته به بازوی اداری و نظامی خود است. مرکز قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک این دولت عمدتا در شهرهاست. هر چقدر از پایتخت و از مراکز مهم شهری دورتر می شویم، از نفوذ و دامنه این قدرت بویژه از لحاظ نظامی کاسته می شود. این مسئله بویژه در مناطق دور از مرکز و مناطقی که ستم ملی بیداد می کند برجسته تر است. یعنی پایه عینی آغاز و تداوم جنگ فراهم تر است. مبارزه مسلحانه در ترکمن صحرا و کردستان در تاریخ اخیر شاهدی بر این مدعاست. این مناطق نه جزء مناطق بزرگ شهری بوده اند و نه نیروی اصلی شرکت کننده در آن مبارزات کارگران بودند. آنها، مناطقی دور از مرکز و کمتر توسعه یافته بودند و واقعیت این است که دهقانان این مناطق که از ستم بیشتری رنج می برند، بار اصلی جنگ های انقلابی علیه جمهوری اسلامی را بر دوش کشیدند. و واقعیت بزرگتر هم این است که این قبیل مبارزات نقش مهمی در تقویت رادیکالیسم در کل جامعه داشتند.

مقایسه میان دو تجربه تاریخی، قیام ۲۲ بهمن ۵۷ و دهسال جنگ در کردستان، به خوبی نشان می دهد که کمونیستها در کدامیک موقعیت بهتری برای براه اندازی یک جنبش پایدارتر داشتند.

£ بعضی ها، قیام سربداران را با قیام سیاهکل مقایسه می کنند و آن را تحت عنوان مشی چریکی جدا از توده محکوم می کنند. چقدر این ارزیابی صحیح است و کلا میان این دو حرکت چه تفاوتهائی وجود دارد؟

¢ لازمست از اینجا شروع کنم که هیچگاه نباید

هیچیک از مبارزات انقلابی علیه دشمن را محکوم کرد و به آنان کم بها داد. از هر مبارزه ای باید درس گرفت. طبقه کارگر بدون بررسی و جمعبندی از مبارزات انقلابی گوناگون قادر به پیشرفت نخواهد بود. این ساده ترین درس مبارزه انقلابی است.

حرکت سیاهکل علیرغم ضعفهائی که داشت، در دوره خود نقش انقلابی مهمی ایفا کرد. نشانه تولد نسل انقلابی جدیدی بود که علیه رفرمیسم گندیده حزب توده و جبهه ملی شورش کرد. قیام سیاهکل در دوره ای اتفاق افتاد که جامعه در حال خیز برداشتن به سمت یک انقلاب بود. خود واقعه سیاهکل جزئی از آن موج بلند انقلابی بود.

اما تفاوتهای کمی و کیفی زیادی بین حرکت سربداران و سیاهکل موجود است. از نظر نظامی چندان قابل مقایسه با هم نیستند. حرکت سیاهکل عملا در نطفه خفه شد و آن رفقا قادر به سازماندهی درگیری نظامی مهمی نشدند. از نظر اهداف سیاسی هم تفاوت جدی موجود بود. هدف سربداران از آغاز مبارزه مسلحانه سازمان دادن ارتش و کسب قدرت سیاسی بود. در صورتیکه هدف مبارزه مسلحانه سیاهکل انجام عملیات مسلحانه تبلیغی بود. علیرغم گرایشات گوناگونی که در میان سازمان چریکهای فدائی خلق وجود داشت تقریبا همگی آن رفقا معتقد بودند که رسالت چریک نه خیز برداشتن برای سرنگونی رژیم، بلکه شکستن ذهنیت مردم در مورد ضعف خود و قدرت رژیم است. اگر چه از همان ابتدا برخی از رفقای چریک بر اهمیت سازمان دادن ارتش خلق تاکید می کردند، اما در عمل مبارزه مسلحانه چریکها به عملیات تبلیغ مسلحانه شهری محدود شد و از نظر سیاسی مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی به «ابزار مبارزه علیه دیکتاتوری شاه» تنزل یافت نه درهم شکستن ماشین کهنه دولتی. البته نباید از نظر دور داشت که در میان طیف فدائیان تنها رفقای ارتش رهائیبخش خلقهای ایران تحت رهبری رفقائی چون محمد حرمتی پور و عبدالرحیم صبوری معتقد به سازمان دادن ارتش خلق بودند که همزمان با ما در سال ۶۰ مبارزه مسلحانه را در شمال آغاز کردند.

در مورد مسئله مشی جدا از توده باید بگویم طبیعی است که عموما نیروی آغازگر مبارزه مسلحانه در ابتدا کوچک است و برای جذب توده ها باید خلاف جریان حرکت کند. و اینهم روشن است که بالاخره برای شروع باید از یک پایه توده ای اولیه برخوردار بود. اما این را هم در نظر داشته باشیم همواره دیدگاههای آرام و تدریجگرایانه تحت عنوان ریشه دواندن در بین توده ها، وظایف اصلی شان را فراموش می کنند. ریشه دواندن آنها بیشتر شبیه غرق شدن در آب است نه شنا کردن خلاف جریان تا آن اندازه که استراتژی انقلابی به یک استراتژی رفرمیستی بدل می شود.

زمانی که پای انجام وظایف خطیر و بزرگ در میان باشد، ریسک هم هست. برای اینکه پیشاهنگ انقلابی مثل یک باند بی هدف در هم شکسته نشود نیازمند آن است که نوعی «کمربند اطمینان» میان پیشاهنگ و توده ها موجود باشد. تا آنجائیکه به حرکت سربداران بر می گردد مشکل ما فقدان این «کمربند اطمینان» و جدائی اش از توده ها نبود. مشکل در چگونگی به صحنه آوردن و سازمان دادن توده ها و ناتوانی در این زمینه ها بود.

در اینجا می خواهم این را هم بگویم که نقد کمونیستها در زمان رژیم شاه (مشخصا نقد اتحادیه کمونیستها از مشی چریکی که نسبت به بقیه جریانات معروف به «خط سه» بسیار دقیقتر و کاملتر بود) هر چند دارای هسته درستی بود اما کاملا از زاویه صحیحی صورت نگرفت. علیرغم اینکه اتحادیه به درستی بر محدودیتهای ایدئولوژیک و سیاسی مشی چریکی مشخصا برخورد سانتریستی چریک های فدائی نسبت به مبارزه مهم میان کمونیستهای انقلابی تحت رهبر ی مائو با رویزیونیستهای شوروی انگشت می گذاشت (یعنی همان امر مهمی که نادیده گرفتنش موجب فساد ایدئولوژیک و سیاسی اکثریت این سازمان و پیوستن شان به اردوی حزب توده شد) اما از زاویه راه انقلاب نقد اتحادیه کاملا درست نبود. نقد اتحادیه از این زاویه نبود که با مشی چریک شهری نمی توان یک جنگ انقلابی دراز مدت سازمان داد و گام به گام دشمن و ارتش ارتجاعی آن را در هم شکست. بسیاری از نقدهای آن دوران نسبت به مشی چریکی، بر سر شکل مبارزه بود و اینکه شرایط عینی برای بکارگیری اشکال قهر آمیز مبارزه هنوز فراهم نشده و مبارزه مسلحانه با سطح مبارزات توده ای منطبق نیست.

اکثریت کمونیستهای خط سه (یعنی کسانی که مخالف خط حزب توده و خط چریکها بودند) درک غلطی از مبارزه مسلحانه توده ای داشتند. آنها مبارزه مسلحانه را ادامه و تکامل جنبشهای توده ای از اشکال پائین تر به اشکالی عالی تر می دیدند و به نقش تعیین کننده عامل ذهنی (حزب) در براه اندازی مبارزه مسلحانه کم بها می دادند. آنها شرایط عینی آغاز و توسعه جنگ خلق را نادیده می گرفتند، شرایطی که غالبا وجود دارد هر چند در تمامی نقاط کشور حدت و شدت یکسانی ندارد. آنها امکان شروع مبارزه مسلحانه را به بعد از عریان و حاد شدن تضادها یا به بحرانهای انقلابی سراسری مشروط می کردند. در نتیجه با وجود داشتن توان تشکیلاتی، از فرصتهای انقلابی موجود برای آغاز جنگ خلق سود نمی جستند و عملا دنباله رو جنبشهای توده ای می شدند و در انتظار گذر جنبشهای توده ای از مبارزه مسالمت آمیز به قهر آمیز وقت تلف می کردند. به همین خاطر حتی نتوانستند نقش موثری در قیام ۲۲ بهمن ۵۷ ایفاء کنند.

روشن است که یک حزب انقلابی – حتی در دوره تدارک برای آغاز جنگ خلق – باید فعالانه و با سیاستی انقلابی به کار توده ای و دخالتگری در مبارزات مهم و اعتراضات توده ای بپردازد. باید به شکوفائی و عزم مبارزه جویانه توده ها و گسترش خط حزب در میان آنان کمک کند. نمی توان در انزوا و جدا از مبارزه طبقاتی و پراتیک انقلابی، حزب را آبدیده ساخت و جنگ را تدارک دید. نمی توان در «گلخانه» به این امر مهم نائل آمد. بقول یک ضرب المثل چینی «کاج پیر هزار ساله در گلدانی نروید و اسب تازی در میدان محصوری نتازد». مهم آن است که کار توده ای و دخالتگری حزب در عرصه سیاسی جامعه باید بگونه ای صورت گیرد که به هدف آغاز جنگ خلق خدمت کند.

عیب و ایراد فعالیتهای نیروهای خط سه اساسا این بود که آنها به کار توده ای و فعالیت سیاسی به عنوان گرد آوری قوا و پیدا کردن توان کافی برای آغاز مبارزه مسلحانه نگاه نمی کردند. دورنمای اغلب شان اینطور بود که با بزرگ و بزرگتر شدن یا به یک حزب اپوزیسیون بزرگ بدل می شوند یا در بهترین حالت در قیامی که معلوم نیست چه زمانی و چگونه صورت خواهد گرفت، شرکت می کنند. به همین خاطر علیرغم تلاشها و فداکاریهای عظیم، اغلب سازمانهای «خط سه» نتوانستند نقش مستقلی در تحولات سیاسی کشور ایفاء کنند و از خود اثر ماندگاری بر جامعه باقی گذارند. چونکه نه درک شان منطبق بر قوانین مبارزه طبقاتی در ایران بود و نه مدل شان برای کسب قدرت به شرایط سیاسی ایران می خورد.

بعنوان جمعبندی تاکید کنم که مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی زاده مبارزات خودبخودی توده ای نیست و حتی بطور خودبخودی از دل مبارزه سیاسی انقلابی تحت رهبری یک حزب هم بیرون نمی آید. شروع جنگ خلق همواره گسستی آگاهانه از شرایط پیشین است، گسستی است از شرایط مبارزه سیاسی حتی زمانی که این مبارزه انقلابی بصورت غیر قانونی و مخفی پیش می رود. همانطور که گفتم تاکید روی این قانون به معنای کم بها دادن به روند مبارزات سیاسی انقلابی نیست. اتفاقا دوره تدارک سیاسی برای آغاز جنگ بسیار حیاتی است. نکته این است که تدارک سیاسی برای آغاز جنگ انقلابی، نمی تواند یک تدارک رفرمیستی و اکونومیستی باشد. جنگ انقلابی ادامه سیاست انقلابی به طرق و ابزار دیگری است. بنا براین در دوره تدارک، باید فعالیتهای سیاسی آگاهگرانه و سازمانگرانه در میان توده ها را بر پایه کاملا انقلابی صورت داد. از درون مبارزات توده ای که با هدف دست یافتن به خواستهای قسمی جریان می یابد – حتی زمانی که تحت رهبری کمونیستها هم باشد – مبارزه مسلحانه انقلابی (در شکل قیام یا جنگ خلق) بیرون نمی آید. چنین چیزی ممکن نیست. از درون تخم کبوتر، مار متولد نمی شود.

شروع جنگ انقلابی به یک معنا حتی گسست از مبارزه سیاسی انقلابی نیز می باشد. زیرا جنگ ادامه همان سیاست ولی به طرق و ابزار دیگر است. طرق و ابزاری که اتخاذش دقیقا به معنای شروع یک روند جدید است. روندی نوین و کیفیتا متفاوت از قبل. روندی که آغازش نیازمند نقشه و تدارک عملی و تصمیم گیری مشخص است.

لازم به تاکید است که هرگز نمی توان آگاهی انقلابی و انرژی توده های میلیونی را پیش از آغاز جنگ خلق کاملا رها ساخت و سازمان داد. در کشورهای تحت سلطه ای چون ایران، جنگ مهمترین، اصلی ترین و بهترین عامل بسیج کننده توده ها در سطح گسترده است. ■

نقد فیلم

مصیبت مسیح!

ساخته مل گیبسون

میل گیبسون هنرپیشه - کارگردان آمریکائی به تازگی فیلمی به نام "مصیبت مسیح" ساخته است. فیلم درباره ۱۲ ساعت آخر زندگی مسیح، پیش از به صلیب کشیده شدن وی است. کاهنان یهودی در جستجوی مسیح اند. آنان مسیح را متهم به کفر کرده اند زیرا او ادعای خدائی کرده است. مسیح پس از "شام آخر" برای دعا به باغی (باغ جتسیمانی) رفته است. یهودا اسخریوطی که جای مسیح را می داند، عوامل کاهنان یهودی را به محل اختفای وی هدایت می کند. مسیح را دستگیر کرده و به اورشلیم می برند. سپس، او را به سربازان حکمران رومی فلسطین تحویل می دهند (امپراطوری روم، فلسطین را اشغال و ضمیمه امپراطوری خود کرده بود). حکمران رومی فردی است به نام پیلات (پونتیوس پیلاتوس). پیلات میتینگی با حضور اهالی شهر(که اغلبشان یهودی اند) و کاهنان یهود تشکیل می دهد و از آنها می پرسد به چه دلیل این مرد (مسیح) را دستگیر کرده اند. سران یهود می گویند بدلیل اینکه وی ادعای خدائی کرده است او را جنایتکار می دانند. پیلات این دلایل را کافی ندانسته و می گوید قضاوت در این مورد برعهده شاه هرود است. مسیح را پیش شاه که در رختخواب مشغول عیش و نوش است می برند. بهر حال پیلات و شاه رای به بیگناهی مسیح می دهند. یک میتینگ دیگر تشکیل می شود و نتیجه به اطلاع مردم شهر رسانده می شود اما آنها کماکان با فریادهای زننده و گوشخراش طلب می کنند که مسیح به صلیب کشیده شود. پیلات که ظاهرا نمی خواست مسیح را بکشد (چه فرد رحیم و لطیفی!) پیشنهاد می کند که حاضران میان باراباس که یک تبهکار بدنام و زندانی بود و مسیح، یکی را انتخاب و آزاد نمایند. مردم رای به آزادی مرد تبهکار می دهند (توده های وحشی و بی مغز!). پیلات که نمی خواهد مسیح را به اعدام محکوم کند پیشنهاد می دهد که بجای کشتن مسیح او را شکنجه دهند تا مردم و کاهنان راضی شوند. سپس نمایش مصائب مسیح شروع می شود: فیلم وارد صحنه های جگرخراش و حال بهم زن شکنجه مسیح توسط سربازان بیرحم رومی می شود که با گرز و شلاق به جان وی می افتند. این بخش از فیلم که نمایش سادیستی ترین اشکال شکنجه بدن انسان است، تمامی ندارد و همینطور ک---ش پیدا می کند.

سپس بدن خون آلود مسیح را به میتینگ می آورند. صحنه نفرت انگیز است. کاهنان شکم گنده یهود فریاد می زنند: صلیب، صلیب. و در پی آنها توده های مردم گوسفندوار این فریادها را تکرار می کنند. و فرماندار پیلات، مردی با شخصیت و متمدن، از این همه وحشی گری و بی مغزی قیافه ای بسیار ناراحت گرفته است اما به خواست آنها تن می دهد (چه حکمران دموکراتی!). صلیب را بر دوش مسیح می گذارند تا بدن شکنجه شده و خون آلودش آن را از مرکز اورشلیم تا تپه های جلجتا که محل اعدامش است، بکشد. این ها صحنه های دیگری از مصائب مسیح است. بعد مسیح به صلیب کشیده می شود. در تمام این مدت وی در حال تزکیه نفس است تا مبادا دچار وسوسه شیطان شود. شیطان از همان صحنه های اول حضور دارد: در شکل یک زن! وقتی که لحظه مرگش فرا می رسد خیالش راحت می شود که دیگر شیطان نمی تواند او را وسوسه کند. در لحظه مرگش قطره اشکی بر زمین می ریزد. مثلا این خداست که گریه می کند. خشم خدا بصورت خشم طبیعت بروز می کند. در انتهای فیلم مسیح بلند می شود و راه می افتد. این "رستاخیر" مسیح است! (مسیحیان می گویند روزی مسیح زنده می شود؛ شبیه آنچه که شیعیان در مورد امام ۱۲ خود می گویند.)

درحال آفریدن آفریدگار

این فیلم تبدیل به یکی از جنجالی ترین فیلم های تاریخ سینما شده است. از سوی بنیادگرایان مذهبی آمریکا سخت مورد استقبال قرار گرفته و از سوی نیروهای مترقی بشدت زیر انتقاد قرار گرفته است. در آمریکا، کلیساهای بنیادگران مسیحی مردم را با اتوبوس و بلیط مجانی به دیدن این فیلم می برند. گفته می شود جورج بوش عاشق این فیلم است. طبق گزارشات نشریه کارگر انقلابی، در مقابل سینماهائی که فیلم را به اکران گذاشته اند دسته های مبلغین مسیحی مردم را از عاقبتشان می ترسانند و آنها را شستشوی مغزی می دهند و

کسب رهائی بدون کمک خدا

برای مقابله با تاثیرات فیلم "مصیبت مسیح" در آمریکا، نشریه **کارگر انقلابی** گزیده هائی از نوشته های **باب آواکیان** (صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا) در باره مذهب را تجدید چاپ کرده است. در بخش نتیجه گیری کتاب "**رهائی بدون کمک خدایان**" باب آواکیان می نویسد:

«چرا در سراسر تاریخ، حتا تا همین امروز، مذهب پابرجا مانده است؛ چرا حتا در شرایطی که دروغین و غلط بودن ستون های اصلی آن (مانند روایتهای مسیحیت و اسلام در باره "آفرینش") ثابت شده و غلطهای بیشمار و بی پایگی احکام آن نشان داده شده است، کماکان پابرجاست؟ این مسئله دو دلیل اصلی دارد:

۱ - قدرتهای سیاسی ارتجاعی به اهمیت مذهب در حفظ نظام ستمگرانه شان پی برده اند و از تمام ابزارشان (منجمله از قدرت سیاسی و کنترلی که بر رسانه های گروهی و مطبوعات دارند) برای تقویت و اشاعه مذهب استفاده می کنند.

۲ - در جامعه ای که مناسبات اجتماعی آن خصمانه است، "غریزه مذهبی" خودبخود تولید می شود. "غریزه مذهبی" چیست؟ گرایش به یافتن یک نیروی ماوراء طبیعه برای کمک طلبیدن جهت غلبه بر نیروهائی که بنظر مطلقا قدرتمند بنظر می آیند؛ آرزوی پیدا کردن سپر و پناه در زمان های عجز و ناامیدی؛ آرزوی یافتن کمک در شرایط سخت و ناامنی و بی ثباتی؛....؛ جستجوی آرامش در شرایط تحت ستم بودن یا انتظار کمک از سوی یک مافوق انسان برای مقابله با این وضع؛ تشنگی برای یافتن معنا در جهانی که بنظر بیرحم و سرد می آید؛ احساس نیاز به یک خروجی و آرامبخش "آسمانی" برای مرهم گذاشتن بر احساس عجز و آشفتگی، حتا اگر اثرش موقتی باشد و بطور کوتاه مدت احساس مصیبت را به خوشی تبدیل کند. تا زمانی که جامعه بشری بر محور مناسبات اجتماعی خصمانه می چرخد احساس مذهبی وجود خواهد داشت و بسیاری از مردم به این درک نخواهند رسید که بشر نیازی به مذهب ندارد و باید آن را کنار بگذارد. تا زمانی که استثمار و ستم محو نشود این پدیده وجود خواهد داشت. تنها زمانی غریزه مذهبی دیگر تولید و بازتولید نخواهد شد که سازمان اجتماعی بشر و روابط اجتماعی، مانعی در مقابل شناخت یافتن از واقعیت نیروهای طبیعت و جامعه نباشند؛ و بشر بدون مانع نیروهای محرکه واقعی طبیعت و جامعه را بشناسد و بر آن ها عمل کند.

اما برای رساندن جامعه بشری به آن نقطه، توده های تحت ستم و استثمار که بطور بالقوه حامل قدرت دگرگون کردن جامعه اند، باید به درک درست از جهان و هستی بشر دست یابند و بفهمند که راه واقعی دگرگون کردن آن چیست. بخصوص آن دسته از توده هائی که دارای ذهن انقلابی اند باید جهشی کرده و زنجیرهای مذهب

◄

جزوات خرفت کننده مذهبی را بطور مجانی میانشان پخش می کنند. درمقابل این تاریک اندیشان، دسته های جوانان کمونیست (بریگاد جوانان کمونیست که شاخه جوانان حزب کمونیست انقلابی آمریکاست) در برابر سینماها اعلامیه های خود را پخش کرده و به افشاگری در مورد محتوای ایدئولوژیک ضد مردمی و مقاصد سیاسی و پیام سیاسی این فیلم می پردازند و به مردم هشدار می دهند تبدیل به گوسفندان بی مغز و دنباله رو حکومت و سران مذهبی نشوند. علاوه بر این جوانان کمونیست، عده ای از روشنفکران مترقی و همچنین یهودیان علیه محتوای ضد یهودی این فیلم تظاهرات کرده اند. بیک کلام، فیلم مصیبت مسیح یک فیلم جنجالی است و جدالهای ایدئولوژیک و سیاسی زیادی را در جامعه آمریکا و جهان برانگیخته است .

ارزش تاریخی فیلم

صفر! این یک فیلم مذهبی است و ارزش تاریخی ندارد. زیرا اولا ، فیلمی است که بر اساس یک افسانه ساخته شده است. افسانه این است که مسیح با خونش بهای گناهان انسان را پرداخت و بعد از مردن، دوباره برخاست و راه افتاد. ثانیا، شرح وقایع این ۱۲ ساعت از سوی حواریون گوناگون مسیح به اشکال مختلف و متضاد تعریف شده است. هیچ سند و مدرک تاریخی موجود نیست که نشان دهد کدامیک از این روایتها (در جنبه هائی که افسانه و خیالپردازی نیست) واقعیت دارد. مل گیبسون که شخصی بسیار مذهبی و طرفدار بنیادگرایان مسیحی است، برای ساختن فیلم روایتی را انتخاب کرده است که در آن سران یهود و توده های دنباله رو آنها مسئول قتل مسیح معرفی شده اند. تاریخ هیچ اطلاع و سندی در مورد واقعیت روابط یهودیان و مسیح در آن ۱۲ ساعت در دست ندارد. هر چه هست روایتهای متضاد حواریون مسیح است. بسیاری از محققین مسیحی و حتا کشیشان قسمتهای مهمی از انجیل را نقد کرده اند و نشان داده اند که چقدر تحریف است وبجای اینکه ثبت تاریخ باشد، اختراع تاریخ است .

فیلم مصیبت مسیح بر پایه روایتی که به انجیل پل معروف است ساخته شده است. (پازولینی فیلم مسیح به روایت انجیل متی را ساخت). روایت پل زمانی نوشته شده است که مسیحیان می خواستند با رومی ها سازش کنند. بنابراین، پیلات حکمران روم، یک مرد با شفقت و عادل ترسیم شده است در حالیکه تاریخ نویسان شخصیت پیلات را طور دیگری مستند کرده اند. پیلات در زمره خونخوارترین حکمرانان امپراطوری روم بود. او صدها یهودی را به صلیب کشیده و در فلسطین آنقدر شکنجه و خونریزی کرده بود که روم او را فراخوانده و به وی دستور داد که از خونخواریش کم کند زیرا موجب نا امنی در سرزمین های امپراطوری می شود. پس چرا این روایت انجیل او را آدمی با شفقت ترسیم می کند؟ فقط بخاطر آنکه محاسبات سیاسی در میان بود. مسیحیان میخواستند با قدرت حاکم سازش کنند و تبدیل به وفاداران نظام حاکم شوند. امپراطوری روم برای مطیع کردن مردم سرزمینهای تحت سلطه خود، از مسیحیت سود جست. در واقع مسیحیت فقط پس از آنکه امپراطوری روم آن را بحال خود مفید دانسته و بعنوان مذهب رسمی اتخاذش کرد، از حالت یک فرقه مذهبی کوچک در آمد. اگر شمشیر امپراطوری پشت آن نبود یا به سرنوشت بسیاری از مذاهب مشابه که مرتبا سربلند می کردند و نابود می شدند دچارمی شد یا در حد مذهب یک فرقه کوچک باقی می ماند. علت اینکه برخی مذاهب مانند اسلام و مسیحیت تبدیل به مذاهب جهانی شدند این نبود که گویا معجزاتشان قوی تر بود یا پیامبرشان به خدا نزدیکتر بودند و از این خزعبلات ایده آلیستی. بلکه علت عمده و اساسی آن قدرت سیاسی و زور شمشیر بود وگرنه از این نوع پیامبران و دینها زیاد آمده و رفته اند. شاید دهها هزار .

ارزش فکری فیلم

صفر! فیلم برای فکر نکردن بیننده ساخته شده است. عین مذهب است یعنی با ایمان سر و کار دارد نه با اعتقاد، با احساسات کور سر و کار دارد نه با خرد، برای برانگیختن تبعیت است نه سوال. فیلم با سبکی ساخته شده که قدرت فکر کردن و سوال کردن را از بیننده می گیرد و به وی فرمان می دهد مغز را بایگانی کرده و با احساسات به وقایع تاریخ بنگرد؛ طوری که یا احساس گناه کند یا از یک عده (از یهودی ها، خارجی ها و بی دین ها) متنفر شود؛ آنهم بخاطر اتفاقی که دو هزار سال پیش رخ داده!

جالب اینجاست که این فیلم مذهبی از آن نوعی هم نیست که بتواند مثلا یک مسلمان را مسیحی کند. با دیدن این فیلم اصلا کسی تحت تاثیر شخصیت مسیح و حرفهایش قرار نمی گیرد. روایت تصویری شکنجه های مسیح فقط بر احساسات مذهبی پیشاپیش موجود، تاثیرگذاری می کند و آنرا غلیظ تر می کند. فیلم برای کامل کردن تاثیرات مذهبی به زبان آرمائیک و لاتین ساخته شده است. حتا انگلیسی زبانها مکالمات فیلم را باید از طریق زیر نویس بفهمند.

ارزش هنری فیلم

در مورد جنبه های هنری این فیلم می توان از زوایای گوناگون بحث کرد که در نشریات مخصوص فیلم به آنها پرداخته شده است. اما خوبست به یک اشکال اساسی این فیلم اشاره کنیم. جنبه های کمی از داستان فیلم به خیال پردازی های هنری گیبسون ربط دارد زیرا فیلم تقریبا کاملا کپیه انجیل به روایت یوحنا است. این فیلم از ترفندهای هنری گوناگون (مثلا برخی صحنه ها از نقاشی های معروف مانند نقاشی داوینچی بازسازی شده اند) استفاده می کند اما وفاداری مطلق فیلم به متن انجیل آن را فیلمی کسالت آور می کند. بنابراین شاید به جرات بتوان گفت که ارزش هنری

◄ را از ذهن خود پاره کنند و ایدئولوژی رهائی بخش کمونیسم را اتخاذ کنند. آنها باید سلاح **ماتریالیسم** مارکسیستی را در دست گرفته و آن را بکار برند. این **ماتریالیسم** هیچ ربطی به حرص وآز بی پایان و تلاش بیرحمانه و سراسیمه برای کسب ثروت ندارد. این تعریف دروغین از ماتریالیسم مارکسیستی را استثمارگران و مشاطه گران آنان بدست می دهند. اساس ماتریالیسم مارکسیستی این است که: کل هستی، ماده است و از ماده متحرک تشکیل شده است و هیچ هستی دیگری جز هستی مادی و واقعی وجود ندارد.

..... ماتریالیسم مارکسیستی با همه اشکال ایده آلیسم و متافیزیک ضدیت دارد. با تمام واقعیت شناسی هائی که مستقل از واقعیت مادی بوده و ورای آن باشند در تضاد قرار دارد. با افکاری که می گویند ایده یا روح آفریننده و نیروی محرکه جهان است؛ ایده ها پایه در واقعیات مادی ندارند بلکه واقعیت مادی را بدلخواه شکل می دهند؛ مخالف است. ماتریالیسم مارکسیستی با تمام روحیات و افکار مبتنی بر تغییرناپذیری یا باورهائی از این دست که گویا برخی آدمها کامل و عالی و بدون تضاد هستند ضدیت دارد. ماتریالیسم مارکسیستی با هرگونه تقدیر و سرنوشت و تغییر ناپذیر بودن ها ضدیت دارد. درست در نقطه مقابل این فکرها منجمله درست در تضاد صد هشتاد درجه با آموزه ها و باورهای مذهبی، ماتریالیسم مارکسیستی در واقع راهنمای عوض کردن و دگرگون کردن جامعه و طبیعت به ریشه ای ترین و جامع ترین وجه است؛ راهنمای محو کامل استثمار، ستم، شکاف طبقاتی و تخاصم اجتماعی است؛ راهنمای آزاد کردن بشریت از همه این زنجیرها و ضامن پیشرفت جامعه بشری است.■

فیلم فقط کمی بیش از ارزش هنری نویسنده خیالپرداز انجیل است!

پیام ایدئولوژیک فیلم

این یک فیلم مذهبی است و ایدئولوژی مذهبی را تبلیغ می کند. مشخصا خیلی خوب پیام بنیادین مذهب مسیحیت را القاء می کند که: یکم، تمام بدبختیها و مصائب این جهان بخاطر گناهان انسان (آنهم توده های مردم کوچه و خیابان) است نه برخاسته از خصلت طبقاتی و استثمارگرانه و ستمگرانه بودن نظام اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بشر. دوم، فقط نیروی مافوق انسان می تواند این وضع را تغییر دهد و نه خود مردم .

پیام بنیادین همه مذاهب همین است. بهمین دلیل طبقات استثمارگر ادیان مختلف را بعنوان جهان بینی خود اتخاذ کرده و از آن برای تحمیق توده های مردم استفاده می کنند. به این ترتیب پوست مردم را دو دفعه می کنند: یکبار با استثمار و ستم به قعر فقر و فلاکت و رنج پرتابشان می کنند و بار دوم به مردم القاء می کنند که این بدبختی ها همه برخاسته از گناهان خود آنهاست و برای عوض کردن این وضعیت باید دست بدامن نیروهای ناموجود شوند. مارکسیسم به دژهای این تفکر جنایت بار یورش برد و منشاء واقعی رنج های بی حد و حساب اکثریت مردم را نشان داد و ثابت کرد که طبقه تحت استثمار می تواند و باید این وضع را از بنیاد عوض کند. این فیلم یک بار دیگر اهمیت تعیین کننده ایدئولوژی را یاد آوری می کند. مردم برای عوض کردن جهان نیاز به ایدئولوژی (یک مجموعه ایده ها و نگرش ها به جهان و به خود) دارند. اما چه نوع و کدام ایدئولوژی؟ این یکی از مرکزی ترین مسائل مبارزه طبقاتی است .

پیام سیاسی فیلم

گیبسون با این فیلم هدف سیاسی معینی را نیز دنبال می کند. فیلم احساسات و فرهنگی را القاء می کند که به نیازهای امپراطوری کنونی (آمریکا) خدمت می کند. فیلم می خواهد برای جنگی که آمریکا براه انداخته و نامش را **جنگ نامحدود و جنگ علیه تروریسم** گذاشته است، سربازگیری کند. تبلیغات رایج در میان عوام این است که آمریکا این جنگ را برای متمدن کردن جهان وحشی براه انداخته است. فیلم می خواهد توده مذهبی مسیحی بنیادگرا را به سرباز جنگهای این امپراطوری تبدیل کند. می خواهد که توده های مذهبی، از باور و ایمان فراتر رفته و تشنه به خون شوند. همانگونه که در ایران با موعظه های مذهبی و القاء خرافات مطلقا ارتجاعی از طریق منابر و نماز جمعه ها و مدارس و رسانه های گروهی گرفته تا فیلم هائی با همان مضامین، توده های مذهبی را حزب اللهی کردند تا مشتاقانه بخاطر اسلام بکشند و کشته شوند؛ فیلم گیبسون نیز روی احساسات مذهبی که در جامعه آمریکا در حال رشد است بازی می کند و سعی می کند آنرا بسمتی که امپریالیسم آمریکا نیاز دارد سوق دهد.

در ایران، وی سی دی های این فیلم تحت عنوان "فیلم ضد صهیونیستی" توسط جریانات مذهبی پخش شده است و در فروشگاه های نیمه دولتی به فروش می رسد. فیلم همزمان با به صحنه آمدن آن در خارج اجازه اکران یافت. اتفاقا فیلم اصلا "ضد صهیونیستها" نیست. ولی بشدت ضد توده های مردم یهودی است و نفرت از آنان را دامن می زند. در این زمینه درست روی خط جمهوری اسلامی است. اما مسئله اصلی فیلم، یهودی بودن مردمی که شخصیتهای منفی فیلم می باشند، نیست؛ بلکه بوسیله منفی تصویر کردن توده های یهودی شهر اورشلیم دارد "مردم" را بطور عام منفی تصویر می کند؛ بطور عام «دیگران» یا « توده های نادان فقیر جهان سوم» را زیر حمله می گیرد و می خواهد توافق توده های مذهبی مسیحی را جلب کند که "اینها باید ادب شوند". خوب توجه کنید: فیلم از یکسو، حکمران رومی را که جلادی نامی بود با شفقت و از سوی دیگر توده های مردم را بی رحم و وحشی نشان می دهد؛ به بیننده ناآگاه این احساس دست می دهد که کاش این فرماندار متمدن یک مسلسل بدست می گرفت و همه این توده های نادان را به گلوله می بست چون این جماعت جاهل فقط شایسته مردن هستند! دقیقا همان احساسی که جورج بوش می خواهد در مورد مردم عراق ایجاد کند.

صحنه شکنجه مخالفین توسط کلیسای کاتولیک در عصر انگیزاسیون قرن ۱۶

فیلم با "رستاخیز مسیح" تمام میشود، در حالی که یک مارش نظامی آنرا همراهی میکند! ■

در باره فیلم مصیبت مسیح

به نقل از اعلامیه حزب کمونیست انقلابی آمریکا

«همه از مصیبت مسیح حرف می زنند. پس مصیبت و اعدام و رنج دهها میلیون که در بیست قرن به نام مسیح شکنجه شده و به قتل رسیدند چه می شود؟ پس قتل عامهائی که مسیحیان طی چند دهه در مشاجره بر سر «تثلیث انجیلی» از یکدیگر راه انداختند چه می شود؟ جنگهای صلیبی که مسیحیان اروپا در قرون وسطا براه انداختند و ۱۲ بار به خاورمیانه حمله کردند که دهها هزار کشته از طرفین برجای گذاشت، چه می شود؟ مسیحیان اروپا قبل از راه انداختن کوره های آدمسوزی برای قتل عام یهودیان بارها و بارها از یهودیان کشتار کرده بودند. پس اینها چه می شود؟ تجارت برده، ربودن دهها میلیون آفریقائی از سرزمینهایشان، فروختن آنها و کشتن یک سومشان در حین حمل و نقل از آفریقا به آمریکا، دعای خیر کشیشان را همراه داشت بطوریکه وعاظ مسیحی آب مقدس بر این کشتی های حامل برده می پاشیدند و از انجیل نقل قول می آوردند که این کار ثواب بسیار دارد! در باره این مصائب چه می گوئید؟ مصیبت میلیونها زن که مورد تجاوز قرار می گیرند و به نام مسیح باید فرزند ناخواسته را نگاه دارند چه می شود؟ مصیبت میلیونها زنی که بنام مسیح مجبورند ده دوازده تا بچه بزایند چون مسیح و «اراده انجیل» مخالف سقط جنین است چه می شود؟ و هزاران چه می شود های دیگر. پس چرا بر سر این مصیبت ها حرف زده نمی شود، چرا بر سر مصیبت های خونینی که طی قرنها مستقیما توسط مسیحیت به بار آمده فیلم ساخته نمی شود؟.... گیبسن یک اثر تبلیغی برای اشاعه بنیادگرائی مسیحی خلق کرده است. بنیادگرائی مسیحی یعنی اینکه هر کلمه و جمله انجیل را باید همانطور که نوشته قبول کرد و به اجرا گذاشت. در این فیلم که نص صریح یکی از روایات انجیل است یهودیان بعنوان قاتل مسیح معرفی می شوند. گیبسن قبل از اکران فیلم آن را به سران فاشیستهای مسیحی آمریکا نشان داد (پت رابرتسون وجری فال ول) اما حاضر نشد به یهودیان و مسیحی هائی که نگران دامن گرفتن نفرت مذهبی میان مسیحیان و یهودیان اند، نشان دهد.»■

بیاد رفیق جانباخته نادر اسلامی

کمونیستی انقلابی و سازش ناپذیر

رفیق نادر اسلامی در شهریور۱۳۳۶ در آبادان در یکی از محلات کارگری وابسته به شرکت نفت چشم به جهان گشود. پس از طی تحصیلات ابتدائی و دبیرستان و اخذ دیپلم در سال ۱۳۵۵ برای ادامه تحصیل راهی آمریکا شد.او از همان ابتدای ورود جذب جنبش دانشجویان ایرانی (کنفدراسیون احیاء) شد. خیلی سریع یکی از فعالین این جنبش در ایالت «اوکلاهما» بدل شد و در اکثر آکسیونهای اعتراضی علیه رژیم دیکتاتوری شاه شرکت کرد. او پیگیرانه تحت رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران درک تئوریک و سیاسی خود از علم و ایدئولوژی کمونیستی را ارتقاء داد. شناخت او از طبقه کارگر و زندگی در محیط کارگری زمینه مساعدی برای جذب این تئوریهای انقلابی بود.

به دنبال اوجگیری مبارزات توده ها و زحمتکشان علیه نظام فئودال کمپرادوری شاه، رفیق نادر داوطلب رفتن به ایران شد. در اوائل تابستان ۱۳۵۷ همراه با رفقائی چون غلامعباس درخشان، اسکندر قنبر زاده به ایران آمدند. آنان جهت رشد آگاهی کمونیستی در میان عناصر پیشرو و مترقی در آبادان و استان خوزستان به فعالیت پرداخته و تکثیر و توزیع مخفیانه نشریات اتحادیه را سازمان دادند. از دست دادن رفیق اسکندر قنبر زداده در جریان آتش سوزی سینما رکس آبادان بر تعهد و عزم کمونیستی نادر افزود. در سایه فعالیت مداوم و مستمر رفقائی چون نادر، شاخه آبادان اتحادیه کمونیستها شکل گرفت. رفیق نادر درکنار فعالیتها گسترده کمونیستی در منطقه خوزستان نقش موثری در افشای جریان رویزیونیستی سه جهان که درون سازمان سربلند کرده بود ایفاء کرد.

نادر در اوائل تابستان ۵۸ از طرف سازمان به کردستان اعزام شد. او پرولتری انترناسیونالیست بود که اهمیت جنبش انقلابی خلق کرد و دفاع از آن را درک کرده بود. برای او فرقی نداشت که در کجا علیه دشمنان طبقاتی نبرد کند. حضور مستقیم وی در صحنه های مبارزه ملی و طبقاتی در کردستان بیان مشخص وظیفه طبقه کارگر در دفاع از «حق تعیین سرنوشت ملل ستمدیده» و تقویت پرولتاریای کرد در جنبش ملی بود.

در همین دوران رفیق نادر در تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان (تشکیلات نظامی اتحادیه کمونیستها در کردستان) فنون و تاکتیکهای رزمی را آموخت. در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ به فرمان خمینی، ارتش و سپاه یورش سبعانه ای را به کردستان آغاز کردند. مردم کردستان مقاومت جسورانه ای را در مقابل نیروهای اشغالگر جمهوری اسلامی سازمان دادند. در آن روزهای سخت نادر یار و همرزم مردم کردستان بود. او در نبردهای کامیاران و بوکان شرکت جست و فعالانه علیه مزدوران رژیم جنگید.

فعالیت نادر عمدتا در شهر مهاباد متمرکز بود. و مسئولیت هسته های دانش آموزی پیوسته به سازمان را بر عهده داشت. و همزمان در چارچوب تشکیلات پیشمرگه های زحمتکشان فعالت می کرد. اساس کار نادر سازماندهی و هدایت منضبط و پیگیر تبلیغ و ترویج کمونیستی بود.

یکی از وظایف نادر تامین نیازهای مالی تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان بود. او بدین منظور بارها در عملیات مصادره بانک همراه رفقائی چون غلامعباس درخشان در خوزستان شرکت داشت.

حضور نادر در کردستان تا اواسط سال ۵۹ ادامه یافت. ایندوره بود که غلبه خط راست روانه در اتحادیه، تشکیلات پیشمرگه را عملا به تعطیل کشاند. و اعضای و کادرهایش را پراکنده و یا به نقاط دیگر اعزام داشت. نادر نیز در میان آنان بود و به آبادان اعزام شد و مسئول نظامی تشکیلات در آن شهر شد. کمونیستهای انقلابی چون نادر نادرستی انحلال نیروهای نظامی اتحادیه در کردستان را حس می کردند اما زمان لازم بود تا این خط اپورتونیستی راست را بطور همه جانبه طرد کنند.

جنگ ارتجاعی ایران و عراق جریان داشت. رفیق نادر در جریان این جنگ نقش مهمی در گردآوری سلاح و مهمات و مخفی کردن آن در شهر داشت. او اینکار را اساسا با اتکاء به توده های کارگری که در آبادان مانده بودند پیش برد. این سلاحها بعدها در جریان تدارک نبرد مسلحانه سربداران به طرق گوناگون به جنگلهای اطراف آمل فرستاده شد.

در خرداد ماه سال ۶۰ رفیق نادر اسلامی هنگام حمل مقادیر زیادی سلاح و مهمات دستگیر شد. گرچه رژیم هیچگونه اطلاعی از موقعیت تشکیلاتی او نداشت ولی سریعا او را به اعدام محکوم کرد که بعدا با یک درجه تخفیف حکم حبس ابد گرفت و به زندان قزلحصار کرج منتقل شد.

به دنبال ضربه سراسری رژیم در تابستان ۶۱ به سازمان، و دستگیریهای وسیع موقعیت رفیق نادر نزد دشمن لو رفت. به همین جهت در دی ماه همانسال رفیق نادر به زندان اهواز منتقل شد. به تخت شکنجه اش بستند تا آتش نبرد را در مغز و قلبش خاموش سازند، اما نه شکنجه و نه خیانت

برخی رفیقان نیمه راه ذره ای در عزم استوار وی خلل وارد نکرد. او اطلاعاتی به دشمن نداد. دشمن که کمونیستی سازش ناپذیر در مقابل خود یافت، به جرم شرکت در مبارزات مردم کردستان، تهیه و انتقال سلاح برای سربداران و مصادره انقلابی چند بانک و مسئولیت نظامی تشکیلات در آبادان به اعدام محکومش کرد. رفیق نادر روحیه بشاش و شاداب همیشگی خود را در زندان از دست نداد. او در هفده فروردین ۱۳۶۲ پس از وداع با رفقا و همبندان به بیدادگاه رژیم اعزام شد و در پایان همانروز به جوخه اعدام رژیم دد منش اسلامی سپرده شد.

او با مشتهای گره کرده و شعار مرگ بر خمینی و مرگ بر ارتجاع مرگ را پذیرا شد. با سری افراشته به ستارگان در آسمان نگریست که بر روی هر کدام از آنها نام رفقای کمونیست جانباخته در گوشه و کنار جهان حک شده بود. رگبار مسلسل مزدوران طبقات ارتجاعی قلب او را که مملو از عشق عمیق به خلق و آرمان کمونیسم بود شکافت و بدین طریق خون سرخ او بذر جامعه آینده را آبیاری کرد. مقاومت چنین رفقائی در آن دوره، الهام بخش همه کمونیستهائی بود که نمی خواستند در نیمه راه بایستند. استواری و ایستادگی رفقائی چون رفیق نادر اسلامی در دشوار ترین دوران مبارزه طبقاتی، نقش مهمی در بازسازی اتحادیه کمونیستهای ایران که منجر به ایجاد حزب کمونیست ایران (مارکسیست – لنینیست – مائوئیست) شد، داشت.

یاد سرخش همواره گرامی باد! ■

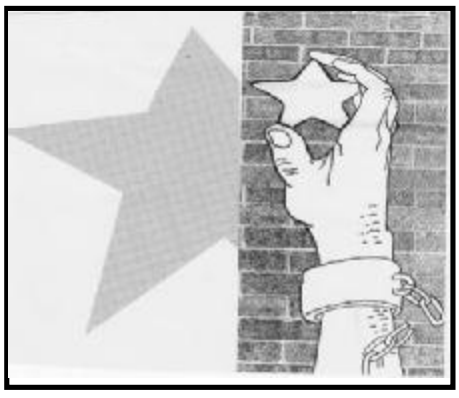

بقیه از صفحه ۷

خیانت آمریکا به کردها...

بردارد و او را از بغل اربابان روس بیرون بکشند و با این کار به دیگران در منطقه نشان دهند که وابسته به شوروی بودن فایده ندارد. شاه می خواست ثابت کند که ایران قوی ترین قدرت خلیج است و قابل اتکاء ترین ژاندارم برای آمریکا است. همچنین می خواست در معاهده سعد آباد که طبق آن کنترل تمامی راه آبی شط العرب مابین دو کشور را به عراق داده بود، تجدید نظر کند.

یکی از یادداشتهای سیا می نویسد شاه قصد داشت «لحظه ای که با دشمن اش بر سر مشاجرات مرزی به توافق رسید» کردها را ول کند. هشت ساعت پس از آنکه عراق با شروط آمریکا و ایران که در توافقنامه الجزیره در سال ۱۹۷۵ فرمولبندی شده بود، موافقت کرد، شاه و آمریکا کمک ها (منجمله کمکهای غذائی) به کردهای عراق را قطع کرده و مرز ایران را بستند و راه عقب نشینی کردها را مسدود نمودند

کردها اصلا به خیالشان هم نمی رسید که کنار گذاشته شوند. ولی دولت عراق میدانست. و روز بعد حمله همه جانبه «پیگرد و نابودی» را براه انداخت. کردها که باور کرده بودن آمریکا «تضمینی در مقابل خیانت شاه» به کردها است، کاملا گیج شدند. محروم از حمایت ایران، نیروهای کرد سریعا تارو مار شده و حدود ۱۵۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰۰ کرد مجبور به فرار به ایران شدند.

آمریکا خونسردانه به «متحدین» کرد خود خیانت کرد ولی طبق گفته «پایک» بدطینتی آمریکا نسبت به متحدش هنوز به حد اعلای خود نرسیده بود! بارزانی به کسینجر نامه نوشت و عاجزانه با التماس از او طلب کمک کرد. کسینجر حتا زحمت جواب دادن را به خود نداد.

بر اساس گزارش کمیسیون «پایک»، واشنگتن «از تمدید کمکهای انسانی به هزارها پناهنده که در نتیجه قطع ناگهانی کمک نظامی پناهنده شده بودند، خودداری کرد.» یکی از مکالمه های سیا روشن می کند «متحدمان ایران بزور بیش از ۴۰۰۰۰ پناهنده را برگردانید و دولت ایالات متحده از قبول حتا یک پناهنده بعنوان پناهنده سیاسی به آمریکا امتناع کرد هر چند که آنها مستحق این پذیرش بودند.»

کارزار پنهانی آمریکا و ایران هر چه بیشتر مناسبات بین بغداد و کردهای عراقی را زهرآگین نمود. کمیسیون پایک نتیجه می گیرد که اگر آمریکا و شاه شورش را ترغیب نمی کردند، کردها «احتمال داشت به سازش با حکومت مرکزی برسند، که حداقل درجه ای از خودمختاری را بدست آورده و از خون ریزی بیشتر اجتناب نمایند. در عوض موکلین ما (کردها) جنگیدند، خسارت مالی و جانی زیاد و ۲۰۰ هزار پناهنده را متحمل شدند.»

بغداد نیز با راه انداختن کارزار گسترده خنثی سازی انتقام گرفت: حدود ۲۵۰ هزار کرد بزور به عراق مرکزی و جنوبی کوچ داده شدند. و از سوی دیگر بسیاری از عربهای عراقی به زور به نواحی کردستان کوچ داده شدند.

در توضیحاتی که بعدها افشاء شد، کسینجر نتایج کمیسیون «پایک» را رد نمود. او گفت: «عملیات مخفی را نباید با کار خیریه قاطی کرد.» با این وجود، کمیسیون نتیجه گرفت که «حتی در چارچوب عملیات مخفی، تعهدات ما تعهداتی با نیت بد بود.»

خوبست خاطر نشان کنیم که در زمان روی داد این حوادث (حوادثی که از سپتامبر ۱۹۷۳ شروع شد) دستیار ارشد کسینجر، ژنرال برنت اشکوکرافت بود. این شخص بعدها تحت حکومت بوش (پدر) مشاور امنیت ملی و طراح جنگ خلیج علیه عراق بود.

باید خاطرنشان کنیم که حکومت آمریکا به دلخواه خود گزارش کمیسیون پایک را علنی نکرد. نخست آنکه، کنگره آمریکا رای به عدم انتشار این سند داد. در ثانی، هنگامیکه دانیل شور خبرنگار تلویزیون سی بی اس یک نسخه درز پیدا کرده از این گزارش را بدست آورد و آنرا به ویلیج وویس داد بلافاصله توسط شبکه تلویزیونی سی بی اس اخراج شد و کنگره با اهانت او را تهدید کرد که منابع اش را رو نخواهد کرد. هنگامیکه این تلاشها برای سرپوش گذاشتن روی می داد، رئیس جدیدی برای سازمان سیا انتخاب شد که اسمش جورج دبلیو بوش بود.

انگلیسی این مقاله را می توانید در آدرس پست الکترونیکی زیر مشاهده کنید

www.rwor.org

بقیه از صفحه ۹

در باره مبارزه....

...میگذرد و بر طبق شرایط مبارزه طبقاتی در هر کشور ودر سطح بین المللی ویژگی های خاص خود را دارد. از نقطه نظر کمی، غالباً چنین مبارزه ای درون یک حزب متحد در شکل بحث ومناظره، انتقاد و انتقاد از خود، جمعبندی از پراتیک انقلابی و از طریق سایر اشکالی که در آنها ایده های درست و غلط مورد مبارزه قرار می گیرند رخ می دهد وطی آن کمونیستها منجمله آنهائی که مرتکب خطا شده اند بدور یک دیدگاه و سیاست واحد متحد می شوند.

• امروزه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم پرچم متحد کننده تمام نیروهای کمونیست راستین سراسر جهان شده است. میتوان دید که اتحاد مائوئیسم توسط ریم نه تنها عاملی در دامن زدن به تفرقه و جدائی نشده است بلکه بالعکس تبدیل به محوری برای صف آرائی مجدد و وحدت نیروها در سطح جهان و هر کشور معین شده است.■

جهانی برای فتح شماره ۳۰ منتشر شد!

مجله انترناسیونالیستی جهانی برای فتح که از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) الهام می گیرد، ۳۰ امین شماره خود را به زبان انگلیسی منتشر کرد. بزودی نسخه های فارسی، ترکی، اسپانیائی، هندی، بنگالی و نپالی این شماره منتشر خواهد شد.

در این شماره می خوانید:

•امپراطوری در بحران، مردم در تلاطم!
•قدرت آمریکا و محدودیتهای آن: دو سال پس از تهاجم جهانی آمریکا!
•در باره مبارزه برای اتحاد نیروهای کمونیستی اصیل
•پیشروی در میان توفانها: از کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
•ترکیه و کردستان در دیگ جوشان جنگ
•مرکز کمونیستی مائوئیستی هند: سی سال رهبری گردان های جنگی محرومان؛ گشت و گذاری در عمق مناطق پایگاهی.
•افغانستان: ریسمان وعده های دروغین
•فلسطین: آتش همیشه زنده
•به یاد ادوارد سعید: شهروند نادر جهان
•جنگ امپریالیستی و اشغال
•بی عدالتی دوباره: تجدید دادگاه صدر گونزالو
•ساختمان مناطق پایگاهی در نپال
•به دفاع از رفیق گوراو برخیزید
•از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم): گزارش کنفرانس منطقه ای احزاب و سازمان های آسیای جنوب شرقی
•بیستمین سالگرد تاسیس ریم را جشن بگیرید
•اول ماه مه! ظهور موج جدید انقلاب جهانی

بقیه از صفحه ۲۸

بزرگ و بردن جوانان یک عمل رایج نیروهای آمریکایی بوده است. آنها به هرعراقی مظنونند. آنها نه تنها چریکها را هدف قرار دهند بلکه مردم عادی را نیز هدف قرار می دهند تا مردم عادی بدانند که اگر با چریکها همکاری کنند قیمت گزافی خواهند پرداخت.

افشای شکنجه در زندان ابوغریب توسط عکسهایی که به روزنامه ها رسید، ماهیت واقعی آمریکا و دموکراسی آمریکا در عراق را نشان داد. مهمترین تاثیرات این افشاگری ها این بود که مردم آمریکا را تکان سختی داد و در عرض یکشبانه روز صدها هزار نفر را بیدار کرد و در مبارزه علیه حکومتشان مصمم نمود. جورج بوش برای ترمیم ضرباتی که این واقعه بر مشروعیت اشغال عراق و بطور کلی مشروعیت حکومتش زده بود، از شکنجه های عراقی ها توسط سربازان خودش ابراز انزجار کرد و گفت، «این آمریکا برای من ناشناس است.»

جورج بوش نتوانست جلوی ضربات را بگیرد و در عوض از بسیاری نقاط جهان جواب شنید که «این آمریکائی است که ما می شناسیم»؛ این همان آمریکاست که ده ها هزار ویتنامی را در زندانها و شکنجه گاهها کشت، زندانیان ویتنامی را در " قفس پلنگها" که در تکزاس ساخته می شد می انداخت و بطور سیستماتیک شکنجه می داد. این همان آمریکاست که برای تربیت شکنجه گر برای سازمان های امنیت دولتهای دست نشانده اش در آمریکای لاتین کالجی بنام "اسکول آو آمریکاس"School of Americas در فورت بنینگ در ایالت جورجیا دارد که تا امروز همچنان دایر است و شکنجه گران، رهبران جوخه های مرگ، کارشناسان ضد مبارزه چریکی و کودتا گران در آن تعلیم می بینند.

جبهه داخلی

به مانع برخورد کردن نقشه های آمریکا در خود آمریکا نیز به بحرانهای جدید پا داده است. مشخصا مخالفت با جنگ مرتبا گسترش یافته است. این مخالفت در میان توده های مردم از ابتدا وجود داشت. اما مخالفت ابعاد وسیعتری گرفته است. با طولانی شدن جنگ توده های مردم به عمق مسایل و نیرنگها و به عواقب این جنگ و نتایج مهلکی که برای توده های مردم جهان و خود آمریکا دارد پی می برند.

مخالفت در میان سربازان آمریکائی هم در حال رشد است. کشته و زخمی شدن توسط نیروهای مقاومت عراق همراه با آگاه شدن به دروغ های هیئت حاکمه آمریکا باعث اوج گیری نارضایتی و مخالفت در میان سربازان آمریکائی شده است. مجیا یکی از سربازانی که به پست خود بازنگشت پروسه آگاهی یافتن و تغییر خود را چنین بیان می کند: " وقتی با چشمان خود دیدم که جنگ با مردم چه می کند، تغییری واقعی در درون من آغاز شد. من رنج مردمی را دیدم که کشورشان داغان شده ، و با حملات و گشتی ها و حکومت نظامی ارتش اشغالگر، بیش از پیش مورد اهانت قرار می گیرند. تجربه من در این جنگ مرا برای همیشه تغییر داد." مجیا می گوید، "همه چیز بر مبنای دروغ است. هیچ سلاح کشتار جمعی وجود ندارد، هیچ ارتباطی با تروریسم موجود نبود. موضوع ، موضوع نفت ، قراردادهای بازسازی و کنترل خاورمیانه است." سرباز دیگری بنام براندون هوی

که برای شرکت نکردن در این جنگ ارتجاعی با کمک کارل رایزینگ مور (یکی از سربازان جنگ ویتنام که بعد به جنبش ضد جنگ پیوست) به کانادا گریخت اعلام کرد :" من نمی خواهم در این جنگ مهره ای در دست حکومت برای نفت، باشم". یکی از سربازان ذخیره بنام جیسن چنی بخوبی متد آموزش این ارتش را چنین شرح می دهد:" ...افراد را از روز اول طوری تعلیم می دهند که دستورات را مورد سوال قرار ندهند، و هر کاری را که به آنان می گویند انجام دهند. آنها یاد می گیرند از کسانی که در اتوریته قرار دارند بترسند و در نتیجه فقط می خواهند کار خوشایند آنها را بکنند. بنابراین وقتی یکی بالاخره تصمیم می گیرد که با بالاتر موافقت نکند مثل اینست که به چاهی پر از سگهای (بولداگ) گرسنه پرتاب شده است. بنابراین همه با جریان پیش می روند تا اینکه واقعه مهمی رخ دهد. آنها مرا دروغگو، متقلب، بزدل و ... خواندند...."

سازمانیابی ارتشهای ارتجاعی برمبنای نا آگاهی سربازان، شک نکردن و بزیر سوال نکشیدن بالاتر از خود است. این نقطه ضعف مهمی است که ارتشهای ارتجاعی در بطن خود حمل می کنند. این ضعف با آگاه شدن سربازان که بطور اجتناب ناپذیری در مسیر راه فرا می رسد، سربلند کرده و در آنها بحران ایجاد می کند. در جنگ ویتنام ، امتناع و مقاومت سربازان آمریکائی در مقابل جنگ تجاوزگرانه آمریکا، بر مبنای تصادف شکل نگرفت. بلکه همین قانونمندی آن را بوجود آمد. سربازانی مانند مجیا پیشگامان جنبشی هستند که در صورت ادامه جنگ قدرت فزاینده ای خواهد گرفت.

گزارشهایی مبنی بر بالا رفتن رقم خودکشی در میان سربازان، مبتلا شدن به بیماری های روانی، بی روحیگی و افسردگی تنها از نتایج سحر است.

مهمترین عامل در یک جنگ مردم هستند

اگرچه یک تحلیل عمومی نظامی از جنگ امپریالیستی علیه عراق در حوصله این مقاله نیست. اما بی مناسبت نیست که به طور خلاصه چند نکته مهم را طرح کنیم.

سئوال اینست که چگونه امپریالیسم آمریکا که بزرگترین قدرت نظامی جهان در تاریخ است، و از حمایت و همکاری نظامی امپریالیستهای دیگر بخصوص انگلیس نیز برخوردار است از پیش برد نقشه های خود در عراق عاجز مانده و هر روز که می گذرد اوضاع برایش بدتر می شود؟ در ابتدای جنگ، پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) و کاخ سفید با تفرعن ادعا کردند قدرت نظامی آمریکا آنچنان هیولائی است که هیچ کس را یارای مقاومت در برابر آن نیست. البته آنها جنگ کره و ویتنام و شکست حقارت بارشان را فراموش کرده اند. مقاومت مردم عراق نشان داد که این امپریالیسم متفرعن محدودیت ها و نقاط کور بسیار دارد. طراحان جنگ در پنتاگون ادعا کردندکه اشغال عراق سریع و آسان خواهد بود. آنها گفتند که نیروهای آمریکا تا آخر تابستان ۲۰۰۳ به زیر ۳۰هزار نفر خواهد رسید. اما اینک تابستان ۲۰۰۴ است و نیروهایشان حول ۱۵۰هزار نفر دور می زند و دهها هزار سرباز دیگر در راه رفتن به عراق می باشند. در اواخر فروردین ۲۰۰۴ تعداد کشته های آمریکائی ۸۷ نفر و تعداد زخمی ها ۵۶۰ نفر بود. رقم کشته شدگان تا اواسط اردیبهشت به ۱۳۷نفر رسید. در فروردین - اردیبهشت چنان شرایطی بوجود آمد که نیروهای پلیس عراق هنگام رو در رو شدن با مردم فرار کردند و یا بصورت گروهی استعفا دادند و حتی در مواردی به نیروهای مقاومت پیوستند و سلاحهای خود را نیز همراه با خود بردند. در همین دوران به گردان دوم ارتش جدیدا شکل یافته عراق(یکی از معدود واحدهایی که جزو گروهای آماده پیکار به حساب می آمد) دستور داده شد که وارد فلوجه شوند، اما وقتی به آنها دستور " آرام" کردن شهر داده شد، نفرات آنها از دستورات فرماندهان آمریکایی خود سرپیچی کرده و به پایگاههای خود بازگشتند. نیروهای آمریکایی اعتراف کردند که ۱۰٪ از ارتش عراق یعنی افرادی که آمریکائی ها با دقت انتخاب کرده بودند، سلاحهایشان را علیه آمریکا برگرداندند و ۴۰٪ بقیه ارتش را ترک کرده و به خانه هایش برگشتند.

اما بشنویم از نیروهایی که قرار است جزو ائتلاف آمریکا باشند. در اواخر فروردین نیروهای اوکرائینی و قزاق که در شهر کوت مستقربودند فرار را بر قرار ترجیح دادند و سلاحها و تجهیزات خود را پشت سر بجای گذاشتند. نیروهای بلغاری از کربلا

بیرون کشیدند و برخی خواستار بازگشت به کشورشان شدند. سپس دولتهای اوکرائین و لهستان اعلام کردند که سربازان کشورشان در عراق در هیچگونه حمله ای شرکت نخواهند کرد. سنگاپور نیروهایش را بیرون کشید. نروژ اعلام کرد که ممکن است چنین کند. اسپانیا که نیروی نسبتا بزرگتری بود که بعد از شکست آزنار (نخست وزیر اسپانیا که از جورج بوش حمایت می کرد) در انتخابات اسپانیا بکلی نیروهایش را بیرون کشید.

این در شرایطی است که هر گونه عقب نشینی در عراق ممکن است افسانه شکست ناپذیری این ابرقدرت را برای همیشه به بایگانی تاریخ بسپارد و به مبارزات مردم اقصی نقاط جهان پا بدهد، تا جائی که مبارزات ضد امپریالیستی دهه ۱۹۶۰ در مقابل آنها میهمانی بنظر آید. از این روست که در واشنگتن بحث بر سر افزایش سربازان مستقر در عراق است. حتی برخی صحبت از اعزام ۱۰۰هزار نیروی بیشتر می کنند.

کلیه این مسایل محدودیت های امپریالیسم آمریکا را نشان می دهد و تئوری ها و نقشه های نظامی جدید آنها (مبنی بر دخالت همزمان در کشورهای مختلف) را نقش بر آب می کند. ارتش های ارتجاعی نقش تعیین کننده انسان را ندیده گرفته و همیشه نقش تعیین کننده را به سلاح و تکنیکهای نظامی می دهند. گرچه تئوریهای نظامی قدرتهای ارتجاعی و امپریالیستی بدینجا ختم نمی شود اما اساس آن همین است. ارتش آمریکا از این مسئله مستثنی نیست و استفاده از این تئوری را به نهایت خود رسانده است. علت اساسی این امر آن است که آنها توده های مردم را با خود ندارند، جنگهایشان علیه منافع توده های مردم است، بنابراین مجبورند به فکر استفاده از "ماشین" و رباط باشند. دکترین استفاده حداکثر از تکنولوژی پیشرفته پس از شکست مفتضحانه امپریالیسم آمریکا در جنگ ویتنام، که دهها هزار کشته آمریکائی برجای گذاشت و باعث برانگیخته شدن مردم آمریکا شد، در هیئت حاکمه آمریکا طرفداران بیشتری یافت. آنها به این فکر افتادند که با استفاده از اختراعات الکترونیکی به آنچنان سلاح هائی دست یابند که بدون اتکا به نیروی انسانی زیاد بتوانند دشمنانشان را شکست دهند. آمریکائی ها برخی از این سلاحها را در جنگ اول عراق در سال ۹۱ و در جنگ علیه صربها بکار برده و آزمایش کردند. در جنگ افغانستان از موشکهای اسمارت استفاده کردند (موشکهائی که غارهائی با دهنه چند متر را یافته، بدرون آن نفوذ کرده و منفجر می شوند). سپس فیلمهای ویدئوئی آن را در تلویزیونهای جهان به نمایش گذاشتند تا ترس و وحشت بر مردم دنیا مستولی کنند و شکست ناپذیری خود را ثابت کنند تا آنهائیکه هوای مبارزه با آمریکا را دارند حساب کار خود را بکنند. اما دیری نکشید که محدودیت ها و بازدهی ناچیز این سلاحها معلوم شد. در افغانستان حتی نیروهایی مانند طالبان که در میان اکثریت مردم افغانستان منفور هستند و تنها در بخشهایی از مردم آن پایه محدودی دارند، توانستند در مقابل آمریکا و سلاحهایش مقاومت کنند و در یکی از عملیاتها در تابستان ۲۰۰۳ (۱۳۸۲) پس از چند روز که در محاصره نیروهای آمریکا بودند، حلقه محاصره را بشکنند و بیرون بیایند. معلوم شد که این سلاحهای افسانه ای حتا ناتوان از نابود کردن نیروهای طالبان است. چه عاملی باعث شد که این نیروی شکست ناپذیر که هر سوراخ موشی را در پیچیده ترین مسیر ها وکورتر نقاط قرار بود هدف بگیرد و نابود کند نتوانست چند صد نفر از نیروهای طالبان را پس از دو روز که در محاصره داشت درهم بکوبد؟

آمریکا تلاش تبلیغاتی فراوانی کرد تا به مردم دنیا و آمریکا بباوراند که دوران جنگ کره و ویتنام بسر آمده و در دوره کنونی هیچ موجودی را یارای مقاومت در مقابل نیروی نظامی برترامپریالیسم آمریکا نیست. این تبلیغات تا حدی موثر واقع شد. البته نباید واقعیات سلاحهای مرگبار و کشتار همگانی این امپریالیسم خونخوار و اشتهایش در کشتار مردم و انقلابیون را نادیده گرفت. بدون شک پیشرفتهای صنایع نظامی برای مبارزات مسلحانه انقلابی مشکلات فراوان ایجاد می کند. این پیشرفتها واقعی اند و به منظور برطرف کردن محدودیت های نیروهای جنایتکار امپریالیستی و با استفاده از تجارب ۵۰ تا ۱۰۰ سال گذشته در چین، کره و ویتنام و دیگر مبارزات انقلابی تکامل داده شده اند. اما این تکاملات اصول پایه ای درگیر در جنگ را بر هم نزده اند. تجارب اخیر در جنگهای انقلابی مائوئیستهای نپال و پرو که با نوکران آمریکا می جنگند و تجارب مقاومت عراق که با خود آمریکا مستقیما درگیرند، نشان میدهند که **نقش دینامیک و آگاه انسان می تواند سرنوشت جنگ را عوض کند و نگذارد که برتری تسلیحاتی دشمن تعیین کننده روند جنگ باشد.**

نکته جالب توجه و بسیار مهم که در مبارزات جوانان و کل مردم فلوجه موجود بود، جدیت آنها برای ایجاد یک نیروی مقاومت مخفی برای مبارزه با اشغالگران می باشد. این مسئله را می توان از شیوه های جنگی آنها دریافت. روش های نیروهای مقاومت فلوجه کاملا با روش نیروهای مقتدا صدر (ملای شیعه ای که در نجف و شهرهای مذهبی شیعیان پیروان خود را علیه آمریکائیان شوراند) متفاوت است. نیروهای مقاومت فلوجه بر خلاف مقتدا صدر نیروهایشان را به منظور نمایش قدرت به تظاهرات خیابانی و تظاهرات مسلحانه نبردند. شیوه های مقتدا صدر فقط مناسب فشار گذاشتن و گرفتن امتیازات از آمریکا برای گروه خودش بود و نه مناسب یک مبارزه مردمی جدی و طولانی. نیروهای مقاومت فلوجه در دسته های چریکی کوچک سازمان یافته اند و با حمله های غافلگیرانه نیروهای آمریکا را به کمین انداخته و در میان توده ها ناپدید می شوند؛ و بر خلاف نیروهای صدر هدف بزرگی را در مقابل آماج حملات آمریکا قرار نمی دهند. البته آمریکا اصولا بدنبال نابود کردن نیروهای مقتدا صدرنبود و در واقع به شکل گیری آن بعنوان آلترناتیوی در مقابل نیروهای مقاومت عراق کمک کرد. تروریست های بنیادگرای اسلامی صرفا به عملیات های جدا از توده و گاهی بمب گذاری ها در معابر عمومی که باعث کشتن مردم می شود و برای امپریالیستها خوراک تبلیغاتی فراهم می کند می پردازند. در حالیکه نیروهای مبارز فلوجه با اتکاء به توده ها و امکانات تدارکاتی و لجستیکی متکی به توده ها به جنگ علیه نیروهای اشغالگر پرداخته و بر وحدت و همبستگی مردم عراق اعم از شیعه و سنی، افزودند.

مبارزات مردم عراق و بطور مشخص مقاومت مردم در فلوجه دارای محدودیت های سیاسی و تشکیلاتی بسیار زیاد و جدی است. با این وصف یک مسئله را تا کنون نشان داده است و آنهم اینکه ایستادگی در مقابل یک قدرت نظامی برتر، در صورتی که توده ها بخواهند و در آن درگیر باشند، امکان پذیر است.

ما اطلاعات کمی در مورد رهبری گروههای مقاومت در عراق در دست داریم. هر چند که روشن است که این این گروهها یکدست نیستند. بخش مهمی از آن ها در نتیجه مبارزات خود جوش توده ها شکل گرفته اند. مثلا احمد ۲۹ ساله که همراه با گروه کوچکش با آمریکاییان مبارزه می کند در مصاحبه ای با نیویورک تایمز (۱۱ آوریل ۲۰۰۴) می گوید، " ما بعد از ساعت ۱۱ شب کارمان را شروع می کنیم، گروه ما کوچک است، دوستان هم هستیم، گروه ما حتی اسم ندارد." این نمونه ای از آن است که این گروهها چگونه شکل گرفته اند و چگونه به یاری هم و با ارتباطات مستقیم و غیر مستقیم میان خود و توده ها به مقاومت علیه اشغالگران می پردازند. البته گروههای وابسته و یا طرفدار رژیم سابق و همچنین گروههای مذهبی بنیادگرا هم موجودند. با توجه به چگونگی شکل گیری این گروه ها و خطهایی که در رهبری این گروهها وجود دارد باید گفت که اینها از یک تشکل واحد و فرماندهی واحد بر خوردار نیستند. وجود بنیادگرایان مذهبی و وابستگان بعثی در میان گروه های مقاومت یک خطر جدی سیاسی برای مقاومت است زیرا این گروه های ارتجاعی خیلی راحت به معامله و سازش با دشمن می رسند و یا حتا اگر هم به توافق با دشمن نرسند، با اشاعه خط و تفکر ارتجاعی سیاسی و نظامی در میان نیروهای مقاومت، پتانسیل واقعی آنها را می کشند. اینجا نیز باز به مسئله نقش آگاه انسان در جنگ می رسیم. **خط و تفکر ارتجاعی نقش آگاه و دینامیک انسان را از میان می برد و آن را آماده شکست خوردن از دشمن یا به سازش رسیدن با آن می کند.** نبود یک رهبری انقلابی منسجم تفاوت کیفی میان جنگ ویتنام و جنگ عراق بوجود می آورد. مقاومت مسلحانه مردم عراق بوضوح بیانی از احساسات توده ای و جنبش توده ای است و باید از آن حمایت کرد. اما تا زمانی که یک رهبری انقلابی منسجم و متحد بر حول خطی عمدتا درست و مردمی نیابد، خطر به قهقرا رفتن و ماهیت عوض کردن آن همیشه موجود است. آیا این را در مورد جنبش ملی و مبارزات مسلحانه کردستان عراق ندیدیم؟

مقاومت عراق برای اینکه به پیروزی برسد و برای اینکه در انحصار جریانات ناسیونالیستی و ارتجاعی در نیاید، بطور عاجل نیازمند یک رهبری واقعا انقلابی و مردمی است. در اوضاع کنونی جهان این رهبری فقط می تواند رهبری یک حزب کمونیستی و یک جبهه متحد انقلابی که در مرکز آن کمونیستها قرار دارند و یک ارتش خلقی تحت رهبری کمونیستها باشد. در دهه ۱۹۶۰ هنگامی که چین سوسیالیستی موجود بود حتا نیروهای ناسیونالیست می توانستند انقلابی عمل کنند زیرا وجود چین سوسیالیستی نیروهای ناسیونالیست را بسوی مقاومت تا به آخر سوق می داد. اما امروزه با نبود یک قطب سوسیالیستی و در شرایطی که جنبش انقلابی پرولتاریا هنوز موقعیت خیز نیافته است نیروهای بینابینی عمدتا در سازش و تبانی با نیروهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی بسر می برند و رهبران و جنبشهای ناسیونالیستی ملل تحت ستم خیلی سریع توسط امپریالیستها خریده شده و رهبرانشان ارتجاعی می شوند.

در عراق، با توجه به خلاء قدرت در بسیاری از شهرها و روستاها و ناتوانی امپریالیسم در کنترل این مناطق، بدلیل تضاد توده ها با آنها فرصتهای عینی برای شکل گیری و رشد یک نیروی انقلابی اصیل که بتواند نیروی خشم و عصیان توده های مردم را متحد کرده و با هدف انجام انقلاب دموکراتیک نوین مقاومت مسلحانه را علیه اشغالگران پیش ببرد، موجود است. نیرویی که بتواند با استفاده از علم و اصول مارکسیست لنینیست مائوئیستی یک جنگ درازمدت توده ای را علیه آمریکا به پیش برد. با اتخاذ تاکتیکهایی مبتنی بر شرایط یک نیروی کوچک با وارد کردن ضربات بر نقاط ضعف امپریالیسم، نیروهای امپریالیستی را بستوه آورد. در پروسه طولانی نیروهای امپریالیسم فرسوده تر خواهند شد، دروغها و حیله ها و جنایاتش بیشتر افشاء خواهد شد، تضادهای درونیش شکاف بیشتری برخواهند داشت، قدرت مالی و اقتصادیش در اثر هزینه سنگین جنگ تحت فشار خواهد افتاد، مبارزات ضد جنگ و ضد امپریالیستی در سطح جهان و در کشور خودش براه خواهد افتاد و در مقابل نیروی انقلابی و مردمی گسترش خواهد یافت و توده ها بیشتر و بیشتر به آن روی خواهند آورد . بنابراین با طولانی شدن جنگ، یعنی طولانی شدنی که در اثر یک رهبری صحیح باشد، نیروی متجاوز تحلیل رفته و نیروی مقاومت شکفته شده و رشد خواهد کرد. نیروی قوی امپریالیسم به ضعف گرائیده و نیروی ضعیف مردمی به قدرت. این شیوه ای است که حزب کمونیست چین به رهبری مائوتسه دون در هنگام تجاوز ژاپن به چین بکار گرفت. نیروهای مقاومت چین توانستند امپریالیسم ژاپن را که در صدد بود با بلعیدن چین به گسترش سلطه اش درجهان بپردازد و از آنجا راهی مجمع الجزایر مالزی در جنوب و سیبری در شمال شود، شکست دهند. این پیروزی مدیون رهبری صحیح مائوتسه دون بود. مائو خود در مورد نقش رهبری می گوید:" البته پیروزی یا شکست جنگ وابسته به شرایط نظامی، سیاسی، اقتصادی، جغرافیائی طرفین و همچنین وابسته به خصلت جنگ و کمک بین المللی است، لیکن تنها تابع این شرایط نیست، این شرایط فقط امکان پیروزی یا شکست را فراهم میسازند، ولی بخودی خود تعیین کننده فرجام جنگ نیستند. برای تعیین فرجام جنگ باید مساعی ذهنی یعنی هدایت کردن جنگ و پرداختن به جنگ را اضافه کرد- این همان نقش دینامیک و آگاه انسان در جنگ است." مائو جلد دوم صفحه ۲۲۶ چاپ فارسی.(تاکید از ما)

تئوری های نظامی مائوتسه دون باعث به پیروزی رسیدن خلق چین در مقابل اشغالگران و مرتجعین داخلی شد و امروز نیز تنها راه پیروزی خلقها در کشورهای تحت ستم است. با توجه به این مسایل باید گفت: «یک جنگ خلق واقعی تحت رهبری یک حزب مارکسیست – لنینیست- مائوئیستی برای مردم عراق، مردم خاورمیانه و کل جهان، راه پیشروی است.» (به نقل از نشریه جهانی برای فتح شماره ۳۰- سرمقاله)

مائوتسه دون با کلام قدرتمند و روشن خود وضعیت مشابهی را چنین توضیح داد " اکنون امپریالیسم آمریکا بسیار نیرومند است، اما در واقع چنین نیست. امپریالیسم آمریکا از نظر سیاسی بسیار ضعیف است و از توده های مردم جدا بوده و مورد بیزاری همه ، منجمله مردم آمریکاست. امپریالیسم آمریکا در ظاهر بسیار قوی است اما در واقع چیزی نیست که از آن واهمه داشت، امپریالیسم آمریکا ببر کاغذی است. در ظاهر ببر است،اما از کاغذ ساخته شده و در مقابل باد و باران ناتوان است. من معتقدم ایالات متحده هیچ چیز نیست مگر یک ببر کاغذی..... اما آنها خودبخود معدوم نمیشوند، باید در رگباری از باد و باران داغان شوند." مائو جلد پنجم صفحه ۱۸۷ چاپ فارسی

خلاصه کلام

امپریالیسم آمریکا در جریان تلاشهای سراسیمه برای تحکیم سلطه اش بر خاورمیانه و از آنجا برجهان، با مشکلات و تضادهای مهلک روبرو شده است.

مهمترین مشکل فعلی آمریکا توده های عراق اند که حاضر به قبول حکومت اشغال نشده اند و به مقاومت و مبارزه پرداخته و ضربات مهلکی بر وی نواخته اند. اشغال عراق برای آمریکاییان بسیار مشکلتر و خطرناکتر از آن چیزی است که دارودسته بوش خوابش را می دید ند. در مقابل، آمریکا مرتکب چنان جنایتهائی شده است که افشا شدنش میلیون ها نفر را بیدار کرده و نسبت به ماهیت سرمایه داری جهانی که آمریکا مظهر برجسته آن است آگاه کرده است.

شرایط در بسیاری نقاط جهان از جمله آمریکای لاتین و آسیا انفجاری است اما درگیری آمریکا در عراق مانع از آن است که بتواند نقش مهمی را در کنترل آنها و مداخله بازی کند.

تضادهای جبهه داخلی آمریکا نیز حدت یافته است. هر روز توده های بیشتری مخالف جنگ می شوند. بحران مشروعیت حکومت آمریکا را تهدید می کند.

از طرف دیگر تضادهای میان قدرتهای امپریالیستی علیرغم فروکش ظاهری هر آن می تواند شدت بگیرد، زیرا یکی از اهداف این جنگ تابع کردن قدرتهای امپریالیستی دیگر است.

این جنگ بار دیگر محدودیت ها و ناتوانایی های قدرتهایی که مجبورند با اغفال مردم کشور خود و با اتکاء به برتری سلاح های مدرن به جنگ مردم کشورهای دیگر بروند را نشان داد؛ باردیگر نشان داد که توده ها سرنوشت سازند.

مبارزات مردم عراق مشکلات فراوانی را برای امپریالیسم آمریکا فراهم کرده است. بدون شک ادامه این مبارزات نقش مهمی در تضعیف امپریالیسم آمریکا خواهد داشت و می تواند اوضاع را برای آمریکا وخیم تر کرده و مشوق مبارزات مردم در دیگر نقاط جهان شود. اما جنبش مردم عراق محدودیت های جدی و مهم دارد. بزرگترین ضعف مقاومت، رهبری آن است که شامل همه نوع گروهی است. آینده مقاومت در ابهام است مگر آنکه از میان جوانان مبارز و تحت تاثیر تجارب تاریخی مردم جهان (مانند تجربه چین و کره و ویتنام) و همچنین تحت تاثیر جنگ خلق های مائوئیستی که در چند کشور جهان جریان دارد، یک رهبری انقلابی شکل بگیرد و بتواند توده های مردم عراق را در مسیر صحیح و پیروزمند رهبری کند. مبارزات ظفرمند خلق چین در بیرون ریختن امپریالیستهای متجاوز ژاپن در دوره جنگ جهانی دوم، و مقابله چین کمونیست با تجاوز آمریکا به کره در سال ۱۹۵۱ و همچنین مبارزات تاریخی خلق ویتنام در بیرون ریختن امپریالیستهای فرانسوی و سپس آمریکایی (۱۹۷۳) در شرایط وجود یک **رهبری انقلابی** بوقوع پیوست. ■

مردم عراق مقاومت میکنند؛ بحران های مهلک در کمین آمریکا

هنگامی که یک قدرت امپریالیستی عزم کنترل جهان می کند، احتمال از کف دادن کنترل همه چیز را از همان ابتدا در بطن خود حمل می کند زیرا امپریالیستها نیروهایی را به حرکت وا می دارند که متوقف و کنترل کردنشان به آسانی ممکن نیست.

درفوریه ۲۰۰۳ یعنی یکماه قبل از آغاز تجاوز جنگی آمریکا به عراق، دونالد رامسفلد وزیر دفاع آمریکا گفت جنگ ممکنست : " ۶ روز و یا ۶ هفته بطول بیانجامد اما شک دارم که به ۶ ماه بکشد." اول ماه مه ۲۰۰۳ یعنی تقریبا یک ماه و نیم پس از اشغال عراق، جرج بوش اعلام کرد که جنگ بطور عمده به پایان رسیده است. اکنون پس از قریب یک و نیم سال نیروهای آمریکائی همچنان زیر آتش حملات نیروهای مقاومت عراقی قرار دارند و هر روز کشته و زخمی می دهند.

مبارزات ضد جنگ مردم دنیا مقدمه ای بر مشکلات امپریالیستهای آمریکا و انگلیس بود. آنها بخاطر مقتضیات امپریالیستی شان وقعی به این مخالفت میلیونی ننهادند و به امید اشغال سریع عراق و با این تصور که افکار عمومی جانب برنده را خواهد گرفت، همچنان بر طبل جنگ کوبیدند. آمریکا و انگلیس حتا نتوانستند قدرتهای امپریالیستی دیگر را با خود متحد کنند زیرا قدرتهای دیگر متوجه شدند اشغال عراق برای آمریکا ختم ماجرا نیست، آمریکا مقاصد جهانی داشته و سیاست "**یک جهان، یک امپراطوری**" را دنبال می کند که به معنای سقوط قدرتهای امپریالیستی اروپا و روسیه به مقام قدرتهای تابع امپراطوری آمریکاست.

بدین ترتیب آمریکا و انگلیس و بقیه متحدین آنها، حتی قبل از اینکه تجاوزبه عراق را آغاز کنند در دو جبهه مهم شکست سختی خوردند. یکم اینکه نتوانستند حمایت عمومی مردم جهان و بدتر از آن مردم کشورهای خودشان را جلب کنند و دوم اینکه نتوانستند برخی از قدرتمندترین کشورهای امپریالیستی را متحد کنند و ورقه کذایی " قانونی" بودن جنگ را از شورای امنیت سازمان ملل دریافت کنند. اینها بر آتش خشم مردم جهان افزود و تضادهای درون طبقات حاکمه کشورهائی مثل بریتانیا و اسپانیا و ایتالیا را حدت بخشید. بوش و بلر بعنوان سردمداران این جنگ تجاوزکارانه مورد نفرت و انزجار مردم واقع شده و به مظهر دروغگویی و تزویر مبدل شده اند. بوش به مثابه یکی از منفورترین روسای جمهور تاریخ آمریکا به ثبت رسید و به هر جای دنیا که می رود با اعتراضات صدها هزار و گاه میلیونها مردم خشمگین روبرو می شود.

پایان یک جنگ و آغاز جنگی دیگر

شکست دادن نیروهای صدام برای امپریالیستها ساده ترین کار ممکن بود زیرا صدام دست پرورده خودشان بود و توسط آنها تغذیه سیاسی و نظامی می شد. اشغال عراق به معنی سقوط رژیم صدام بود، اما به معنای تسلیم مردم عراق نبود. توده ها ی مردم عراق علیرغم مخالفتشان با صدام حاضر نشدند تن به خواری و خفت قبول سلطه آمریکا و استعمار آشکار کشور و غارت منابع آن بدهند. جوانانی که در آتش خشم اشغال کشورشان از جانب استعمار گران می سوختند، یکی پس از دیگری به مقاومت علیه نیروی متجاوز پیوستند. انواع و اقسام حیله و نیرنگها و فریبها یا زندان و ارعاب ، خانه گردی های وحشیانه ، زدن اتهام بعثی و القاعده آنها را از پیوستن به مقاومت بازنداشت. عامل مردم عاملی است که مرتجعین آن را به هیچ می گیرند و در محاسبات خود جای فرعی به آن می دهند.

هنگامی که یک قدرت امپریالیستی عزم کنترل جهان می کند، احتمال از کف دادن کنترل همه چیز را از همان ابتدا در بطن خود حمل می کند زیرا امپریالیستها نیروهایی را به حرکت وا می دارند که متوقف و کنترل کردنشان به آسانی ممکن نیست.

هر اقدام آمریکا برای بهتر کردن اوضاع با شکست بیشتر روبرو شده است. مهمترین اقدام آمریکایی ها از زمان اشغال تهدید و ارعاب و قتل و کشتار و شکنجه مردم بوده است که بوضوح بر وخامت اوضاع افزوده است.

دموکراسی آمریکا، بمب و زندان و شکنجه برای مردم عراق

آمریکائی ها می گفتند می خواهند مردم عراق را آزاد کنند و از عراق آزاد " نمونه ای برای مردم خاورمیانه " بسازند. اما، با برقراری یک دیکتاتوری فاشیستی عریان روی صدام را سفید کردند. در مدت یک سال و اندی که از اشغال عراق می گذرد هزاران نفر در خیابانها مورد هدف گلوله های سربازان آمریکایی و یا پلیس عراقی قرار گرفته اند.

اتحادیه ها ممنوع شده اند. تظاهرات کردن غیر قانونی اعلام شده و به تظاهرکنندگان تیراندازی می شود. سیاستهائی را که اسرائیلی ها در فلسطین بکار می برند آمریکائی ها در عراق تکرار می کنند؛ مثلا به دور نواحی " مشکل ساز" با سیم خاردار حصار می کشند. مثلا دهات ابو هاشم از ماه نوامبر گذشته، یعنی از زمانی که یک سرباز آمریکایی در این منطقه در کمین افتاد و کشته شد، تا بحال توسط سیم خاردار حصارکشی شده است. هواپیماها بمب های نیم تنی بر خانه های مردم می اندازند و خانه ها را با بولدوزر خراب می کنند. حمله وحشیانه به خانه های مردم در نیمه شب ، طناب پیچ کردن تمام اعضای خانواده از کوچک و

بقیه در صفحه ۲۵

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست- لنینیست- مائوئیست)

صندوق پستی: POSTFACH 900211, 51112 KOLN, GERMANY

تارنمای حزب کمونیست (م ل م) : WWW.SARBEDARAN.ORG
پست الکترونیکی: Haghighat@sarbedaran.org

آدرس نشریه انترناسیونالیستی جهانی برای فتح

AWTW - Gloucester Street—London, WC1N 3XX, UK

www.awtw.org